

رهبران مذهبی و مدرنیزاسیون در دوره پهلوی دوم بررسی مواضع امام خمینی (س) (قسمت دوم)^۱

یحیی فوزی^۲

چکیده: این مقاله که در دو قسمت ارائه گردیده است به بررسی مواضع مراجع بزرگ تقلید شیعه در خصوص الگو و روند نوسازی (مدرنیزاسیون) در کشور در دوران پهلوی دوم (در سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷) پرداخته است که مقاله حاضر به مواضع امام خمینی اختصاص دارد.

در این مقاله مواضع امام خمینی در سه مقطع سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰ و همچنین ۱۳۴۰ - ۱۳۴۳ و ۱۳۴۳ - ۱۳۵۷ به تفکیک مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که در ضمن تحلیل دلایل برخورد انتقادآمیز امام خمینی با الگوی نوسازی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی پهلوی دوم، به صورت خاص مواضع امام در قبال انقلاب منبده اصلاحات ارضی، مشارکت سیاسی زنان و اقلیتها و همچنین اصلاحات فرهنگی و اجتماعی و عمرانی مورد مطالعه قرار گرفته است. بر اساس نتایج این پژوهش، امام خمینی ضمن اینکه بر اساس مبانی نظری و عقل‌گرایانه خود حامی هر نوع اصلاحات واقعی است اما الگوی خاص نوسازی در

۱. در قسمت اول این مقاله، که در شماره ۹ فصلنامه متین درج شد، مواضع دیگر فقه‌های شیعه در خصوص الگوری مدرنیزاسیون در دوره پهلوی دوم مورد بررسی قرار گرفت.
۲. عضو هیأت علمی گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

دوران پهلوی دوم را الگویی منحرفانه، استعماری و تقلیدی از نوسازی دانسته و مجربان و طراحان آن را رهبران عوامل نوسازی دوران رضاشاه و عوامل استعمار می‌داند که عملکرد آنها نتیجه‌ای به جز تخریب و وابستگی کشور نداشته است.

در حقیقت انتقادات امام، واکنشی در مقابل عدم نوسازی کشور محسوب می‌شد و ایشان معتقد بود که الگوی مذکور نه تنها اصلاحات واقعی را به دنبال نخواهد داشت بلکه به عدم پیشرفت و وابستگی کشور و تخریب اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشور منجر خواهد شد.

در دوران پهلوی دوم ما شاهد برخورد نقادانه و حتی منفی امام خمینی (س) با الگوی ارائه شده برای مدرنیزاسیون کشور از سوی شاه هستیم. در این مقاله تلاش می‌گردد تا به این سؤال پاسخ داده شود که چرا امام خمینی (س) به عنوان یک فقیه اصولی شیعی که طبیعتاً می‌باید از روند پیشرفت و ترقی در کشور حمایت نماید، مواضع حمایت‌آمیزی در قبال اقدامات شاه اتخاذ نمی‌کند؟ آیا قرائت خاص رژیم شاه را از مدرنیزاسیون نمی‌پذیرفت و یا اینکه نگرانیهای دیگری موجب این امر می‌شد؟

فرضیه ما این است: امام خمینی (س) ضمن اینکه بر اساس مبانی نظری عقل‌گرایانه و واقع‌بینانه خود حامی هر نوع تحول عقلانی و دگرگونیهای اجتماعی بود اما الگوی خاص نوسازی در دوران پهلوی دوم را الگویی استعماری، تقلیدی و ناقص می‌دانست که دارای پیامدهای تخریب‌کننده‌ای برای اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشور بود و در حقیقت ایشان این الگو را ضد نوسازی و توسعه کشور قلمداد می‌کرد. اصولاً دلایل مخالفت امام را با الگوی نوسازی در این دوره باید به عواملی همچون تجربه تاریخی عملکرد فرهنگ و مذهب ستیزانه مدرنیستها در دوره رضاخان، ماهیت وابسته الگوی مذکور و عوامل نوساز و تصمیم‌گیران سیاسی در دوران پهلوی و همچنین عدم توجه به نوسازی سیاسی و تلاش برای تحکیم استبداد در الگوی مذکور و قرائت منحرفانه‌ای از نوسازی در این دوران نسبت داد. در حقیقت امام خمینی (س) الگوی مذکور را در جهت پیشرفت و ترقی و حرکت تکاملی جامعه نمی‌دانست و واکنش وی اقدامی در مقابل «عدم نوسازی» و نه «نوسازی» بود.

به منظور بررسی و اثبات این فرضیه ضمن یک مرور تاریخی به برخوردهای امام با

اقدامات پهلوی دوم در سه مقطع ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰ و ۱۳۴۰ - ۱۳۴۳ و ۱۳۴۳ - ۱۳۵۷، تلاش می‌گردد تا به کاوش در دلایل واقعی موضع‌گیریهای امام دربارهٔ مسائلی همچون: اصلاحات ارضی، مشارکت سیاسی زنان و اقلیتها، انقلاب سفید، برنامه‌های عمرانی و اقدامات فرهنگی و سیاسی دولت در این دوره‌ها پرداخته، در خاتمه جمع‌بندی مناسبی از دلایل واقعی چالش مذکور را ارائه دهیم.

الف. برخورد امام در مقطع ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰

از همان ابتدا، امام خمینی (س) شاه را حکومتی تحمیلی و غیر قانونی می‌دانست [در جستجوی راه از کلام امام ۱۳۶۳: ۱۸۰ - ۱۹۴] که از سوی متفقین به کشور تحمیل شده بود و مشروعیت آن نه بر اساس شرع و نه بر اساس قانون اساسی بود و به دلیل اینکه احساس می‌کرد ساختار سیاسی اداری کشور هیچگونه تغییری با دوران رضاخان نکرده است، همواره از تداوم استبداد رضاخانی و تداوم خط فکری غرب‌گرایان در کشور نگران بود که به نظر وی جاده صافکن ورود استعمار به کشور و عامل اصلی انهدام هویت ملی و مذهبی کشور به شمار می‌رفت. به طوری که در سال ۱۳۲۳ یعنی سه سال بعد از به قدرت رسیدن شاه از طریق کودتا، در کتاب کشف اسرار نسبت به تداوم حکومت عمال دیکتاتوری رضاخانی هشدار داد و خواستار تغییر اساسی در ساختار و مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گذشته شد [خمینی کشف اسرار: ۲۲۵]. وی تصفیه وسیع همه عوامل رژیم گذشته، تغییر قوانین ظالمانه آنها، اصلاح و پاکسازی ابزارها و مجاری فرهنگی دولت و اصلاح ارتش را خواستار شد و اعلام کرد که «باید این کشور همه چیزش عوض شود تا روی اصلاح به خودش ببیند وگرنه فاتحه آن را باید خواند» [خمینی کشف اسرار: ۲۷۶ - ۲۸۷].

او همچنین در اولین اعلامیه مبارزاتی خود به تاریخ ۱۳۲۳/۲/۱۵، ضمن فراخواندن مسلمانان به «قیام برای خدا» به جای «قیام برای شخص» شده است و ضمن انتقاد از «ترک قیام لله» می‌نویسد:

قیام برای شخص است که یک نفر مازندران بیسواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند، قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کبودک

خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده. قیام برای نفس است که چادر عفت را از سرزنهای عفیف مسلمان برداشت و الان هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی بر علیه آن سخن نمی‌گوید. قیام برای نفعهای شخصی است که روزنامه‌ها که کالای پخش فساد اخلاق است، امروز هم همان نقشه‌ها را که از مغز خشک رضاخان بشرف تراوش کرده تعقیب می‌کنند و در میان توده پخش می‌کنند. قیام برای خود است که مجال به بعضی از این وکلای قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هرچه می‌خواهند بگویند و کسی نفس نکشد.

وی در ادامه خطاب به علماء، روحانیون، دانشمندان، گویندگان و دینداران و خداخواهان و حق پرستان و وطن‌خواهان می‌افزاید:

امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است. اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مشتی هرزه‌گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمامی آئین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۴-۲۶].

وی در خاتمه پیش‌بینی می‌کند که در صورت ترک قیام و تداوم تفرقه بین مسلمانان، روزگار آنها از روزگار رضاخان سخت‌تر خواهد شد.

این مطالب و سخنان نشان می‌دهد که از همان ابتدا امام به دنبال فرصتهایی برای برخورد با رژیم بود که آن را ادامه رژیم نامشروع، غیرقانونی و وابسته می‌دانست. امام در آن زمان بر این باور بود که رهبری نهضت‌های سیاسی تنها از طریق مرجعیت دینی ممکن است لذا با شناختی که از مراتب علمی و شہامت سیاسی آیت‌الله بروجردی داشت وی را فرد مناسبی برای این کار یافت. از این رو هنگامی که آیت‌الله در تهران بستری بود ضمن دیدار، از ایشان دعوت نمود تا در قم سکونت کند و تلاش‌های فراوانی در این راه کرد [رجسی ۱۳۶۹: ۲۴۵] و بر این اساس در اقامت

آیت‌الله بروجردی در قم و تثبیت مرجعیت ایشان سهم بسیاری داشت [حوزه ۱۳۷۰: ۴۳-۴۴]^۱. امام تقویت حوزه علمیه قم را یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر تداوم مبارزه می‌دانست و شاید یکی از دلایل مهم ناکامی مشروطیت و استقرار دیکتاتوری رضاخان را در دوری مراجع تقلید عراق از ایران می‌دید [رجبی: ۲۲۶]. علاوه بر این آیت‌الله بروجردی در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه نیز دوبار در مقابل برنامه‌های ضد اسلامی رژیم ایستادگی کرده بود که از نقاط درخشان سوابق سیاسی وی به شمار می‌رفت [حوزه ۱۳۷۰: ۴۳-۴۴].

امام که خود در آن زمان یکی از اساتید حوزه به شمار می‌رفت به منظور تثبیت مرجعیت آیت‌الله بروجردی در درسهای ایشان شرکت می‌کرد و آیت‌الله بروجردی نیز ایشان را جزء مشاوران نزدیک خود قرار داد و در جلسات بحث مسائل مهم سیاسی از ایشان نظرخواهی کرد [حوزه ۱۳۷۰: ۴۳-۴۴؛ فصلنامه یاد ۱۳۶۴: ۱: ۱۲۸]^۲. ایشان همچنین تحت عنوان «هیئت مصلحین» از سوی آیت‌الله بروجردی مأمور سروسامان دادن به حوزه‌ها شد [حوزه ۱۳۷۰: ۴۳-۴۴].^۳ امام در این سالها همچنین با آیت‌الله کاشانی مراد داشت و به طوری که نزدیکان آیت‌الله کاشانی اظهار می‌دارند امام بارها فرزندش مرحوم حاج آقا مصطفی را به نزد ایشان می‌فرستاد و پیامهای شفاهی و کتبی ایشان را مبادله می‌کرد [رجبی: ۲۱۷]. پس از بهمن ماه ۱۳۲۷ که شاه از ترور جان سالم به در برد، درصدد تشکیل مجلس مؤسسان برآمد که بر اساس آن قرار بود تغییراتی در مواد قانون اساسی به وجود آید و قدرت و اختیارات شاه افزایش یابد. شاه که با دستگیری و تبعید آیت‌الله کاشانی و نیز انحلال حزب توده موانع را از سر راه خود برداشته بود، برای اطلاع از نظر آیت‌الله بروجردی از تشکیل مجلس مؤسسان و جلب موافقت و یا مطمئن شدن از عدم مخالفت ایشان، وزیر کشور (دکتر اقبال) را از سوی خود به دیدار و گفتگو با آیت‌الله بروجردی فرستاد. به نوشته یکی از مورخان، امام از طرف آیت‌الله بروجردی در این گفتگو شرکت کرد و به وزیر کشور چنین اظهار داشت:

ما به شما هرگز اجازه چنین تغییر و تبدیلی در قانون اساسی را

۱. مصاحبه با چند تن از علمای قم.

۲. مصاحبه با آیت‌الله سلطانی؛ خاطرات حجت‌الاسلام عبائی.

۳. مصاحبه با آیت‌الله سلطانی.

نمی‌دهیم زیرا اینگونه تغییر، افتتاحیه‌ای جهت دستبرد اساسی به قوانین موضوعه این کشور خواهد شد و به دولت فرصت خواهد داد که هر وقت هرطور که سیاست و منافع او اقتضا می‌کند در قانون اساسی دست ببرد، طبق اغراض و امیال خود، قانونی را ملغی و قانون دیگری را جعل نماید [روحانی ۱۳۵۶: ۱۰۲].

هرچند در نهایت آیت‌الله بروجردی عدم مخالفت خود را با مجلس مؤسسان به شرط آنکه در امور مربوط به دیانت تعرضی نکند، اعلام داشت [انور خامه‌ای ۱۳۶۳: ۱۵۷]، اما این موضع به خوبی حساسیت آیت‌الله خمینی را در مقابل شکل‌گیری دولت مطلقه‌ای از نوع رضاخان نشان می‌دهد.

تشدید فعالیت صهیونیستها و بهاییان در کشور، که به دلیل نفوذ آنها در سطوح مختلف بالای حکومتی و دستگاههای اداری انجام می‌گرفت، بار دیگر حساسیت علما و مخصوصاً آیت‌الله بروجردی را به این مسأله جلب کرد و مردم را به واکنش در مقابل آنان واداشت که اسناد نشان می‌دهد امام خمینی (س) نیز در این ارتباط به شدت از خود واکنش نشان داد و طی تلگرافهایی خواهان جلوگیری مقامات دولتی از فعالیت آنان شد [رجبی: بیست شماره ۱۱].

امام خمینی در خلال سالهای نهضت ملی نفت ضمن مکاتبه با کاشانی، از وی می‌خواهد که برای جنبه دینی نهضت اهمیت بیشتر قائل شود و از اینکه به جای تقویت جنبه مذهبی بر جنبه سیاسی تأکید دارد از وی انتقاد می‌کند و می‌خواهد که برای دین کار کند نه اینکه سیاستمدار شود [در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۲۳: ۵]. امام علی‌رغم این انتقادات معتقد بود که آقای کاشانی برای اسلام کار می‌کرد و هدفش پیاده کردن اسلام در ایران بود [خمینی ۱۳۶۹ ج ۲۱: ۱۸].

اما در مجموع امام به دنبال آیت‌الله بروجردی در خصوص جریان ملی‌شدن نفت سکوت انتخاب کرد [رجبی: ۲۱۹]. ایشان همچنین بعدها از مصدق انتقاد می‌کند و می‌گوید:

او (دکتر مصدق) برای مملکت می‌خواست خدمت بکند لکن اشتباه هم داشت. یکی از اشتباهات این بود که آن وقتی که قدرت دستش آمد این (محمدرضا شاه) را خفه‌اش نکرد که تمام کند قضیه را. این کاری برای او نداشت. آن وقت هیچ کاری برای او نداشت بلکه ارتش دست

او بود، همه قدرتها دست او بود و این (شاه) هم، این ارزش (را) نداشت. آن وقت این طور نبود که این یک آدم قدرتمندی باشد. آن وقت ضعیف بود و زیر چنگال او بود، لکن غفلت شد. اشتباه دیگر اینکه مجلس را ایشان منحل کرد و یکی یکی وکلاء را وادار کرد که بروید استعفاء بدهید. وقتی استعفاء دادند یک طریق قانونی برای شاه پیدا شد و آنکه بعد از اینکه مجلس نیست، تعیین نخست‌وزیر با شاه است، شاه تعیین کرد نخست‌وزیر را، این اشتباهی بود که از دکتر واقع شد و دنبال او، این امر را دوباره برگرداندند به ایران، به قول بعضی «محمد رضا شاه» رفت و «رضا شاه» آمد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۳: ۳۶].

توجه به این انتقادهای نشان می‌دهد که علی‌رغم اینکه موضع صریحی از امام در این مقطع درخصوص نهضت ملی نفت وجود ندارد اما موضوع اصلی که تمایل به حذف سلطنت محمد رضا شاه در کشور بود، دیده می‌شود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، امام برای جلوگیری از اعدام فداییان اسلام، شخصاً به دیدار آیت‌الله بروجردی می‌رود و از ایشان می‌خواهد مانع این اعدام گردد. اما هنگامی که آیت‌الله بروجردی اظهار داشت در آن باره دخالتی نخواهد کرد، امام خود شخصاً به سه نفر از رجال کشور (قائم‌مقام رفیع، بهبهانی و صدراالاشراف) نامه نوشت و از آنها خواست که مانع این امر شوند [کیهان فرهنگی ۱۳۶۸ سال ۶]¹. به نظر برخی تحلیلگران، امام احساس می‌کرد که اعدام نواب صفوی به معنای انتقام از روحانیت سیاسی و مبارز است و ممکن است این اعدام سرآغاز اعدامهای دیگر گردد [رجبی: ۲۳۷].

امام در سال ۱۳۳۲ ضمن درس خارج فقه و رسیدن به بحث تقیه رساله‌ای مستقل و کم‌حجم در این باره تألیف کرد که در آن ضمن اشاره به معنی اصلی تقیه که تا حدودی مغایر معنای رایج و مصطلح آن در میان خواص و عوام بود، تأکید کرد که تقیه برای حفظ دین است نه محور آن [رجبی: ۲۳۹] و بر این اساس خواستار اجتناب از تقیه در مقابل اقدامات اسلام‌ستیزی نظریه‌پردازان مکتب مدرنیزاسیون شد.

در آذرماه ۱۳۳۸ «لایحه تجدید مالکیت» (به منظور فراهم آوردن مقدمات اصلاحات ارضی)

۱. مصاحبه جعفر سبحانی.

به مجلس برده شد. این امر در گرماگرم مبارزات انتخاباتی آمریکا به منظور کاهش فشارهای سیاسی آمریکا بر ایران مبنی بر لزوم اصلاحات سیاسی اقتصادی در ایران بود. آیت الله بروجردی طی نامه‌ای این لایحه را خلاف اسلام و شریعت دانست. شاه در سال ۱۳۳۹ طی نامه تنیدی خطاب به آیت الله بروجردی یادآور شد که: «ما دستور داده‌ایم قانون اصلاحات ارضی، مثل سایر ممالک اسلامی اجرا شود». به دنبال این نامه آیت الله بروجردی به منظور ارائه پاسخ مناسب به نامه شاه، از چند نفر از بزرگان حوزه از جمله امام خمینی (س) دعوت کرد تا در جلسه مشورتی شرکت کنند. امام در این جلسه ضمن اعتراض به جمله «ما دستور داده‌ایم» پیشنهاد کرد که شما نیز قاطعانه بنویسید: «این خلاف قانون اساسی است شاه چه حقی دارد بگوید ما دستور داده‌ایم. کشور مشروطه است و مجلس دارد» [حوزه ۱۳۷۰ ش ۲۲ - ۴۳: ۱۱۰]۱. حدود یک سال بعد آیت الله بروجردی درگذشت و فصل جدیدی در مبارزات امام خمینی (س) آغاز شد.

یک جمع بندی از مواضع امام در این مقطع (۱۳۲۰-۱۳۴۰) نشان می‌دهد که امام از همان ابتدا با پیش فرض اینکه رژیم پهلوی دوم فاقد مشروعیت قانونی و اسلامی می‌باشد و تداوم رژیم مستبد رضاخان‌ای است همواره نسبت به آن با دیده تردید می‌نگریست و از تثبیت مجدد دیکتاتوری بیمناک بود که می‌توانست زمینه فعالیت نظریه پردازان مکتب مدرنیزاسیون را - که حذف ارزشهای بومی و مذهبی جامعه را پیش شرط برپایی جامعه مدرن در ایران می‌دانستند - در کشور فراهم آورد و بار دیگر فرهنگ و ارزشهای اسلامی و استقلال کشور را مورد هجوم قرار دهند. به همین دلیل ضمن تلاش برای آگاهی روحانیون، روشنفکران دینی و مردم و استفاده از فرصتها برای جلوگیری از پای گرفتن مجدد «استبداد شبه مدرن» به شدت در مقابل اقدامات شاه که به این منظور انجام می‌شد موضع گیری می‌کرد و نمونه آن را می‌توان موضع گیری امام در قبال اقدامات شاه برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی، برخورد شاه با مخالفین، تلاشهای شاه برای پیاده کردن اصلاحات دیکته شده از سوی آمریکا و حمایتهای شاه از صهیونیستها و بهایبان در کشور دانست. همچنین حمایت غیرمستقیم از مخالفین و نهضت ملی نفت را نیز می‌توان در این راستا ارزیابی کرد.

امام احساس می‌کرد با افزایش قدرت سیاسی شاه و سرکوب آزادیهای سیاسی، زمینه اصلی

برای جولان تفکر شبه مدرنیستی در کشور فراهم خواهد آمد و بنابراین به شدت در مقابل سقوط اولین سنگر ایستادگی می‌کرد. این تلاش در سالهای بعد از فوت آیت‌الله بروجردی به شکل منسجم‌تری خود را نشان داد که به آن می‌پردازیم.

ب. امام و اصلاحات شاه در اوایل دهه ۴۰

شاه که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کمک آمریکاییان، مدرنیزاسیون را در حوزه اقتصادی در قالب برنامه‌های عمرانی پنج ساله کشور آغاز کرده بود، در اواخر دهه ۳۰ و با فشار کندی (که به عنوان کاندیدای حزب دمکرات در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید) و با کمک عناصر داخلی هوادار اصلاحات، اقداماتی را به منظور گسترش این اصلاحات در صحنه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آغاز کرد. فشارهای آمریکا بر ایران به دنبال گزارشات سازمان سیا مبنی بر لزوم اصلاحات در ایران انجام شد. این سازمان در نوامبر ۱۹۵۸ طی گزارشی اعلام کرد که اگر شاه یک برنامه اصلاحات را آغاز نکند سرنگون خواهد شد. در این گزارش تأکید شده بود که باید به شاه فشار آورد تا به منظور جلوگیری از پیروزی کمونیستها در ایران این اقدامات را انجام دهد [گازبروسکی ۱۳۷۳: ۲۲۰].

با روی کار آمدن کندی در ۱۹۶۱ در آمریکا وی برنامه سیاست خارجی خود را درخصوص کشورهای جهان سومی که در معرض تهدید کمونیستها قرار دارند، بر اساس تشویق اصلاحات مسالمت‌آمیز از بالا به منظور متوقف کردن انقلاب خشونت‌بار از پایین تدوین کرد. محور اصلی این برنامه «اتحاد برای پیشرفت» بود که در مارس ۱۹۶۱ در مورد آمریکای لاتین به اجرا گذاشته شد. این برنامه درصدد بود رژیمهای ناتوان و غیرمحبوب آمریکای لاتین را تحت فشار قرار دهد تا با اعلام اصلاحات از انقلاب مصون بمانند [بیل ۱۳۷۱: ۲۱۶]. سیاست جان کندی در قبال ایران، اجرای روشن و جامع این برنامه عمومی یعنی انجام اصلاحات از بالا در سایه حمایت قدرت نظامی رژیم بود.

کندی کمتر از یک ماه بعد از اعلام ایده «اتحاد برای پیشرفت» نگرانی خود را از ثبات سیاسی ایران تحت حکومت پهلوی، که می‌توانست آن کشور را به دامان شوروی سوق دهد اعلام کرد [بیل: ۲۱۷] و سپس تصمیم به وارد آوردن فشار بر ایران جهت انجام اصلاحات اجتماعی

سیاسی گرفت. به طوری که شاه بعدها این فشارها را کودتا علیه خود عنوان کرد و گفت: «از نظر او پیام‌کنندی کم و بیش یک کودتای آمریکایی علیه وی بوده است» [بیل: ۲۲۵].^۱ وی هدف این اقدام را تحمیل دموکراسی آمریکایی بر دیگر کشورها ذکر کرد [بیل: ۴۹].^۲

سیاستهای جدید آمریکا، زمینه تحرک مخالفین را در داخل کشور در اواخر دهه ۳۰ افزایش داد. مهمترین جریانی که توانست با جلب نظر سردمداران آمریکا، پرچمداری اصلاحات را مطرح کند «گروه منفرد» دکتر علی امینی بود که عاقد قرارداد کنسرسیوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود و مدتی به عنوان سفیر در آمریکا زندگی کرده بود. وی و گروهش با انتقادات تند و تیز از دولت اقبال و سپس شریف امامی در سال ۳۹ شعار لزوم اصلاحات اجتماعی و سیاسی را مطرح کرده بودند [بهنود: ۱۳۷۴: ۴۳۶].

در دیدارهایی که سفیر ایران در آمریکا با کندی داشت شاه آمادگی خود را برای طرحهای واشنگتن اعلام کرد. نخستین دستوری که پس از ملاقاتهای زاهدی (سفیر ایران در واشنگتن) با کندی و جانسون (معاون ریاست جمهوری آمریکا) و دین راسک به شاه رسید، انحلال مجلس قلابی بیستم و ایجاد فضای باز سیاسی و انتخاب یک نخست وزیر لیبرال بود که همه می‌دانستند تنها علی امینی از نظر آمریکاییها واجد چنین شرایطی است [بهنود: ۴۵۳].

به دنبال این تحولات، شاه با ابلاغ حکم نخست‌وزیری امینی و فرمان انحلال مجلس بیستم و دادن وعده انتخابات آزاد، قدمهای اولیه را در راستای همگامی با سیاستهای جدید آمریکا برداشت. امینی با دستور برپایی محاکمات بزرگ به افشاء فساد گسترده در کشور پرداخت و ضمن تماس با مخالفین دولت (مانند جبهه ملی و روحانیون) سعی در تحبیب قلوب آنها و دادن وعده آزادی بیشتری به آنان نمود. وی مجدداً اصلاحات ارضی را مطرح و آن را با جدیت دنبال کرده، شاه را برای برکناری تیمور بختیار، ریاست ساواک، تحت فشار قرار داد و در نهایت وی را وادار به فرار کرد [بهنود: ۴۵۶-۴۶۶].

وی یک «معاون نخست وزیر در امور مذهبی» برای خود تعیین کرد و در فرصتهای مختلف به ملاقات مراجع قم می‌رفت. در یکی از سفرها او به دیدار امام خمینی (س) رفت و امام از وی

۱. به نقل از: [حکیم: ۷۲].

۲. به نقل از [یونایتد استیتس نیوز اند ورلدریپورت، ۲۷ ژانویه ۱۹۶۹: ۴۹]

خواست تا با عمل به قوانین اسلام به سمت خود مشروعیت بدهد [بهنود: ۴۵۶] امام همچنین در این دیدار در پاسخ به انتقاد امینی از اینکه چرا روحانیون در مراکز فرهنگی و آموزشی وارد نشده‌اند تا جلو مفاسد فرهنگ غربی را بگیرند گفت: به دلیل اینکه حکومت رضاخان وابسته و دست‌نشانده بیگانه بود و ما حکومت مستقل ملی نداشته‌ایم، روحانیون با این حکومتها همکاری نمی‌کرده‌اند [عفینی ۱۳۵۸ ج ۲: ۷۷-۷۹].

اما در عین حال در این دوره امام مخالفت مشهودی با برنامه‌های امینی از خود نشان نداد و حتی در مقابل اجرای برنامه اصلاحات ارضی در این دوره سکوت کرد [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۱۱۲]۱. به نظر یکی از محققین، امام در این مقطع به دلیل اینکه هنوز ابعاد و نتایج عملی اصلاحات ارضی روشن نشده بود سیاست سکوت را پیشه کرد [رجبی: ۲۵۰].

شاه که به شدت از اقدامات امنیتی و گسترش شعارهای اصلاح‌طلبانه او به وحشت افتاده بود طی سفری به آمریکا موفق شد اعتماد مسئولین کاخ سفید را به خود جلب کرده، شخصاً زمام حرکت‌های اصلاحی پیشنهادی آمریکا را به عهده گیرد. وی در پایان این سفر به دولت آمریکا اطمینان داد که در تلاش است با توسعه یک حکومت مردم بر مردم به فعالیتهای اصلاحاتی خود اساس و پایه محکمی ببخشد [بیل: ۲۲۸]۲. در این باره روزنامه اطلاعات نوشت: شاهنشاه اطمینان یافتند که آمریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهند داد و پرزیدنت کندی نیز اطمینان یافت که شاهنشاه متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی - اجتماعی دارد [بهنود: ۴۶۷].

به دنبال این سفر شاه علی امینی را بعد از چهارده ماه زمامداری برکنار و اسدالله علم را به جای وی گمارد که خود را «نوکر خانه‌زاد دربار» می‌دانست. وی بر اساس برخی اسناد یکی از عوامل مهم جاسوسی آمریکا در ایران بود [فردوست ۱۳۷۱ ج ۲]. شاه رؤوس نظرات کندی را بعدها تحت عنوان «اصول شش‌گانه انقلاب سفید» اعلام کرد [بهنود: ۴۶۷] که مقدمه اصلاحاتی بود که نظریه‌پردازان مکتب مدرنیزاسیون در آمریکا برای تحول جوامع سنتی به سمت جامعه سرمایه‌داری غرب پیشنهاد می‌کردند و کندی امیدوار بود با این سلسله اصلاحات، یک رژیم

۱. مصاحبه با علی امینی.

۲. به نقل از [نیویورک تایمز، ۱۳ آوریل ۱۹۶۱: ۱-۲].

سرمایه‌داری و اقماری غرب را در ایران به فعلیت درآوردند [سینود: ۴۷۲]. گام‌های مقدماتی در جهت این اصطلاحات با برنامه اصلاحات ارضی و انجام اصلاحات در لایحه انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی و اعلام اصول انقلاب سفید (که ابتدا در قالب شش اصل مطرح شد)^۱ برداشته شد و در کنار آن تحول در فرهنگ جامعه سنتی مهمترین هدف هواداران مکتب مدرنیزاسیون بود که اسلام سنتیزی و جایگزینی عناصر فرهنگی ایران باستانی و غربی را دنبال می‌کرد. در این قسمت به بررسی مواضع امام با برنامه‌های مقدماتی مذکور می‌پردازیم:

۱- امام و برنامه اصلاحات ارضی

هرچند حل مسأله زمینداری و تحدید مالکیت بزرگ مالکان از دوره قبل از پهلوی همواره مطرح بوده است [سینود: ۱۳۶۲، ۳۲۸-۳۲۳] اما به صورت خاص طرح برنامه اصلاحات ارضی در کشور از سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در ایران مطرح شد. هیئتهای کارشناسی آمریکا در اواخر دهه ۲۰ طی گزارشی انجام این اصلاحات را یکی از مهمترین قدمها به منظور تحول در اقتصاد سنتی ایران دانستند [عظیمی ایران فردا، ۱۳۷۱ سال ۱ ش ۳: ۴۸، کدی: ۱۳۷۵: ۲۲۷]. اما در آن سالها به دلیل شرایط سیاسی اجتماعی خاص به اجرا درنیامد. در سالهای بعد، دولت اقدامات ناقصی را برای فروش و یا واگذاری زمینهای دولتی انجام داد و تصویب نامه‌های دیگری نیز به منظور تغییر مناسبات زمینداری در سالهای ۱۳۳۱ مطرح کرد که بر اساس آنها مالکان و ادار می‌شدند که ده درصد از سهم مالکانه خود را به رعایا واگذار کنند و ده درصد دیگر را به صندوقی واریز نمایند که به منظور توسعه روستایی به وجود آمده بود. اما این تصویب‌نامه‌ها در سال ۱۳۳۴ به نفع مالکان اصلاح شده که بر اساس آن سهم مالکان به صندوق توسعه روستایی به پنج درصد تقلیل یافت و در همین سال قانونی نیز جهت فروش بیشتر زمینهای خالصه وضع گردید، ولی چون زمینهای مرغوب به زمینداران یا نفوذ و افراد دولتی فروخته شد عملاً آنچه که به زارعان رسید

۱. اصول مذکور شامل انغای رژیم ازیاب رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی ایران بر اساس لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی (۱۳۴۰/۱۰/۱۹): تصویب لایحه قانونی ملی‌کردن جنگلهای سراسر کشور، تصویب لایحه فروش سهام کارخانجات دولتی، تصویب لایحه قانونی سهم‌کردن کارگران در سود منافع و کارگاههای تولیدی و صنعتی - لایحه اصلاحی قانون انتخابات، لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور تسهیل اجرای قانون تعلیمات عمومی و اجباری بود.

ارزش چندانی نداشت [هماسی زاده ۱۳۶۹: ۱۴۹-۱۵۰].

در اواخر دهه ۳۰ تأکید مجدد بر این مسأله از تحولات بین‌المللی (تشدید جنگ سرد، رشد جنبشهای انقلابی در جهان سوم و گسترش کمونیسم) و ضرورت‌های داخلی کشور (ضرورت تحول در بافت سنتی اقتصاد کشور، ضرورت تقویت سرمایه‌داری در ایران، برخی اعتراضات افسار مختلف، سیستم ناعادلانه ارباب و رعیتی در روستاها و ضرورت کاهش قدرت مالکان بزرگ) ناشی بود [شاهوردی فصلنامه ۱۵ خرداد ۱۳۷۵ ش ۲۲: ۳۸].

به این منظور در آبان ۱۳۳۸، دولت لایحه‌ای به مجلس عرضه نمود که علی‌رغم مخالفت گروه‌های متنفذ و مالکان، این لایحه از تصویب مجلس گذشت. این قانون، که به نام «قانون تحدید مالکیت» بود، وسعت ارضی مالکان را محدود ساخت، اما چنان از استثنائات و تبصره‌های گوناگون مملو بود که عملاً آن را بی‌معنا می‌ساخت. اعلامیه‌ای هم که آیت الله بروجردی بر ضد این قانون داد، عملاً آن را به یک کاغذ پاره تبدیل کرد [شاهوردی: ۲۶۳].

در سال ۱۳۴۰ دو عامل مهم خارجی و داخلی (یعنی روی کارآمدن کندی در آمریکا و فوت آیت الله بروجردی در داخل کشور) باعث شد که اصلاحات ارضی مجدداً مطرح گردد. به این منظور دولت امینی که با حمایت دمکراتها در آمریکا در ایران روی کار آمد قانونی را تحت عنوان الحاقیه به قانون اصلاحات ارضی در بهمن ۴۰ به مجلس ارائه داد که در واقع قانون کاملاً جدیدی بود [کدی ۱۳۷۵: ۲۷۱] و از تصویب مجلس شورای ملی گذشت.

این قانون در سال ۱۳۴۲ (که شاه موفق شد حمایت آمریکاییان را در عزل امینی و حمایت از خود جلب کند و خود ابتکار عمل را در اصلاحات به دست گیرد) به عنوان مهمترین و اولین اصل برنامه اصلاحاتی شاه تحت عنوان انقلاب سفید مطرح شد و طی سه مرحله بین سالهای ۱۳۴۱ - ۱۳۴۸ به اجرا درآمد و در نهایت باعث تحولات سیاسی در ساختار جوامع روستایی کشور شد.

در بررسی نحوه برخورد امام خمینی (س) با برنامه اصلاحات ارضی دو نظر اصلی وجود دارد؛ برخی در اثبات این ادعا که امام با اصلاحات ارضی مخالف بوده است، به نقش وی در زمان حیات آیت‌الله بروجردی، در مخالفت آیت‌الله بروجردی با قانون تحدید مالکیت در ۱۳۳۹ اشاره دارند. آیت‌الله صافی گلپایگانی (داماد آیت‌الله گلپایگانی) در خاطراتش در این باره

می نویسد:

در جریان اصلاحات ارضی، شاه و حضرت آیت الله بروجردی جلسه‌ای تشکیل دادند که در آن امام خمینی (س) و آیت الله گلپایگانی و عده‌ای دیگر نیز حضور داشتند. در این جلسه مطالبی مطرح شد. در نتیجه ایشان (آیت الله بروجردی) نامه نوشتند و مخالفت خود را اعلان کردند و مسأله متوقف شد [حوزه ۱۳۷۰، ص ۴۳-۴۴، ۱۱۶].

همچنین در تأیید این ادعا، حجت الاسلام حسین بدلا (یکی از روحانیون نزدیک به امام) در خاطرات خود از جلسه‌ای صحبت می‌کند که آیت الله بروجردی برای تصمیم‌گیری درباره اصلاحات، از علما و بزرگان حوزه تشکیل داده بود. به گفته بدلا، در این جلسه امام در مقابل جملائی از شاه که در آن تأکید شده بود «ما دستور داده‌ایم که این اصلاحات انجام گیرد» به شدت واکنش نشان داد و به آیت الله بروجردی پیشنهاد کردند که شما بنویسید: «این خلاف قانون اساسی است شاه چه حقی دارد بگوید ما دستور داده‌ایم کشور مشروطه است مجلس دارد» و در نهایت آیت الله بروجردی در پایان این جلسه طی نامه‌ای خطاب به شاه مخالفت خود را با برنامه اصلاحات ارضی اعلام کرد.^۱ حسین بدلا می‌افزاید: در این نامه آیت الله بروجردی در پاسخ شاه که گفته بود این اصلاحات مشابه اصلاحاتی است که در دیگر کشورها انجام شده است، نوشت: «شما می‌گویید در ممالک دیگر اسلامی قانون اصلاحات اجرا شده است، آن ممالک اول جمهوری شدند بعد اصلاحات ارضی اجرا شد» [حوزه ۱۳۷۰، ص ۴۳-۴۴، ۱۰۲].

این گروه از نویسندگان عمدتاً معتقدند مراجع و علما موضعی واحد در قبال اصلاحات ارضی اتخاذ کردند و امام نیز از آنها مستثنا نبود. به نظر این گروه، علما عمدتاً با رویکردی فقهی با مسأله اصلاحات ارضی برخورد می‌کردند و آن را رد می‌کردند و بر اساس اصل «الْأَسْ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» و یا اصل «شبهه محصوره» (که بر اساس آن به دلیل اینکه معلوم نیست کدامیک از زمینها غصبی و کدامیک غیرغصبی است باید توقف کرد و از تصرف در زمینها اجتناب کرد) از تأیید اصلاحات خودداری می‌کردند [اسناد ۱۳۷۶، ص ۲].

برخی از تحلیل‌گران غربی و سیاستمداران دوره پهلوی و همچنین خود شاه نیز از موضعی

۱. مصاحبه با حجت الاسلام حسین بدلا.
۲. مصاحبه با علی دوانی.

متفاوت این نظر را مورد تأکید قرار می‌دهند و معتقدند که امام خمینی (س) یکی از مخالفین اصلی اصلاحات ارضی بوده است. شاه وقایع ۱۵ خرداد را ناشی از اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه می‌دانت و معتقد بود در این واقعه بیگانگان با پول، دسته‌ای از مالکین مشمول قانون اصلاحات ارضی را خریده و به اعتراض واداشته‌اند [بهروی ۱۳۴۶: ۲۶]. وی معتقد است از همان ابتدا ارتجاع سیاه (که عمدتاً وی برای نامیدن روحانیت از آن استفاده می‌کرد) مانع اصلی اصلاحات ارضی بود. به گفته وی، در سال ۱۳۳۸ هنگامی که دولت لایحه‌ای قانونی به مجلس تقدیم کرد که به موجب آن میزان اراضی مزروعی افراد محدود می‌شد، این قانون با مداخله افراد غیرمستول که از توقیات دنیا بی‌اطلاع بودند به کلی بی‌معنی و بی‌اثر شد [بهروی ۱۳۴۶: ۱۹]. وی بعدها امام خمینی (س) را عامل اصلی مخالفت با اصلاحات ارضی معرفی می‌کرد [بهروی ۱۳۴۶: ۴۶].

بسیاری از نویسندگان خارجی نیز عمدتاً امام را مخالف اصلاحات ارضی دانسته و اقدامات اصلاحی شاه را عامل اصلی برانگیزاننده امام دانسته‌اند. در همین حال عده دیگری از مورخین و صاحب‌نظران معتقدند امام اصولاً مخالف اصلاحات ارضی نبود بلکه مخالفت وی دلایل سیاسی داشت و از موضعی متفاوت با سایر علما، با اصلاحات ارضی شاه برخورد می‌کرد. از جمله این تحلیلگران مهدی عراقی و هاشمی رفسنجانی می‌باشند.

در این باره مهدی عراقی، به بررسی دیدگاه امام خمینی (س) پیرامون اصلاحات ارضی پرداخته است. وی در خاطراتش به ملاقات پاکروان، رئیس ساواک، با امام در رابطه با اصلاحات ارضی اشاره کرده است و می‌نویسد: «امام از حسن نیت شاه در انجام اصلاحات برای افزایش تولید و درآمد مردم شک و تردید داشت و خطاب به پاکروان گفته بود: «نمی‌دانیم از این تقسیم اراضی که شما می‌خواهید صحبت بکنید منظورتان این است که در جامعه اصلاحاتی به وجود بیاید یا افساداتی می‌خواهد به وجود بیاید» [عراقی ۱۰۳] وی اضافه می‌کند: «این کاری که شما می‌خواهید بکنید نتیجه‌اش این است که دو سال دیگر ما دست‌گذاری پیش آمریکا دراز کنیم». امام می‌افزاید: «اگر مأموریت این شکلی است خوب این را بگویید. اگر که نه، واقعاً دلستان می‌خواهد خدمتی به طبقه زحمتکش و دهقان کرده باشید من به عنوان حاکم شرع اکثر این

مالکین دهات را مالک نمی‌دانم» یعنی امام در عمل به عنوان «حاکم شرع» با خود اصلاحات ارضی و سلب مالکیت زمینداران بزرگ و تقسیم آنها بین «رعیت» مخالفتی نداشت و حتی راهکارهای درست عملی شدن اصلاحات را به پاکروان ارائه داد و معتقد بود بدون اینکه پولی از رعیت گرفته شود زمینها بین آنها تقسیم شود». امام مالکیت زمینداران بزرگ بر دهات را از نظر شرعی تأیید نمی‌کند و حتی صدور حکم مصادره اراضی آنها را نیز از نظر فقهی و شرعی درست می‌داند و در تشریح راهکار اول می‌گوید: «من به عنوان حاکم شرع اکثر این مالکین دهات را مالک نمی‌دانم. اموالشان را مصادره می‌کنیم، می‌دهیم دست خود رعیت، بدون آنکه از آنها پولی گرفته باشیم. چون اینها دینشان را پرداخت نکرده‌اند و من هم به عنوان حاکم شرع به عنوان اینکه تمام (اینها) دین به امام دارند اموالشان را مصادره می‌کنیم و به دست رعیت می‌دهیم» وی می‌افزاید: تا الان رعیت کار می‌کرده و ارباب از سود آن استفاده می‌کرده و به خارج از کشور برای تفریح رفته اما حالا خود رعیت می‌آید از سود آن استفاده می‌کند [عراقی: ۱۵۳].

راهکار دوم امام برای حل مسأله اصلاحات ارضی، در خاطرات مهدی عراقی، این است که دولت اگر نخواهد پیشنهاد اول را بپذیرد، باید به آبادساختن زمینهای بایر و موات و اعطای آنها با اقساط طویل‌المدت به رعیت مبادرت نماید و این امر سبب ظهور رقابت سالم بین «مالک قدیم» و «مالک جدید» خواهد شد و کشاورزی ایران را به کشاورزی «کشورهای صادرکننده مواد غذایی» تبدیل خواهد کرد و در ضمن هشدارهای لازم را در مورد عملی نشدن این راهکار که موجب بروز «اختلاف بین رعیت و مالک» می‌شود، ارائه می‌دهد و نابودی کشاورزی ایران را نیز پیامد قطعی چنین اختلافی می‌داند [عراقی: ۱۵۲-۱۵۳]. در این باره امام می‌گوید:

اگر که این را قبول ندارید شما الحمدلله از جهت زمین غنی هستید. کشور ایران مثل اروپا نیست که خاک نداشته باشد، شما آب، بذر، تراکتور به خود رعیت به اقساط پانزده ساله بدهید و زمینهای موات را در اختیارش بگذارید (به این ترتیب) این رعیت خودش به صورت مالک درمی‌آید. در آن صورت مالک امروز به این فکر می‌افتد که یا باید زندگی رعیتش را تأمین بکند یا اینکه مجبور است دست از سلکش بردارد و یا کشاورزی خود را مکانیزه کند که در آن صورت بین مالک

قدیم و مالک جدید (یعنی رعیت قدیم) رقابت می‌افتد (و کشاورزی رشد می‌کند)... که در نتیجه ما یک کشور صادرکننده مواد غذایی خواهیم شد ولی اگر شما این کار را نکنید به دلیل اینکه شما الان نمی‌توانید موارد مورد نیاز رعیت مانند بذر، گاو و... را تأمین کنید و مالکی هم وجود ندارد (که این کار را انجام دهد) و از طرف دیگر شما او را بدهکارش هم کرده‌اید و باید قسط بپردازد این مشکلات به تدریج او را وادار می‌کند که زمین خود را بفروشد چون نمی‌تواند روی آن کار کند و به شهر برود. وقتی او زمین را فروخت و به شهر رفت از گردونه خارج می‌شود و بعد از دو سال حتی این محصولی هم که داریم از بین می‌رود [عراقی: ۱۵۳ - ۱۵۴].

آقای هاشمی رفسنجانی نیز در قسمتی از خاطرات خود دیدگاه حضرت امام خمینی (س) را نسبت به مالکین عمده و موضوع اصلاحات ارضی را چنین بیان کرده‌اند:

در همان روزها کسانی یا ساده‌اندیشی خواستند در مورد اصلاحات ارضی از ایشان سؤال بکنند. امام فرمودند: من هر دو بعد این مسأله را باید بگویم نه مالکیت بزرگ شرعی است و نه اقدامات رژیم، مالکین بزرگ که به مردم ظلم کرده‌اند اما مبارزه با این ظلم راههای درستی دارد. رژیم نه حسن نیت دارد و نه راه درستی انتخاب کرده است. در این موارد می‌توان از راه حلهای اسلامی استفاده کرد [۱۳۲: ۱۳۷۶].

یکی از نویسندگان نیز نقل قولی را از امام خطاب به آیت الله خوانساری ذکر می‌کند که بر اساس آن امام سعی داشت از موضع‌گیری علما که ممکن بود آنها را به حمایت از مالکین متهم کنند، ممانعت به عمل آورد، به طوری که به آیت الله خوانساری گفتند «آنها دنبال بهانه‌اند که ما را متهم به حمایت از مالکین کنند [بادامچیان ۱۳۷۶: ۱۳].

به هر حال موضع‌گیریهای بعدی امام (مخصوصاً بعد از انقلاب) امام نیز نشان می‌دهد که در بررسی، دیدگاه دوم از قوت بیشتری برخوردار است. زیرا اصولاً موضع‌گیری مشخصی از امام که بتواند اصل اصلاحات ارضی را زیر سؤال ببرد دیده نمی‌شود بلکه تنها مورد در زمان آیت‌الله بروجردی است که موضع امام به خوبی نشان‌دهنده آن است که وی با اقدام خودسرانه شاه برای

اصلاحات مخالف بوده، معتقد است که هر نوع برنامه اصلاحات باید روند قانونی خود یعنی تأیید توسط نمایندگان مردم را با خود داشته باشد و مغایر قانون اساسی نباشد و به همین دلیل در جلسه مشاوره آیت‌الله بروجردی می‌گوید انجام اصلاحات بر اساس دستور شاه خلاف قانون اساسی است، زیرا کشور مشروطه است و مجلس دارد [حوزه ۱۳۷۰: ۱۰۲].

اما امام به دنبال فوت آیت‌الله بروجردی، و اجرای اولین مرحله اصلاحات ارضی توسط شاه تقریباً سکوت کرد و به انتظار نتیجه برنامه‌ها نشست. در این مرحله که با تبلیغات فراوان تصویب شد و به اجرا درآمد و تلاش می‌شد تا در صورت مخالفت احتمالی مراجع و علما، آنها را مخالف اصلاحات ارضی و رعایا و طرفدار فتودالها و زمینداران معرفی کنند و بدین وسیله حیثیت اجتماعیشان را خدشه‌دار کنند، امام در این دوره با سیاست سکوت و انتظار را پیش گرفته و منتظر نتایج عملی اصلاحات است [رجسی: ۲۵۰].

در دی ماه سال ۱۳۴۱ که شاه تصمیم به برگزاری رفراندوم برای اصول ششگانه از جمله اصلاحات ارضی داشت، امام به مخالفت با رفراندوم برخاست و آن را غیرقانونی دانست. او معتقد بود که شاه با رفراندوم (که در قانون پیش‌بینی نشده بود) قصد توجیه و مشروعیت بخشیدن به برنامه‌ای را دارد که معلوم نیست به مصلحت ملت باشد، زیرا برنامه‌ای تحمیلی است. وی می‌گوید: «او (شاه) مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی است به اجرا بگذارد» [روحانی: ۲۲۵-۲۲۷].

بنابراین امام خمینی (س) علاوه بر اینکه اقدام شاه را فاقد مؤلفه‌های اصلی مشروعیت بخش یعنی قانونی می‌دانست نسبت به نتایج آن و نیت اجراکنندگان آن تودید داشت. شاید سخنان آیت‌الله بروجردی (که گرایش سنتی‌تر و غیرسیاسی‌تری دارد) به خوبی این تحلیل را تأکید کند. وی در دیدار با جمعی که هنگام قضیه اصلاحات ارضی به دیدارش رفته بودند، گفت:

خیلی اصلاحات هست که توی این مملکت باید صورت بگیرد. اول از آنجا باید شروع کنید. فقط اصلاحات ارضی نیست خیلی مسائل هست. باید از قانون اساسی مملکت شروع کنید... این آدم (شاه) خودش پایه‌هایش سست است. مردم او را نیاورده‌اند و او را تحمیل کرده‌اند و

کسی که حکومتش تحمیلی باشد نمی‌تواند برای این مملکت کار مثبت انجام بدهد [باقی فصلنامه یادش ۹: ۵۰-۵۱].

امام نیز علاوه بر اینکه دولت محمدرضا شاه را نامشروع و غیرقانونی می‌داند، آنرا آلت دست بیگانه و اقدامات او را دیکته شده از سوی بیگانگان توصیف می‌کند. بنابراین معتقد است تنها اقداماتی که او در قالب قانون اساسی انجام دهد قابل تحمل است و اقدامات دیگر وی را باید با تردید و به عنوان اقدامی در راستای تسهیل نفوذ اجانب در کشور نگریست. امام از این منظر به اصلاحات ارضی نیز می‌نگریست و آن را به عنوان پدیده‌ای وارداتی و «تر آمریکا» و «برنامه‌ای برای از بین بردن کشاورزی ایران و تحمیل اقتصاد تک محصولی بر جامعه‌ها» می‌دانست [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۲۱]. و آن را به معنای «بازار درست‌کردن برای آمریکا و شعب آمریکا و اذتاب آن» توصیف می‌کرد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۶۸] که به وابستگی ایران منجر شده است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۲: ۱۳۴؛ ج ۳: ۲۱۵]. بر این اساس در سالهای بعد از اجرای برنامه اصلاحات ارضی، امام به انتقاد از پیامدهای آن مانند به هم ریختن سامان روستاها، نابودی کشاورزی، تشدید مهاجرتها، وابستگی به خارج و ... اشاره دارد. اما اصل اصلاحات ارضی را نه تنها مورد تعرض قرار نداد بلکه با حضور دولتی مشروع از آن نیز حمایت کرد که بهترین مصداق آن حمایت از اصلاحات ارضی بعد از انقلاب است.

بعد از انقلاب اسلامی، هنگامی که سه تن از فقها (آیت الله بهشتی، آیت الله مشکینی و آیت الله منتظری) طرحی را مبتنی بر مالکیت مشروع و محدود ارضی، به شورای انقلاب ارائه کردند، از حمایت امام خمینی (س) برخوردار شد. البته بعد از تصویب آن در مجلس در سال ۱۳۶۵ به دلیل مخالفت شورای نگهبان تا سال ۶۷ قوت قانونی نیافت تا اینکه بعد از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت توسط امام، این قانون به آن مجمع محول گردید و در نهایت در ۱۵ شهریور ۱۳۶۷ به تصویب رسید.

۲- امام و گسترش مشارکت سیاسی زنان و اقلیتها

در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیأت دولت مطرح و تصویب شد. تشکیل این انجمنها در اصول ۹۱ و ۹۲ متمم قانون اساسی ذکر شده بود اما در مواد ۹ و ۷

نظامنامه این انجمنها که مصوب دوره اول مجلس بود شرایطی را برای انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده در نظر گرفته بود که بر اساس آن اعتقاد به دین اسلام، عدم فساد عقیده، سوگند به قرآن و مذکور بودن از جمله شرایط آنها بود [مندی ۱۳۶۱ ج ۱: ۳۷۵]. دولت علم سعی کرد با پیشنهاد این لایحه اصلاحی جدید، اقداماتی را به منظور ورود زنان در این انجمنها (با حذف قید مذکور بودن) و ورود غیرمسلمانها (با حذف قید اسلام و قسم به قرآن) انجام دهد.

امام خمینی (س) در مقابل طرح این موضوع از خود واکنش شدیدی نشان داد و آن را مقدمه‌ای برای تشدید برنامه‌های ضد اسلامی شاه دانست. بلافاصله علمای طراز اول قم را به مشورت و تصمیم‌گیری در این مورد دعوت کرد. و در نهایت مقرر شد که اولاً علما و مراجع طی تلگرامهایی به شاه خواستار لغو فوری لایحه شوند؛ ثانیاً علما تهران و شهرستانها را از طریق نامه و پیغام در جریان امر قرار داده، از ایشان برای آگاه نمودن مردم و مقابله با دولت دعوت شود؛ ثالثاً هفته‌ای یکبار به منظور پیگیری موضوع جلسه‌ای مشورتی بین علما تشکیل گردد. ضمناً امام پیشنهاد کرد که تلگرامهایی که برای شاه ارسال می‌شود تکثیر گردد و در اختیار مردم قرار گیرد [رجبی ۲۵۱]. وی خود در تلگرامی به شاه ضمن اظهار نگرانی از حذف اسلام به عنوان شرط رأی‌دهندگان و انتخاب‌شوندگان و اعطای حق رأی به زنان، خواستار حذف مطالب مخالف دینان مقدسه و مذهب رسمی مملکت از برنامه‌های دولتی و حزبی شد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۷]. علمای دیگر نیز پیامهای مشابهی به شاه ارسال کردند [اسناد ج ۱]. اما شاه شش روز بعد در پاسخ به علما طی تلگرامهایی به آنان، این تغییرات را غیرمهم دانست و تلویحاً آنها را نتیجه وضعیت زمانه شمرد و آن را به دولت محول کرد [رجبی: ۲۵۲]. به دنبال این امر علما در تلگرامهای دیگری خطاب به علم (نخست‌وزیر وقت)، این لایحه را مخالف شرع مقدس و مباین قانون اساسی دانسته، اعلام داشتند که علما ایران و اعیان مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالف با شرع، ساکت نخواهند بود [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۸ - ۳۹]. اما علم با بی‌اعتنایی به این تلگرامها به اقدامات خود ادامه داد که این امر موجب شد علما در تلگرامهای مجددی به شاه، ضمن خاطر نشان ساختن بی‌اعتنایی علم به «قانون اساسی»، «قانون مجلس» و «تصحیح علما»، شاه را نسبت به «عناصری که با چاپلوسی و چاکری و خانه‌زادی می‌خواند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده» و به وی منسوب نمایند بر حذر داشتند و در پایان خاطر نشان ساختند که

«انتظار ملت مسلمان آنست که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اساسی و قانون اسلام تبعیت کند و از جسارتی که به ساخت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۵-۳۶].»

در همین حال و عاظ و سخنرانان در شهرستانها با طرح موضوع در منابر و مساجد به بسیج مردم علیه این لایحه پرداختند و امام در تلگرام مجددی به علم شدیداً وی را مورد انتقاد قرار داد و با لحن سرزنش آمیزی یادآور شد «معلوم می شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای اسلام توجه کنید و گمان می کنید می توانید در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کنید» وی همچنین یادآور شد که «اگر به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم افتاده‌اید و کهنه پرستی را می خواهید تجدید کنید بسیار در اشتباهید». وی سپس علم را تهدید کرد که از عواقب تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون «بترسد والا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد». اما علم در پاسخ ضمن انتقاد از علما، حرکت آنان را ارتجاعی دانست و اعلام کرد که چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد و دولت از برنامه اصلاحی که در دست اجرا دارد عقب نشینی نمی‌کند [رحبی: ۲۵۵].

اعتراض امام و علما تداوم نیافت و آنان با تهدید دولت نسبت به اعتراضات گسترده مردمی [کوثر ۱۳۷۳: ۶۲] در نهایت دولت علم را واداشتند که در ۲۲ آبان ۱۳۴۱ طی تلگرامی به سه تن از مراجع، موافقت خود را با خواست آنان اعلام کند و به دنبال آن بعد از درخواست علما برای لغو رسمی مصوبه در ۱۰ آذر همان سال مصوبه را رسماً ملغی اعلام کند [خاطرات سید محلاتی ۱۳۷۶: ۴۳].

بررسی این حرکت عمومی علیه لایحه که عمده‌تاً توسط امام سازمان داده شد این سؤال را مطرح می‌کند که چرا امام چنین موضع تندی را علیه این لایحه اتخاذ کرد؟ آیا امام خمینی (س) با گسترش مشارکت سیاسی و شرکت زنان در انتخابات و یا مداخله همه شهروندان در این امر مخالف بود؟ و اصولاً دلایل مخالفت امام با این قضایا چه بود؟

بررسی اولیه اسناد، مکاتبات و سخنرانیهای امام خمینی (س) در این مقطع نشان می‌دهد که امام این لایحه را مخالف قانون اساسی و شریعت می‌داند و بر اساس مبانی فکری خود تلاش می‌کند تا از اقدامات خودسرانه و خلاف قانون حاکم نامشروع جلوگیری نماید. در این مورد

تأکید بر مخالفت مصوبه با قانون اساسی که به نظر امام در اصل دوم متمم آن، قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۵]، در تمامی پیامها و مکاتبات امام به خوبی دیده می‌شود. در پیامهای به شاه و در پیامهای متعدد به علم، تأکید بر لزوم تبعیت از قانون اساسی و قانون اسلام همواره دیده می‌شود و دهها بار این کلمه مورد استفاده قرار گرفته است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۵-۵۸]. اصولاً لایحه به عنوان اقدامی برای بی‌اعتبار کردن قانون اساسی قلمداد شده [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۶] و همواره از شاه و علم خواسته شده است تا به قانون اساسی عمل کنند و آن را محافظت نمایند. ایشان در استدلال بر اینکه این مصوبه خلاف قانون اساسی است بر اصل دوم متمم قانون اساسی تأکید دارد که در آن بر ضرورت عدم مغایرت قوانین با قانون اسلام تأکید کرده و تشخیص این عدم مغایرت را به عهده مراجع قرار داده است. امام بر این اساس معتقد است که «ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام است که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتواست و برای دیگران حق دخالت نیست و فقهای اسلام و مراجع مسلمین به حرمت آن فتوا داده و می‌دهند. در این صورت حق رأی‌دادن به زنها و انتخاب آنها در همه مراحل، مخالف نص اصل دوم از متمم قانون اساسی است».

همچنین به نظر امام ورود زنها به مجلس مخالف قانون مجلس شورا مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری است که در آن زنها از این حق منع شده‌اند. امام همچنین الغای شرط اسلام را در انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده که در قانون مذکور قید شده است و تبدیل قسم به قرآن مجید را به کتاب آسمانی، تخلف از قانون، مذکور دانسته است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۸]. اما بررسی عمیق‌تر تحلیل محتوا و متن در اسناد و مکاتبات امام نشان می‌دهد که تأکید بر مخالفت لایحه با قانون اساسی در واقع پوششی برای اعلام نگرانیهای مهمتر وی در این رابطه بوده است. ایشان بعد از پایان وقایع به طور صریح در یک سخنرانی بر این نکته تأکید دارد:

ما از طریق «الزموهم بماألزموا علیه أنفسهم» با ایشان بحث می‌کنیم. نه اینکه قانون اساسی در نظر ما تمام باشد بلکه اگر علما از طریق قانون صحبت می‌کنند برای این است که اصل دوم متمم قانون اساسی قانون

۱. در اصل دوم متمم بر نظارت پنج تن از مجتهدان بر مصوبات مجلس تأکید دارد.

خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است و الامانا والقانون، ماییم و قانون اسلام، علمای اسلامند و قرآن کریم، علمای اسلامند و احادیث نبوی... هرچه مخالف دین و قرآن باشد ولو قانون اساسی باشد ولو الزامات بین‌المللی باشد ما با آن مخالفیم [خمسینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۵].

بنابراین آنچه که در تفکر ایشان مهم است احکام اسلام است و قوانین اساسی نیز به این دلیل مورد استناد قرار می‌گیرد که در این راستاست.

بررسی دقیق‌تر کلمات نشان می‌دهد که امام به دلیل اینکه حاکمیت را در دوران پهلوی دوم، تداوم جریان فکری شبه مدرنیستی اسلام‌ستیز و وابسته در دوره پهلوی اول می‌داند معتقد است که این اقدامات تلاشهایی به منظور تداوم همان خط فکری و گسترش نفوذ عوامل استعمار (صهیونیستها، بهاییان) در ارکان تصمیم‌گیری کشور و گسترش فساد و فحشا در کشور است.

مسئله نفوذ بهاییان در دستگاههای سیاسی کشور در دهه ۲۰ و ۳۰ به شکل ویژه‌ای در کشور مطرح بود. حضور پزشکی بهایی به نام «ایادی» در دربار به عنوان طبیب مخصوص شاه و تلاشهای وی برای گسترش نفوذ بهاییان در دستگاههای سیاسی و تصمیم‌گیری کشور [فردوست ۱۳۷۱: ۲۰۳] و حمایت دربار از این امر همواره با واکنشهای منفی در بین علما روبه‌رو بود. به رسمیت شناختن اسرائیل توسط دولت ایران (۱۳۲۸) و حمایت از نفوذ صهیونیستها در ایران نیز این مسئله را تشدید می‌کرد به طوری که به نظر بسیاری از علما، صهیونیستها و بهاییان به عنوان عوامل اصلی آمریکا و انگلیس تلاش می‌کنند تا دستگاههای سیاسی را در قبضه خود گیرند و به حذف اسلام و روحانیت بپردازند [فلسفی ۱۳۷۶: ۱۸۷].

این قضیه در زمان آیت‌الله بروجردی باعث گردید تا ایشان، که کمتر در مسایل سیاسی دخالت می‌کرد، به واکنش بپردازد و نگرانی خود را از گسترش نفوذ آنان به شاه اعلام دارد [فلسفی: ۱۸۹]. و در نهایت نیز سخنرانیهای مذهبی علیه این گروهها به حملات مردم مسلمان به مراکز تبلیغاتی بهاییان ۱۳۳۴ در تهران (حظیرة القدس) منجر شد که شاه را بر آن داشت تا دستور بستن این مرکز را صادر نماید [فلسفی. ۱۹۳]. اما همواره حمایتهای دربار از این گروه مایه نگرانی آیت‌الله بروجردی تا پایان عمر بود [فلسفی. ۲۰۰].

بر این اساس به نظر علما هدف دولت در لایحه انجمنها بعد از فوت آیت‌الله بروجردی که با

فشارهای آمریکا انجام می‌شد این بود که در ایران نیز مانند فلسطین، یهودیان و بهائیان را به حکومت برساند و فرقه ضاله بهایی به طور قانونی سرکار آید و بعد از آن به تدریج فعالیت رسمی خود را برای تصرف تمامی اهرمهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آغاز کند [فلسفی: ۲۳۶].

امام با توجه به ذهنیت خاص خود که رژیم را وابسته و اسلام‌ستیز می‌داند در این باره معتقد است که الزامات بین‌المللی دولت را وادار به چنین امری کرده است و به همین دلیل در پیام به شاه می‌گوید: «تشبث به الزامات بین‌المللی برای سرکوبی قرآن کریم و اسلام و قانون اساسی و ملت جرم بزرگ و ذنب لایغفر است» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۶]. وی در پاسخ نامه جمعی از مردم قم در این باره معتقد است که «تصویب‌نامه احتمالاً به دست جاسوسان یهود و صهیونیست برای نابودی استقلال کشور تهیه شده است» وی سپس از اینکه «استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض فیضه صهیونیست‌هاست که در ایران به (صورت) حزب بهایی ظاهر شدند اعلام خطر می‌کند» و می‌افزاید «مدتی نخواهد گذشت که (این گروه) با این سکوت مرگبار مسلمین تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شتون ساقط می‌کنند» وی می‌افزاید «تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولت‌ها ناظر آن هستند و آن را تأیید می‌کنند» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۱]. امام در نامه دیگری به علم، تصویب‌نامه را «بازکردن راه برای دشمنان خاص به ایران و اسلام» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۳] می‌داند و به همین دلیل به شدت با آن به مبارزه برخاسته است.

امام همچنین ورود زنها به صحنه را زمینه‌ساز گسترش فساد می‌داند و اهداف دولت از این امر را نه گسترش مشارکت سیاسی زنها بلکه گسترش بی‌بندوباری و فحشا در جامعه می‌داند و خواستار عدم توسعه استفاده از زنان در امور می‌شود. وی با اشاره به تجربه کشف حجاب در دوران رضاخان در این باره می‌گوید:

شما ببینید بیست و چند سال است از این کشف حجاب مفتضح گذشته است، حساب کنید چه کرده‌اید؟ زنها را وارد کردید در ادارات، ببینید در هر اداره‌ای که وارد شدند آن اداره فلج شد فعلاً محدود است، علما می‌گویند توسعه ندهید، به استانها نفرستید [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۷].

ضمناً امام تلاش می‌کند از این فرصت برای ضربه زدن به حاکم نامشروعی استفاده کند که وی بر اساس مبانی نظری خود خواهان حذف آن است و قدمی در راه سرنگونی آن بردارد. ایشان طی نامه‌ای به حجت‌الاسلام فلسفی ضمن انتقاد از ناکافی بودن اعتراض برخی علما و نامناسب دانستن انتخاب مسجد برای نمایش تظاهر سیاسی، پیشنهاد می‌کند که این اجتماعات در خارج تهران و در فضایی باز تشکیل شود تا بتوان با فشار مردمی دولت را از پای درآورد. وی در این باره می‌نویسد: «در این صورت از دو حال خارج نیست یا آنکه با سرنیزه جلوگیری می‌کنند و آن خیلی بعید است، آن وقت تکلیف یکسره می‌شود و ما غالب می‌شویم و سقوط دولت حتمی است و یا جلوگیری نمی‌کنند که در این صورت تمام ناراضیها به شما ملحق می‌شوند و غوغا می‌کنند و عظمت مطلب، آنها را از پادرمی آورد و طرفین مطلب به نفع مسلمین است.»

وی می‌افزاید «قضیه از صلح و آشتی گذشته و پای نابودی احکام اسلام و فتح در کار است هیئات من‌الذله» [خمسبی ۱۳۶۹ ج ۱: ۴۷] این تعبیرات نشان می‌دهد که امام با اصل اصلاحات مخالف نیست بلکه شرایط اصلاحات را مناسب ندانسته، به مجریان آن نیز سوءظن دارد و به عنوان جریان فکری رقیب در تلاش است تا از فرصت استفاده کند و رقیب سیاسی و فکری خود را که نامشروع و وابسته می‌داند از صحنه کنار زند.

۳- امام و انقلاب سفید

شاه در ۱۹ دی ماه ۴۱ (سالروز اصلاحات ارضی) رسماً اعلام کرد که قصد دارد اصول ششگانه‌ای را به فرایند بگذارد که از آن بعدها به عنوان انقلاب سفید یاد کرد. تصمیم به اعلام این اصول بعد از بازگشت شاه از آمریکا و به دنبال توافق کندی و شاه آغاز شده که در پی آن شاه با کنارگذاشتن امینی، خود ابتکار عمل را در دست گرفت و برنامه انقلاب شاه و ملت را که شامل ۶ اصل زیر بود اعلام کرد: اصلاحات ارضی (که مرحله اول آن در دوره امینی آغاز شده بود)، ملی کردن جنگلها، اصلاح قانون انتخابات شامل اعطای حق رأی و وکالت مجلس به زنان، عرضه سهام انحصارات دولتی به مردم برای تأسیس منابع ملی اصلاحات ارضی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، ایجاد سپاه دانش از طریق فرستادن دیپلمه‌های وظیفه به روستاها برای مبارزه با بی‌سوادی [روزنامه اطلاعات ۱۳۴۰/۱۰/۲۰].

شاه در ششم بهمن همان سال به دلیل تعطیلی مجلس، اصول زیر را به رفواندوم گذارد که به گفته مقامات دولتی با اکثریت آراء به تصویب ملت رسید، هرچند مخالفین تعداد شرکت‌کنندگان را دو هزار تن ذکر کردند [روحانی: ۲۸۹]^۱. بعدها چند اصل دیگر از جمله تشکیل سپاه بهداشت، سپاه ترویج، ملی شدن جنگلها و مراتع، سپاه دین و... نیز به آن افزوده شد [کاترزیان: ۲۷۱]. و در نهایت تعداد آنها به چهارده اصل رسید.

در واکنش به اعلام این اصول، امام برای تبادل نظر با مراجع و علمای قم آنها را به جلسه‌ای دعوت کرد. در این جلسه آیات عظام گلپایگانی، نجفی، شریعتمداری، حاج شیخ مرتضی حائری و داماد شرکت داشتند. امام به تشریح ابعاد مسأله پرداخت و اهداف شاه و آمریکا را از انقلاب سفید مطرح کرد و خواستار موضع‌گیری مناسب از سوی علما شد. اما در جلسات اولیه نتیجه‌ای حاصل نشد و جلسات ادامه یافت تا بالاخره قرار شد که از دولت خواسته شود تا نماینده‌ای را به قم اعزام و اهداف و انگیزه‌های شاه را از طرح این اصول تشریح کند و نظرات علمای قم را نیز به شاه ابلاغ نماید [روحانی: ۲۲۳].

به دنبال اعلام این تصمیم، یکی از مقامات دولتی به نام بهبودی و بنا به درخواست علما، روانه قم شد و با علما به گفتگو نشست. اما این جلسه نتوانست ابهامات را رفع کند و علی‌رغم اینکه وی چندین بار بین قم و تهران رفت و آمد کرد و نظریات و پیشنهادات مقامات روحانی قم و دربار را به یکدیگر مستقل کردند، اما نتیجه مشخصی به دست نیامد و ابهام درخصوص لوایح ششگانه هنوز وجود داشت و جوابهای غیردقیق درباره این ابهامات را نزد علما افزایش داد. این ابهامات با سفر رئیس تشریفات دربار و رئیس کل ساواک، به قم و گفتگو با مراجع نیز برطرف نشد [رجبی: ۲۶۳؛ عراقی: ۱۵۳]. مهدی عراقی یکی از نزدیکان امام خمینی (س) درباره گفتگوهای بین پاکروان (رئیس ساواک) با امام درباره اصول انقلاب سفید مطالبی را ذکر کرده است که در آن تلویحاً اشاره شده است که امام با عناوین رفوم شاه مانند اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگلها، سهم‌کردن کارگران در سود کارخانجات مخالفتی نداشت اما در مورد نحوه اجرای آن ایراداتی را مطرح کرده است. مثلاً به گفته عراقی، امام خمینی (س) درباره اصل اول یعنی اصلاحات ارضی به پاکروان گفته است که من به عنوان حاکم شرع اکثر این مالکین دهات را مالک نمی‌دانم.

۱. به نقل از نطق امام خمینی.

اموالشان را مصادره می‌کنیم و به خود رعیت می‌دهیم. اما به نظر امام نحوه اجرای کنونی این امر کشور را به واردکننده مواد غذایی تبدیل خواهد کرد و کشاورزی را از بین خواهد برد. زیرا به دلیل عدم حمایت دولت از رعیتی که اکنون خود مالک شده است او (رعیت) نمی‌تواند اقساط زمین را بپردازد و به کشاورزی ادامه دهد، بنابراین زمین را می‌فروشد و به شهر می‌رود و کشاورزی ضعیف می‌گردد. عراقی همچنین می‌گوید که امام در مورد اصل دوم یعنی ملی‌کردن جنگلها، جنگلها را جزء انفال و مربوط به عموم مردم می‌دانست و معتقد بود که تا الان هم اگر دولت جنگلها را در اختیار دیگران گذاشته است، خلاف شرع رفتار کرده است. جنگل جزء انفال است، انفال هم ملی است مال همه مردم است و حاکم اسلامی باید از آن استفاده کند. در مورد سهم کردن کارگران (اصل سوم) نیز معتقد بود که قبل از این امر، تأمین اجتماعی کارگران و بهبود وضعیت بهداشت و فرهنگ آنها تحقق یابد. همچنین امام اصل اصلاح قانون انتخابات را مبهم دانسته، خواستار توضیح بیشتر دولت شد. عراقی می‌افزاید که باکروان بعد از گفتگو قرار شد که پاسخ ابهامات طرح را بعداً به امام ارائه دهد اما قبل از رفع ابهام، مسأله فراندنم را مطرح می‌کند که این امر با مخالفت امام مواجه می‌شود [عراقی: ۱۵۳-۱۵۵].

در این میان یکی از علمای بزرگ خرم‌آباد به نام آیت‌الله کمالوند که از نفوذ بالایی در منطقه خود برخوردار بود، به منظور آگاهی از نظر علما درخصوص رفرمهای جدید شاه وارد قم شد و بعد از گفتگو با علمای قم بر آن شد تا به دربار رفته، با شاه گفتگو نماید و نظر او را از دست‌زدن به این انقلاب دریابد. وی بی‌سروصدا به دربار رفت، با شاه ملاقات کرد، نظر علما را مطرح ساخت و از شاه خواستار توضیح بیشتر گردید و وی را از عواقب تصمیمات شخصی، قانون‌شکنی و مخالفت با اسلام برحذر داشت. اما شاه در پاسخ با غرور اعلام کرد که: «اگر آسمان زمین بیاید و زمین به آسمان برود من باید این برنامه را اجرا کنم زیرا اگر نکنم من از بین می‌روم و کسانی روی کار می‌آیند و به این کارها دست می‌زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام و مسلک شما ندارند بلکه این مساجد را به سر شما خراب خواهند کرد و شما را نیز از بین خواهند برد.»

وی در ادامه خواستار حمایت روحانیون از برنامه اصلاحی خود شد. در این ملاقات کمالوند روی این نکته تأکید کرد که «رفراندنم» در قانون اساسی ایران پیش‌بینی نشده است و شما دولت مصدق را به جرم انجام رفراندنم تحت تعقیب قرار دادید. اکنون چگونه خود به آن دست

می‌زنید؟ شاه در پاسخ اعلام کرد که ما رفرا ندیم نمی‌کنیم بلکه می‌خواهیم تصویب ملی انجام دهیم [روحانی: ۲۲۵].

پس از مراجعت آیت‌الله کمالوند مراجع و علمای قم جلسه‌ای دیگر تشکیل دادند تا نتیجه ملاقات وی را با شاه بشنوند و پس از شنیدن سخنان ایشان، امام ضمن تشریح اهداف دولت طی سخنانی انقلاب سفید را انقلابی دستوری دانست و گفت: «توطئه حساب شده‌ای علیه اسلام و ملت اسلام و استقلال ایران تنظیم شده است. در اینجا آنکه روبه‌روی ما قرار دارد شخص شاه است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته و چنانکه خود اظهار داشته است، عقب‌نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی او تمام خواهد شد. بنابراین او مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی که هست به مرحله اجرا درآورد و نه تنها عقب‌نشینی نمی‌کند و دست از کار نمی‌کشد بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هرگونه مخالفتی مقابله خواهد کرد. بنابراین نباید مثل غائله گذشته (انجمنهای ایالتی و ولایتی) عقب‌نشینی دستگاه را انتظار داشت. در عین حال مخالفت و مبارزه با آن از وظایف حتمیه و ضروریه ماست زیرا خطری که اکنون عموم مردم را تهدید می‌کند بزرگتر از آن است که بتوان از آن چشم پوشید و در قبال آن بی‌تفاوت ماند.»

سپس امام در ادامه، اهداف این اقدامات فریبده را گرفتار کردن کشور در دام استعمار دانست و افزود: «دستگاه حاکم برای اغوا و اغفال ملت دام وسیعی گسترده و به یک سلسله اعمال ظاهر فریب و گمراه‌کننده دست زده است و ما اگر در مقابل به بیدار کردن و متوجه ساختن توده مردم اقدام نکنیم و از افتادن آنها به دام استعماری که برای آنها گسترده‌اند، جلوگیری نماییم ملت اسلام در معرض فنا و نیستی قرار خواهد گرفت. فریب خواهد خورد و منحرف خواهد شد.»

وی در خاتمه خواستار آگاه‌سازی مردم به منظور جلوگیری از اغفال مردم توسط برنامه‌های فریبده شاه شد [روحانی: ۲۲۵ - ۲۲۷].

بامداد روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ امام خمینی (س) طی اعلامیه‌ای برگزاری رفرا ندیم را برای تصویب اصول انقلاب سفید بی‌اعتبار دانست. وی در این اعلامیه ضمن اشاره به اشکالات قانونی رفرا ندیم می‌نویسد که اولاً در قوانین ایران رفرا ندیم پیش‌بینی نشده و مرجع صلاحیت‌دار برای برگزاری رفرا ندیم را باید قانون معین کند. ثانیاً در ممالکی که رفرا ندیم برگزار می‌گردد آنقدر به ملت مهلت داده می‌شود تا درخصوص یک‌یک مواد آن بحث و بررسی کنند و مطبوعات و وسایل

تبلیغات عمومی آزادانه نظرات مخالفین و موافقین را منعکس می‌کنند و مردم آگاهانه بر آنها رأی می‌دهند. به علاوه رأی‌دهندگان از معلومات لازم برای اظهار نظر برخوردارند، در حالی که در ایران این امور وجود ندارد و نیروهای آگاه جامعه نیز مخالف می‌باشند. سپس با تأکید بر وجود جو اختناق، فشار و ارباب در جامعه معتقد است اگر تهدید و تطمیع در کار نباشد و ملت بفهمد که چه می‌کند این رفتارندم به خوبی می‌تواند رأی مردم و روحانیت را منعکس نماید. ثالثاً امام استفاده از ابزار رفتارندم را که در هنگام تعطیلی مجلس و در جو عدم آزادی و ارباب انجام می‌گیرد، مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب می‌داند و نسبت به آن احساس خطر می‌کند و می‌گوید:

مقامات روحانی برای قرآن و مذهب احساس خطر می‌کنند. به نظر می‌رسد این رفتارندم اجباری مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است. علما از عمل سابق دولت راجع به انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطر کرده‌اند و به نظر می‌رسد که همان معانی را دشمنان اسلام می‌خواهند به دست جمعی مردم ساده‌دل اغفال شده اجرا کنند [روحانی: ۲۳۰ - ۲۳۱].

به نظر می‌رسید که امام جدای از ماهیت اقدامات شاه، مهمترین حمله را متوجه استفاده از ابزار رفتارندم توسط شاه به منظور توجیه و پیشبرد اقدامات خود کرد و معتقد بود که استفاده از این ابزار ظاهر فریب در جامعه فاقد آزادی ایران می‌توانست زمینه‌ای برای پیشبرد دیگر اقدامات ضد اسلامی و ضد ملی شاه باشد. به همین منظور مبارزه با رفتارندم مهمترین هدف امام خمینی (س) در این مقطع محسوب می‌شود. وی در عین حال تأکید دارد که اگر از این ابزار به خوبی و درست استفاده گردد حتماً رأی مردم را که همان مخالفت با اصلاحات تحمیل شده آمریکایی از سوی شاه است، نشان خواهد داد.

حجت‌الاسلام فلسفی در این باره در خاطرات خود می‌نویسد: موضوع به آرای عمومی‌گذاران لوایح ششگانه از نظر آقایان مراجع مبهم بود. حتی پیغامها و توضیحاتی که مقامات دولتی برای توجیه رفتارندم ارائه نمودند نتوانست از ابهام موضوع بکاهد. وی می‌افزاید از آنجا که استنباط می‌گردید که این رفتارندم پوششی برای انجام یک سلسله کارهای خلاف شرع

توسط رژیم است، لذا امام و سایر آقایان مراجع طی اعلامیه‌ای به برگزاری رفراندوم اعتراض کردند. بر این نکته تأکید نمودند که مراجعه به آراء عمومی در قبال احکام شرعی فاقد اعتبار است [فلسفی: ۲۴۶].

به هر حال به دنبال این اعلامیه مردم و دانشجویان در تهران و طلاب در قم با شعار «رفراندوم قلبی مخالف اسلام است» و «اصلاحات آری، دیکتاتوری هرگز» به خیابانها ریختند و با مأمورین درگیر شدند و دیگر علما نیز به حمایت از امام خمینی (س) و مخالفت با رفراندوم پرداختند [رجبی: ۲۶۵]. آیات عظام گلپایگانی، خویی، خوانساری، محمد بهبهانی و شریعتمداری در همان روز طی اعلامیه‌های مشابهی رفراندوم را تحریم کردند. در این اطلاعیه‌ها آیت الله گلپایگانی مراجعه به آرای عمومی در قبال احکام شرعی را بی‌مورد و موجب نگرانی علما و مردم و مضر به استقلال و مصالح مملکت دانست و آن را غیرقانونی ذکر کرد [اسناد: ۱۳۷۴: ۵۷]. آیت الله خوانساری نیز اعلام کرد که محرمات الهیه به تصویب‌نامه و آرای عمومی حلال نمی‌شود [اسناد: ۱۳۷۴: ۵۹]. آیت الله خویی رفراندوم را حرکتی علیه قانون اسلام و مواد قانون اساسی و مصلحت ملت و نوعی عوام فریبی دانست و خواستار مبارزه با قوانین ضد اسلامی شد که راه را برای دشمنان دین و مملکت هموار می‌سازد [اسناد: ۱۳۷۴: ۶۰].

شاه در ۴ بهمن وارد شهر قم شد. امام از مراجع خواستند به دلیل حمله نیروهای انتظامی به مردم (در بازار تهران، دانشگاه تهران و مدارس علمیه در قم که به مجروح شدن جمیع زیادی انجامید) تا زمانی که شاه نخست‌وزیر را برکنار نکرده است، از ملاقات با وی خودداری کنند [کوثر: ۱۳۷۳: ۴۱-۴۳، روحانی: ۲۳۸-۲۵۹]. به همین دلیل شاه در قم با استقبال مناسبی مواجه نگردید و همین امر موجب شد تا در سخنرانی خود روحانیون را به عنوان «ارتجاع سیاه قشری» و مخالف اصلاحات و «خائن تر از حزب توده» بنامد و آنها را شدیداً مورد توهین قرار دهد [روزنامه‌های عصر: ۱۳۴۱/۱۱/۴]. و در چنین شرایطی در روز ۶ بهمن، رفراندوم در جوی از ارباب و فشار پلیسی و سرکوب برگزار گردید.

کندی رئیس جمهور آمریکا پیروزی شاه را تبریک گفت [روزنامه‌های عصر: ۱۳۴۱/۱۱/۷] و شاه در پاسخ اظهار امیدواری کرد که حمایت آمریکا در اجرای طرحهای اقتصادی اجتماعی ایران تداوم یابد. رسانه‌های شوروی نیز انقلاب سفید را حرکتی ضدفقوئدالی دانسته و مخالفان آن را

فئودالهای سابق ذکر کردند که به دلیل از دست دادن منافع خود به مبارزه با شاه برخاسته‌اند [روحانی: ۲۷۲].

اما روحانیون به پیشنهاد امام خمینی (س) در ماه رمضان آن سال با تعطیل مساجد دست به اعتراض مفتی علیه اقدام شاه زدند.

به دنبال رفراندم، علمای قم با محوریت امام خمینی (س) جلسات خود را ادامه دادند و در آن جلسات به بحث و بررسی مسائل سیاسی روز می‌پرداختند. در این جلسات آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله حائری، علامه طباطبایی، سید محمد موسوی (معروف به داماد)، سید احمد زنجانی، سید مرتضی لنگرودی و میرزا هاشم آملی شرکت می‌کردند. یکی از مباحث مهم در این جلسات موضوع مشارکت سیاسی زنان و پذیرش شرکت آنان در انتخابات (بر اساس اصل سوم انقلاب سفید) بود. یکی از عواملی که این بحث را تشدید کرد ارائه طرحی از سوی وزیر کشور به دولت بود به منظور اخذ مجوز قانونی مشارکت زنان در انتخابات و همچنین سخنان شاه در هشتم اسفند ۱۳۴۱ که در کنفرانس اقتصادی تهران طی سخنانی این اصل را مطابق قانون اساسی و تکمیل‌کننده آن دانست و اعلام داشت که هدف وی از این اصل تأمین حق نیمی از جمعیت ایران و عمل به قانون اساسی بوده است. این سخنان موجب شد که مراجع مذکور طی اعلامیه‌ای با ۹ امضاء، اقدام به پاسخ به سخنان شاه نمودند. در این اعلامیه آمده است:

اگر سهم بودن زنها در انتخابات موافق قانون اساسی است تصویب هیأت دولت بی‌مورد است و این مانند این است که شرکت مردان در انتخابات مورد تصویب دولت قرار گیرد. بنابراین به نظر می‌رسد هیأت دولت شرکت نوان را مخالف قانون اساسی می‌داند و درصدد آن است تا از طریق تصویب هیأت دولت آن را مشروع کند که این امری بی‌اساس می‌باشد.

همچنین تأکید شده است:

استدلال به اصل دوم از قانون اساسی که در آن آمده قاطبه اهالی مملکت در انتخابات شرکت خواهند کرد به معنای مشارکت زنان

نیست زیرا علاوه بر زنان، بیش از ده طبقه از جمله نظامیان نیز قادر به شرکت در انتخابات نیستند در حالی که جزء اهالی کشور محسوب می‌شوند.

در این اعلامیه آمده است:

در صورتی که در تفسیر کلمات قانون اساسی اختلافی باشد مجلس باید به تفسیر آن بپردازد. (بر اساس اصل بیست و هفتم) و نه هیأت دولت. به علاوه اگر طایفه نسوان به موجب قانون حق شرکت در انتخابات را داشته‌اند بنابراین کلیه مجالس مشروطه تاکنون برخلاف قانون اساسی بوده و قانونیت ندارد. در این صورت کلیه قوانین جاریه از مشروطه تاکنون باطل و غیرقانونی است و مجلس مؤسسان و جمیع دولتهای ایران غیرقانونی می‌باشد و کلیه قراردادهای با دول خارجه لغو و باطل است.

همچنین در اعلامیه آمده است:

چون ورود زنها در مجلس مستلزم محرمانت کثیره است که مخالف شرع مطاع است بنابراین، این تصویب‌نامه با اصل دوم و اصل بیست و هفتم قانون اساسی مخالف است و مفسادی که از ورود زنها در جامعه و اختلاط بین زن و مرد رخ می‌دهد واضح است.

در این اعلامیه همچنین ضمن انتقاد از «اختناق جانفرسای مطبوعات» و «سخت‌گیری دستگاه انتظامی و سرکوب آزادیها» که مانع ارائه نظرات و نصایح روحانیون می‌شود آمده است: روحانیت ملاحظه می‌کند که دولت، مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانسها اجازه می‌دهد که گفته شود قدمهایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده، در صورتیکه هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید اسلام تکلیفش را تعیین کرده است.

در ادامه با ذکر مشکلات اقتصادی و کاهش شدید محصولات زارعی در کشور آمده است:

با این وضع رقتبار به جای آنکه دولت درصدد چاره برآید سر خود و مردم را گرم می‌کند با مثال دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق به زنها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه و نظایر این تعبیرات فریبنده که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد.

در خاتمه ضمن تأکید بر اینکه «دولت بدون قوانین اسلام و قانون اساسی و قانون انتخابات دست به کارهای خطرناک زده»، مخالفت علما و مردم را مورد تأکید قرار داده، می‌گویند:

تصویب‌نامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی‌اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است و مردم طی تلگرامها و نامه‌های مختلف مخالفت خود را با آن اعلام کرده‌اند.

در این اطلاعیه مهمترین دلیل ضدشرعی بودن مصوبه «استلزام ورود زنها با محرمان کثیره و اختلاط مخالف با عفت و تقوای زن» ذکر شده و آمده است:

آقایان نمی‌دانند که اسلام مراعات بانوان را در تمام جهت بیش از هر کس نموده و احترام به حیثیت اجتماعی و اخلاقی آنها موجب شده که از این نحو اختلاط مخالف با عفت و تقوای زن جلوگیری کند نه آنکه خدای نخواستہ آنان را مانند محجورین و محکومین قرار داده و مگر فقط عدم محجوریت آن است که در این مجلسها شرکت کنند و اگر این است صاحب منصبان و اجزاء امنیه و نظمیہ و شاهزادگان بلافصل و اشخاصی که کمتر از بیست سال دارند از محجورین و محکومین می‌باشند (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۶۳-۶۹).

به دنبال این اعلامیه صریح و مهم، بقیه مراجع نیز ضمن پاسخ به پرسشهایی که از آنان می‌شد، به اظهارنظر درخصوص این مسأله پرداختند که عمدتاً همان مطلب را تکرار کرده، بر «غیرقانونی بودن و غیراسلامی بودن مصوبه» تأکید داشتند. مثلاً آیت‌الله نجفی مرعشی در ۱۳۴۱/۱۲/۲۱ نیز همان مضامین اعلامیه را تأکید کرد و اعلام داشت: «قضیه مداخله نسوان در امر انتخابات مستلزم محرمان و مفساد کثیره و برخلاف شرع مقدس اسلام است» (اسناد ۱۳۷۴

ج ۱: ۷۱.

دلیل اصلی علما هر چند عمدتاً گرد غیرقانونی بودن و غیراسلامی بودن مصوبه دور می‌زند اما عملاً یک دلیل بیشتر نداشتند و آن غیراسلامی بودن مصوبه بود. زیرا آنان به دلیل اینکه قانون اساسی نباید مغایر قوانین اسلام باشد آن را مخالف قانون اساسی نیز می‌دانستند. عامل اصلی غیراسلامی دانستن مشارکت سیاسی زنان نیز مسأله «استلزام مفاسد کثیره و محرّمات از جمله اختلاط خلاف عفت زنان» بود. بنابراین عامل تحریم مشارکت، عوامل زمان و مکان بود که اصولاً از نگرش خاص علما به وضعیت موجود جامعه و نگرانی از جریان فکری سیاسی غالبی ناشی بود که با اسم مشارکت به دنبال اهداف شبه مدرنیستی خود بود.

درحقیقت مبارزه علما از بی‌اعتمادی به حکومت و نگرانی از قدرت‌یابی خط فکری خاصی ناشی می‌شد که می‌توانست روند اسلام‌زدایی را مانند دوره رضاخان‌ی تداوم بخشد. به همین دلیل تلاش برای جلوگیری از فرارقتن دولت از قانون اساسی (به عنوان حداقل موجود) و جلوگیری از استفاده دولت از ابزارهای غیرقانونی برای مشروعیت دادن به اعمال خود مانند رفراendum، از اولویت مبارزه علما بود که به خوبی در اعلامیه‌های آنها مندرج است.

مبارزه نیروهای مذهبی بعد از این تحولات ادامه یافت و این امر به تشدید عدم اعتماد نیروهای مذهبی نسبت به اقدامات دولت انجامید. در دوم فروردین سال ۱۳۴۲ بار دیگر در حالی که نوروز آن سال را علما عزای عمومی اعلام کرده بودند، نیروهای نظامی با حمله به مدرسه فیضیه در قم به ضرب و شتم طلاب پرداختند و جمع زیادی از آنان را مجروح کردند. این وقایع با ضرب و شتم طلاب در تبریز و حمله سبعانه به دانشجویان در دانشگاه تهران ابعاد جدیدی یافت. رئیس شهربانی قم به نمایندگی از سوی دولت، مراجع را به قتل، هتک ناموس و خرابی خانه‌هایشان تهدید نمود [روحانی ج ۱: ۲۳۹]. دستور داد که طلاب را روانه سربازی نمایند. این اقدامات بر تشنج اوضاع افزود و علما را به طور کاملتری در مقابل دولت قرار داد به طوری که طی اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌هایی به محکوم کردن اقدامات دولت پرداخته، موضع صریحتری در مقابل اقدامات وی اتخاذ کردند.^۱ چنان که آیت‌الله خویی «شاه را آلت و وسیله

۱. اطلاعیه‌های متعدد علما در این مقطع در سه جلد کتاب تحت عنوان «اسناد انقلاب اسلامی» به وسیله مرکز اسناد انقلاب اسلامی تدوین و گردآوری شده است که می‌توان به آنها رجوع کرد.

انجام مقاصد شوم دشمنان اسلام که خواستار اضمحلال دین می‌باشند» دانست [اسناد ۱۳۷۲ ج ۱: ۸۰] و شاه را تهدید کرد که اگر «قوانین شوم ضد اسلامی» حمایت خود را ادامه دهد و «از توهین به مقدسات دین» دست برندارد آخرین وظیفه خود را انجام خواهد داد [اسناد ۱۳۷۲ ج ۱: ۸۶].

آیت‌الله مرعشی نجفی دولت و دربار را به «یک عده مردم شهوت پرست» توصیف کرد که «هرچند صباحی یکبار بر طبق هوای نفسانی قوانینی برخلاف قانون اسلام به صورت تصویب‌نامه» ارائه می‌دهند [اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۹۴]. وی خواستار کنارگذاشتن افکار دین‌ستیزی از سوی دولت شد [اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۰۰]. و سید عبدالله شیرازی شاه ایران را متهم کرد که «قوانین خلاف قرآن مانند برگزیدن غیرمسلمانان و تغییر عنوان قرآن به کتب آسمانی و شرکت دادن زنان در امر قضاوت، وضع کرده و یهودیان را بر اقتصاد و باینها را بر پستهای دولتی مسلط ساخته است و اعتراض علما را با گلوله پاسخ می‌دهد [اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۹۶]. آیت‌الله حکیم از علمای قم خواست تا به عنوان اعتراض به نجف مهاجرت کنند و آیت‌الله گلپایگانی در پاسخ اعلام داشت که «مهاجرت، علمای دولت را در اهداف خود یعنی محو آثار دیانت و معارف عالیه اسلام و حقوق و آزادی مسلمین آزادتر می‌سازد» [اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۹۰]. آیت‌الله خوینی در اطلاعیه بسیار شدیدالحن دیگری ضمن اشاره به «تاریک‌بودن سابقه دولت»، سرکوب طلاب دانشجویان را در مدرسه فیضیه، مدرسه طالبیه تبریز و دانشگاه تهران محکوم کرد و اعلام داشت «آیا برنامه چنین دولتی را برنامه مترقی می‌توان نام نهاد؟» وی افزود:

ملت ایران می‌داند اشخاصی که خود سراپا فسادند و در عالم شهوترانی و وطن‌فروشی قدم می‌زنند به هیچ وجه صلاحیت آن را ندارند که موضوع اصلاحات را بهانه قرار داده و وسایل تازه‌ای برای بیچاره ساختن مردم فراهم آورند. کسانی که خود معنی صلاح را ندانسته‌اند چگونه ممکن است متصدی اصلاح باشند [اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۰۲].

وی سپس با حمله به حاکمان سیاسی گفت:

یک کشور مسلمان آیا ممکن است مقدرات خود را به دست چند تن از دشمنان دین و مملکت بسپارد؟ آیا ممکن است عده‌ای با تلبس به لباس انحراف با عقیده به مبدأ و معاد بازی کنند؟ آیا صلاح است که

یکی از عمال آن کشور که سابقاً فرزند یک کلیمی دوره‌گرد بوده است هم اکنون در ردیف رجال مملکت درآید... و میلیونها ثروت کشور را به خارج تحویل دهد (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱، ۱۰۳).

آیت الله خویی در ادامه این اعلامیه بسیار صریح می‌افزاید: «زنده‌بودن و ملاحظه تسلط دشمنان دیرینه اسلام بر مقدرات مسلمانان در حکم مرگ و تلختر از مرگ است». (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱، ۱۰۳). آیت‌الله میلانی نیز در اطلاعیه‌ای هیأت حاکمه را فاسد و غیرمسئول می‌خواند که مصالح دینی و ملی را تهدید می‌کنند و آنها را عناصر وابسته‌ای می‌داند که پایگاه اسرائیل و صهیونیست را در کشور اسلامی به وجود آوردند. وی می‌افزاید: «دولت به دستوری که دارد مشغول است خود را با سیاست حکومت پوشالی اسرائیل منطبق سازد و احياناً در مغز خود طرح قرارداد نظامی و غیرنظامی با او را می‌پروراند». وی افزود:

باید مردم را از لوايح دولت فاسد در دادگستری مطلع ساخت. باید گفت هیأت حاکمه شرط اسلام و شرایط اسلامی را از قاضی برمی‌دارد و به هر فرد فاسد و کمونیست اجازه اشتغال به مقام قضا را می‌دهند. باید به مردم بگویند که چگونه راه را برای عمال و جاسوسان اسرائیل در ایران باز کرده‌اند و با پول ملت بیش از هزار نفر آنها را برای مقاصد ناپاک و خیانت‌آمیز به خارج فرستاده‌اند. باید به ملت اطلاع داد که چگونه ایادی جاسوسان را در فرهنگ ملت دخالت داده‌اند (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱، ۱۰۹-۱۱۰).

آیت‌الله گلپایگانی نیز در اطلاعیه‌ای بر تفاوت افق فکری حاکمان سیاسی با علما تأکید دارد و آنان را به دلیل اهانت به سنن دینی و ملی و همچنین گسترش فساد و فحشا و منکرات و مبارزه با آزادیهای مشروع مورد حمله قرار می‌دهد و می‌گوید «این کارها با اصلاحات و بهترکردن وضع زندگی مردم و پیشرفتهای اقتصادی و صنعتی و فلاحتی چه ارتباط دارد؟ کدام مملکت با شیوع فحشا و منکر ترقی کرده است؟» وی می‌افزاید: «اگر راستی اصلاحات مقصود است هرگونه اصلاح در محیط با رعایت احکام شرعیه امکان‌پذیر است. بهترکردن زندگی دهقانان و کارگران و زنان و مردان و ترقی سطحی زندگی مادی و معنوی مردم و تأمین وسایل رفاه و جامعه، از

هدفهای اسلام است لکن چرا به عنوان اصلاحات و مبارزه با کمونیسم و آزادی زن، مبارزه با اسلام شروع شده است؟ ... بسیار متأسفیم که نمی‌گذارند نظرات اسلام نسبت به مسایل روز که یقیناً مورد قبول مردم آزاد دنیا است به طور صریح تشریح شود». وی در خاتمه با لحن بسیار شدیدی اخطار می‌کند که اجانب متعرض دین و استقلال و شرف مسلمانان شده‌اند و می‌گویند: «این دفعه مثل اینکه می‌خواهند حساب اسلام را در این مملکت تصفیه نمایند». آیت‌الله گلپایگانی معتقد است «عناصر نفوذی در این مملکت و اقلیتهای کثیفی که خدمتگزاری اجانب را با جان و دل قبول کرده‌اند به تدریج در تجارت و سیاست و اقتصاد ایران دخالت می‌کنند و دخالت این افراد خیانت به اسلام و مملکت است و هدف آنها انحطاط معنوی و اقتصادی و سیاسی کشور است» و سپس به الگوهای تحمیلی توسعه سیاسی اشاره دارد و می‌گوید: «در مملکتی که هنوز به مردها عملاً حق شرکت در انتخابات داده نشده، دادن حق رأی به زنان با زور و ارعاب، یادگار اعصار توحش و حکومت‌های فردی و توهین به جامعه زنان نیست؟» (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۱۴-۱۱۷).

تنگرآمها و اعتراضها و اعتصابات تا چهلّم حادثه فیضیه ادامه داشت و به خوبی صف‌بندی دو جریان مهم فکری یعنی هواداران ایرانی مکتب مدرنیزاسیون و مذهبیون را وارد مرحله جدیدی کرد. علما دولت را نامشروع، وابسته، عامل دست‌صهیر نیستها و خائن به اسلام قلمداد می‌کردند که تلاش می‌کند فرهنگ ملی و اسلامی را نابود سازد و دولت نیز علما را مرتجع و ضد اصلاحات می‌دانست و معتقد بود که این جریان باید به شدت سرکوب شود تا راه اصلاحات هموار گردد.

آیت‌الله خمینی به دنبال این تحولات که به شفافیت مواضع طرفین کمک کرد ضمن اشاره به اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم گفت «ما از خدا می‌خواستیم که این دستگاه ماهیت خود را بروز دهد و خود را رسوا کند» وی افزود «ما پیروز شدیم» (روحانی: ۳۵۸).

امام در اطلاعیه مهمی ضمن اشاره به حمله کماندوها و مأمورین انتظامی به مدرسه فیضیه، تقیه را حرام و اظهار حقایق را واجب دانستند و در این اعلامیه شاه دوستی را مترادف با غارتگری، ضربه‌زدن به پیکر قرآن و اسلام و سوزاندن نشانه‌های اسلام معرفی کردند (روحانی: ۳۷۲). و افزودند من تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مملکت را بر ملا خواهم کرد.

امام خمینی (س) در اطلاعیه‌ای که به مناسبت چهلم فاجعه قم انتشار داد مجدداً بر «سوء نیت رژیم اشاره دارد می‌گوید: «کراماً تذکر داده‌ام که این دولت سوء نیت داشته و با احکام اسلام مخالف است». وی حذف شرط رجولیت از شرایط قاضی را یکی از موارد جدید مخالفت با اسلام در طرحهای دولت می‌داند و می‌افزاید: «تا این دولت غاصب یاغی سرکار است مسلمین روز خوش نخواهند دید» [روحانی: ۴۱۱]. امام خمینی (س) در راستای استراتژی «آگاه ساختن مردم»، از وعاظ و روحانیون می‌خواهد تا در ماه محرم به افشای همکاریهای رژیم با اسرائیل، پردازند وی معتقد است دستگاه جبار با تمام قوی با اسرائیل و عمال آنها (فرقه ضاله و مضنه) همراهی می‌کند دستگاههای تبلیغاتی را به دست آنان سپرده و در دربار دست آنان را بازگذاشته و در ارتش و فرهنگ و سایر وزارتخانه‌ها برای آنها پست باز نموده و شغل‌های حساس به آنها داده‌اند» [روحانی: ۴۳۱].

این تحولات از روز عاشورا و در حرکت انبوه عزادارانی که شعارهای سیاسی به نفع امام خمینی (س) در تهران و قم می‌دادند و با سخنرانی امام خمینی (س) در قم در عصر عاشورا که حمله اصلی آن متوجه شاه و وابستگی او بود، تشدید شد. در این سخنرانی بود که امام خمینی (س) ضمن فریب خواندن انقلاب سفید، از شاه به عنوان «مرتجع سیاه» نام برد که با حمایت از اسرائیل، احکام اسلام را در خطر قرار داده است. او افزود: «اسرائیل به دست شما ملت را می‌کوبد. می‌خواهد اقتصاد شما را قبضه کند و تجارت و زراعت شما را از بین ببرد. اسرائیل می‌خواهد آن چیزهایی که سند راه هستند (مانند روحانیت، قرآن، ...) شکسته شوند و دولت ایران تابع اهداف و اغراض اسرائیل است» [روحانی: ۴۵۷؛ خمینی ۱۳۶۹].

به دنبال این سخنان، امام خمینی (س) در شب ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) دستگیر و به زندان منتقل شد. این امر واکنشهای مردمی گسترده‌ای را به دنبال داشت و قیام ۱۵ خرداد را شکل داد که به کشته و مجروح شدن حدود ۱۵ هزار نفر در شهرهای تهران، قم، ورامین و دستگیری و تعدادی از علما و مراجع انجامید [اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۲۸].

کشتار ۱۵ خرداد موضع علما را شدیدتر کرد به طوری که آیت‌الله خویی مقاصد دولت را «شوم» و «مخالف دین اسلام» دانست و از همه مردم خواست «در هر لباس و هر مقامی از همکاری با این دولت خائن خودداری کنند» [اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۲۵]. آیت‌الله گلپایگانی نیز «از آینده

مذهب تشیع در ایران» اظهار نگرانی کرد و دولت را متهم نمود که از «ابتدا به مخالفت و بی‌اعتنایی به فتاوی مراجع دینی شروع نمود و به تحقیر مقامات روحانی و مظاهر دین اسلام پرداختند و مردم را به منویات هیأت حاکمه نسبت به اساس اسلام و مذهب تشیع و روحانیت بدبین ساخت و حقیقتاً افکار را به وجود یک توطئه خطرناک برای اضمحلال اسلام و استقلال و موجودیت کشور و حکومت شیعه مشغول کرد و آنها (علما) را متهم به مخالفت با ترقی مملکت نمود و کسانی را که هادیان مرفقی‌ترین مکتبهای تربیتی و سیاسی اجتماعی یعنی مکتب اسلام هستند کهنه پرست خواندند.»

سپس آیت‌الله گلپایگانی ضمن اشاره به سرکوب مردم در حادثه فیضیه و تقویت نفوذ جاسوسان در اقتصاد و سیاست معتقد است که مردم حق دارند نسبت به هیأت حاکمه سوءظن پیدا کنند و مأیوس شوند و احساسات دینی و ملی آنها تحریک شود (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۳۴). وی با انتقاد از تفکر شونیستی حاکم می‌نویسد: «در دنیای امروز و در مملکت اسلامی، عقاید پوسیده چند هزارساله پذیرفته نمی‌شود و مردم هرچه متمدن‌تر باشند عکس‌العملشان در برابر این وضع شدیدتر است.»

آیت‌الله گلپایگانی در خاتمه تلویحاً دولت را نوکر اجانب می‌داند و معتقد است «مردم آنها را خوب می‌شناسند». او همچنین اعلام می‌کند که مسلمانان از سیاست و نظارت در امور کشور اسلامی نمی‌توانند برکنار بمانند چه رسد به فقها و مجتهدین که دارای مقام زعامت شرعیه و نیابت عامه هستند (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۳۴). آیت‌الله شیرازی در پیامی حکومت شاه را ضد دین و اسلام‌ستیز دانست و اقدامات آن را ناشی از وابستگی به صهیونیسم ذکر کرد (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۳۹). آیت‌الله حکیم نفرت و انزجار خود را از سیاستهای رژیم اعلام کرد (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۴۲) و آنها را متهم کرد که قصد دارند حکومت جاهلیت را بازگردانند. آیت‌الله میلانی صلاحیت عقلی و اخلاقی حاکمان سیاسی را زیر سؤال برد و حکومت را قرون وسطایی نامید (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۴۶). آیت‌الله مرعشی نیز حکومت را جبار توصیف کرد (اسناد ۱۳۷۴ ج ۱: ۱۵۳). و علمای دیگر نیز پیامها و اعلامیه‌های مشابهی صادر کردند.

در این ارتباط رژیم نیز تبلیغات خود علیه علما را افزایش داد. شاه [بهلولی ۱۳۷۱: ۱۷۷] و رسانه‌های ارتباطی با رهنمود ساواک می‌کوشیدند تا مالکان را محرک علما معرفی نمایند و

انگیزه علما را مخالفت با اصلاحات ارضی و اصلاحات اجتماعی شاه و در یک جمله: مخالفت با ترقی و پیشرفت به رهبری شاه و دفاع از فئودالیسم و ارتجاع معرفی نمایند.

مجموعه این تحولات نشانگر آن بود که شکاف بین دو تفکر کاملاً آشکار شده، دو جریان مهم فکری با صراحت تلاش می‌کردند تا مشروعیت رقیب را زیر سؤال ببرند و از صحنه خارج کنند. این روند در سالهای بعد نیز ادامه یافت و ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت.

در مجموع، این تحولات نشانگر آن است که علما به شدت نگران تداوم جریان سیاسی فکری حاکم بر کشور بودند. به نظر آنان این جریان فکری سیاسی دنباله حرکت مذهب ستیز رضاشاه محسوب می‌گردید و در صدد وابسته کردن کشور و تخریب سیاست، فرهنگ و اقتصاد کشور از طریق اقدامات خلاف قانون و مستبدانه بود. به همین دلیل علما به عنوان مهمترین گام، در سنگر حمایت از قانون به مبارزه با اقدامات خودسرانه شاه همچون رفراندوم پرداختند و از او خواستند تا از اقدامات خلاف قانون دست بردارد و به مخالفین اجازه دهد تا اقدامات او را مورد نقد قرار دهند.

ج. امام خمینی (س) و مدرنیزاسیون در سالهای ۱۳۴۳-۱۳۵۷

مواضع امام خمینی (س) در برابر اقدامات مدرنیستها در سالهای بعد از ۱۳۴۲ به خوبی در پیامها و سخنرانیهای وی که در این سالها ارائه می‌شود مشهود است. در کتب صحیفه نور حدود ۴۵ مورد سخنرانی و پیام از امام خمینی (س) طی سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶ ضبط و درج شده است که تحلیل محتوی این پیامها و سخنرانیها نشان می‌دهد امام از یکسو تلاش می‌کند تا ماهیت اصلاحات نظریه پردازان مکتب مدرنیزاسیون را غیربومی و ملی معرفی کرده، آنها را همسو با اهداف استعمار بدانند و از سوی دیگر این ادعا را که روحانیون مخالف ترقی و پیشرفت کشور هستند تخطئه کند و بر این نکته تأکید نماید که استعمار یکی از موانع مهم سلطه خود را فرهنگ اسلامی و قرآنی، و همچنین روحانیون (به عنوان حافظان این فرهنگ) می‌داند و بنابراین درصدد نابودی مبارزه با آنهاست.

در اکثر قریب باتفاق آثار مذکور، کلماتی همچون «استعمار»، «استعمار نو»، «استعمارگران»، «عمال استعمار»، «اهداف استعماری»، «کشورهای استعمارگر»، ... الفاظ شایعی هستند که به کار

رفته است و امام در آنها به تشریح پیشینه اهداف استعمارگران در کشورهای اسلامی و ایران پرداخته است و از گروههایی در کشورهای اسلامی تحت عناوینی همچون «عمال استعمار»، «ایادی استعمار»، «استعمارخواهان»، «غریزدگان» و... [پهلوی ۱۳۷۱: ۲۲۴] یاد می‌کند و هدف آنها را تلاش برای گسترش نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب در کشورهای اسلامی می‌داند که این گروهها تداوم همان جریان خاص شبه مدرنیستی است که به شدت مورد انتقاد امام قرار دارند.

در این راستا امام در سخنرانی ۱۳۴۳/۱/۲۱ ضمن اظهار نگرانی شدید از به خطر افتادن استقلال کشور توسط عناصری که وی از آنان تحت عنوان «عمال استعمار» و «نفوذ عمال اسرائیل در اقتصاد کشور» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۹۸] یاد می‌کند، معتقد است که اقدامات این گروهها در حقیقت در راستای تلاش استعمارگران برای گسترش نفوذ خود در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی و فرهنگی کشور است و استقلال کشور را از بین خواهد برد و هویت اسلامی ایران را نابود خواهد کرد. بنابراین وی انقلاب سفید را نیز از جمله این اقدامات دانسته، آن را «مفسده» ای می‌خواند که روحانیون از آن حمایت نمی‌کنند. وی همچنین با اشاره به سرکوب مخالفین برای پیشبرد این برنامه‌ها می‌گوید: «با سرنیزه نمی‌توان اصلاحات کرد» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۹۹]. سپس وی با طرح مشکلات اقتصادی کشور همچون عدم اشتغال، فقر و وضع مادی و بهداشتی مردم جنوب کشور و همچنین حیف و میل بودجه کشور، ادعای دولت مبنی بر پیشرفت و ترقی کشور را نفی می‌کند و معتقد است «مسیر برنامه‌های دولت، اصلاح این امور نیست بلکه تبعیت از الگویی است که به جای حل مشکلات کشور، جای پای استعمار را در کشور تثبیت خواهد کرد». وی می‌افزاید: «مگر با رفتن چند زن به مجلس مملکت مترقی می‌شود؟ مملکت با برنامه‌های اسرائیل درست نخواهد شد» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۰۰]. وی هدف روحانیون را اصلاح گرفتاریهای مملکت می‌داند و راه اصلاح را نجات کشور از دست اجانب و تقویت احکام اسلام در کشور ذکر می‌کند که برای تمامی زندگی انسانی برنامه دارد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۹۹].

امام خمینی در سخنان دیگری در تاریخ ۱۳۴۳/۱/۲۶ مجدداً این مباحث را مطرح می‌کند و ضمن نفی ادعای «مخالف ترقی دانستن روحانیون» می‌گوید:

در خارج ما را مخالف اصلاحات (که اسلام در رأس اصلاحات واقع شده است) معرفی می‌کنند. مخالف ترقی مملکت معرفی می‌کنند. می‌گویند آخوندها می‌خواهند الاغ سوار شوند از این در به آن در بروند. آخوندها می‌گویند که برق نمی‌خواهیم. آخوندها می‌گویند طیاره نمی‌خواهیم. اینها مرتجع هستند اینها می‌خواهند به قرون وسطی برگردند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۰۲].

امام سپس به نقد این نظریه پرداخته، می‌پرسد:

آیا مخالفت با استبداد و حمایت از استقلال کشور ارتجاع است؟ [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۰۳] درخواست آزادی مطبوعات کهنه پرستی است؟ [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۰۷] ما که می‌گوییم به احکام اسلام عمل کنید به قانون اساسی عمل کنید ما مرتجعیم؟ [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۰۹] ما که با مظاهر استعمار مخالفین مرتجعیم؟ ما با کجای تمدن مخالفت داریم؟ ما با فسادها مخالفیم [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۲]. کدام روحانی گفته است که ما با فلان مظاهر تمدن مخالفیم؟ [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۳] اسلام در اعلی مرتبه تمدن است. مراجع در اعلی مرتبه تمدن هستند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۳].

امام در جای جای این سخنرانی به نقد ماهیت اصلاحات شاه می‌پردازد و می‌گوید:

برنامه‌های شما برنامه‌های استعماری است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۵]. این افکار پوسیده و کهنه پرست شما (منجر به) تحویل دادن همه مخازن یک مملکت به دیگران است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۸]. شما مظاهر تمدن را وقتی که در ایران می‌آید همچو از صورت طبیعی خارجش می‌کنید که چیز حلال را مبدل به حرام می‌کنید [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۱]. شمای مرفعی دارید دسته دسته جوانان ما را از بین می‌برید مدارس یک مدارس صحیحی نیست که انمان بتواند به آنها اطمینان داشته باشد برنامه‌هایتان یک برنامه‌های استعماری است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۵]. یک تربیت بد در این مملکت است. فرهنگ ما یک فرهنگی نیست که

بتواند این مملکت را اداره کند [خمينی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۱]. شما برنامه‌های اصلاحيتان را اسرائيل برايآن درست مي‌کند [خمينی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۲].

امام در این سخنرانی از ایجاد دانشگاه اسلامی که توسط دولت مطرح شده بود، انتقاد می‌کند و آن را ابزاری برای شکست اسلام توسط استعمار می‌داند [خمينی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۲].

امام در اعلامیه مشترک خود با چهارتن دیگر از مراجع که به مناسبت سالگرد قیام ۱۵ خرداد منتشر شد، این دیالوگ را ادامه داد و مجدداً به نقد دو اصطلاح «مترقی» و «مرتجع» پرداخت. وی مانند سخنرانی قبلی خود به شکلی استقامتی به تشریح دلایل مبارزه خود با دولت پرداخت و وظیفه علمای اسلام را دفاع از استقلال مملکت، مبارزه با ظلم، مخالفت با پیمان با دشمنان اسلام و اسرائیل، مخالفت با اعدامهای بی‌جهت و تبعیدهای دسته‌جمعی و محاکمات غیرقانونی و بیان مصالح کشور دانست و سپس پرسید که «آیا اینها جرم است؟ اینها ارتجاع سیاه است؟» [خمينی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۸]. در این اعلامیه ضمن تأکید بر برنامه علما مبنی بر دفاع از اسلام و استقلال کشور و اتحاد مسلمانان و مخالفت با اسرائیل و استعمار و رنج بردن از وضعیت نامناسب اقتصادی کشور اضافه شده است: «اگر اینها ارتجاع سیاه است بگذار ما مرتجع باشیم» [خمينی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۱۹].

در بیانیه دیگری در تاریخ ۱۳۴۳/۶/۸ امام اقدامات نظریه پردازان مکتب مدرنیست‌پسوند را در کشور برای دیانت مقدسه، استقلال کشور و اقتصاد کشور خطرناک می‌داند و تسلط عمال اسرائیل را بر شئون حساس مملکت و قبضه نمودن اقتصادیات کشور به وسیله این گروه نتیجه این امر می‌داند [خمينی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۲۱].

وی در این بیانیه اقدامات جدید دولت از جمله «طرح قانون خانواده» را که به نظر وی برخلاف احکام ضروریه اسلام و خلاف نص کلام الله مجید می‌باشد و پخش کتبی را که در رد قرآن مجید نگارش یافته است، اقداماتی در راستای اسلام‌ستیزی و هدم هویت اسلامی کشور و برخلاف قانون اساسی می‌داند [خمينی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۲۲].

امام در سخنرانی بعدی خود ضمن انتقاد از تلاشهای فرهنگی برای اسلام‌زدایی در کشور و با اشاره به طرح مباحث تشکیک‌کننده در مورد قدرت احکام اسلام می‌گوید: «شما تمام مطبوعاتتان، تمام تلویزیونهایتان، تمام رادیوهایتان، تمام گفتارتان، نطقهایتان در مجالس، همه

اینها برای شکستن احکام اسلام است. سوء نیت هم اگر ندارید شما را واداشتند به این معنا.» وی می‌افزاید: «دست استعمار در ممالک اسلامی یکی از فعالیتها را که می‌کند این است که اسلام را به یک حقیقت عقب‌افتاده کهنه‌شده معرفی کند. سران قوم می‌گویند کهنه‌پرستی است. ارتجاع است.» امام خمینی (س) معتقد است «بدبختی و مشکلات و عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی نه معلول اسلام بلکه معلول عملکرد وابسته سران این کشورهاست و الا اسلام پرچمدار تمدن بوده است» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۲۷].

امام در جای جای سخنان خود به گروهی اشاره دارد که وابسته به صهیونیسم جهانی بوده، به عنوان عامل استعمار در سطوح بالای کشور نفوذ کرده‌اند و در تلاشند تا با اعمال سلطه بر اقتصاد، فرهنگ و سیاست، استقلال کشور را از بین ببرند. وی در این باره می‌گوید:

این عمال اسرائیل در ایران، هر جا انگشت می‌گذارند می‌بینی که یکی از اینهاست... اینها حکومت را از خودشان می‌دانند، اینها در کتابهاشان نوشته‌اند که حکومت مال ماست... از دربار گرفته تا آن آخر مملکت این اشخاص در آنجا موجودند. آقا بترسید شما از اینها... جلو بگیرید از اینها.. من می‌ترسم یک روزی اینها هستی شما را از بین ببرند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۳۲].

امام با اشاره به نفوذ این افراد در سطوح فرهنگی می‌گوید:

راه اصلاح یک مملکت فرهنگ آن مملکت است، اصلاح باید از فرهنگ شروع شود. دست استعمار توی فرهنگ ما کارهای بزرگ می‌کند. نمی‌گذارد جوانهای ما مستقل باریابند... اینها را از بچگی یک طوری می‌کنند که وقتی بزرگ شدند اسلام هیچ و آنها هم، همه چیز [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۴].

امام با توجه به وضع موجود از تسلط اوقاف بر امور روحانیون نگران است و از قصد اوقاف مبنی بر تکفل امور روحانیون به عنوان تلاش این گروهها برای تسلط بر روحانیت یاد می‌کند و از استقلال روحانیت از دولت حمایت می‌کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۴]. وی در عین حال خواستار اداره وزارت فرهنگ رادیو و وزارت اوقاف... توسط روحانیون می‌شود و معتقد است نیروهای

موجود به علت وابستگی به استعمار توان پیشرفت علمی کشور را ندارند. او می‌گوید:

کی جلوتان را گرفته، بفرمایید کارخانه ذوب آهن بیاورید، کدام روحانی گفته بیاورید؟ بفرمایید طیاره‌سازی کنید، اتومبیل‌سازی کنید، آخر عرضه‌اش را ندارید ... نه اینکه عرضه ذاتی ندارید، شما را دست استعمار اینجور کرده است، غرب‌زده هستید [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۳۴].

امام خمینی (س) سپس از تعطیل اجباری روز جمعه توسط دولت انتقاد می‌کند و معتقد است تعطیلی اجباری کار در این روز هم‌زمان با بازبودن اجباری مراکز فساد (مانند سینما، تئاتر، کاباره‌ها و مراکز دیگر) با هدف به فسادکشاندن جوانان طراحی شده است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۳۷].

امام خمینی (س) در سخنرانی شدیدی در تاریخ ۱۳۴۳/۸/۴ که علیه کاپیتولاسیون ایراد کرد و در نهایت نیز به تبعید منجر گردید، مجدداً شعارهای تجددطلبانه شاه را مورد انتقاد قرار می‌دهد و با اشاره با اعطاء کاپیتولاسیون (مصونیت قضایی) به مستشاران و کارمندان آمریکایی در ایران، که وی به عنوان مستعمره‌شدن ایران از آن نام می‌برد، می‌گوید:

«(با این اقدامات) چرا اینقدر دم از ترقی می‌زنید؟» وی در سخنرانی دیگری در این باره می‌گوید: امروز که دولتهای مستعمره یکی پس از دیگری با شهادت و شجاعت خود را از تحت فشار استعمار خارج می‌کنند و زنجیرهای اسارت را پاره می‌کنند مجلس مترقی ایران با ادعای سابقه دو هزار و پانصد ساله، با لاف هم‌ردیف‌بودن با ممالک مترقیه به ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب‌نامه غلط دولتهای بی‌حیثیت رأی می‌دهد و ملت ایران را پست‌ترین و عقب‌مانده‌ترین ملل به عالم معرفی می‌کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۴۹].

و سپس به نشر برخی مطالب بر ضد روحانیت به عنوان مانع ترقی در کشور اشاره دارد و معتقد است روحانیت به دلیل اینکه مانع نفوذ استعمار در کشور است مورد این حملات قرار دارد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۴۱]. امام خمینی (س) در این سخنرانی تمام گرفتاریها را از آمریکا و اسرائیل می‌داند و معتقد است مسئولین سیاسی کشور را آمریکاییان تعیین می‌کنند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۴۱].

ج ۱: ۱۲۴] و برنامه‌های آنها نیز در جهت اهداف آمریکاست.

امام در سخنرانی ۱۳۴۳/۸/۴ خود تمام بدبختی دول اسلامی را از اجانب می‌داند که قصد به یغما بردن مخازن پرقیمت زیرزمینی این کشورها را دارند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۵۱]. وی اصلاحات را از یکسو بازار سیاهی برای آمریکا و اسرائیل در ایران می‌داند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۵۳] و معتقد است که امروز اقتصاد ایران به دست آمریکا و اسرائیل افتاده است و بازار ایران از دست ایران و مسلم خارج شده و غبار ورشکستگی و فقر بر رخسار بازرگانان و زارعین نشسته است و از سوی دیگر معتقد است این اصلاحات در بعد فرهنگی به گسترش فساد و فحشا منجر شده است. وی از استخدام زنان در دبیرستانهای پسرانه و مردان در مدارس دخترانه به دلیل پیامدهای مفسده‌آمیز آن انتقاد می‌کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۵۲].

امام در نامه‌ای در سال ۱۳۴۴ خطاب به علمای شیراز از اقدامات فرهنگی نظریه پردازان مکتب مدرنیسمیون، که وی آنها را اعمال اجانب می‌داند، احساس تأسف شدید می‌کند و معتقد است این گروه با سرعت و شدت پایگاههای تبلیغی و غیبت‌بلیغی خود را در ممالک اسلامی مستمر و محکم می‌کنند و با تبلیغات ضد انسانی به دست مطبوعات و غیر آن، احکام متروقی اسلام را خلاف واقع معرفی می‌کنند. وی فرهنگ اسلامی و علمای اسلامی را مهمترین موانع نفوذ اجانب می‌داند و به همین دلیل آنها را مهمترین آماج اهداف حمله اجانب قلمداد می‌کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۱۴].

در سال ۱۳۴۶ نیز امام در نامه‌ای به اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا نگرانی جانفرسای خود را از سلطه بی‌چون و چرای دول استعمارگر راست و چپ صهیونیستها در ایران، که به عقب‌ماندگی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور منجر شده است و نیز رشد جریان فکری بی‌کی‌بی که از آنها به نام استعمارخواه یاد می‌کند، اعلام می‌دارد و معتقد است که این سلطه به تشدید مشکلات اقتصادی از جمله فقدان وسایل اولیه زندگی در بسیاری از نقاط کشور، طغیان فساد و بی‌فرهنگی و اشاعه فحشا و بی‌عفتی مخصوصاً در مرکز کشور، مهار مراکز علم و مساجد و محافل مسلمین و مراسم حج توسط منحرفان و استعمارطلبان و سست کردن عقاید اسلامی با سپاه‌های معلوم الحال (دین، دانش و...)، صرف بیت‌المال بر ضد مصالح اسلام و ملت و تاراج درآمدها و ذخایر ملی و تشدید فشارهای سیاسی بر مخالفین و نقض آزادیهای

عمومی کمک کرده است. امام در این نامه از دانشجویان مسلمان می‌خواهد تا به مبارزه علیه عمال خبیث استعمار و قطع ایادی اجانب و استعمارخواهان و غریزدگان پردازند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۲۳-۲۲۴].

امام در نامه دیگری در فروردین همان سال به هویدا، نخست‌وزیر وقت، اصلاحات دولت را موجب گسترش فقر تا بیچارگی و ورشکستگی تجار و بازرگانان و ایجاد بازار سیاه برای اجانب می‌داند و از تسلط اسرائیل بر شئون اقتصادی و فرهنگی کشور اظهار خطر می‌کند. همچنین از ایجاد حکومت پلیسی و وارونه کردن احکام اسلام توسط دولت به منظور توجیه اهداف خود و هزینه‌های گزاف جشنهای دربار تحت عنوان بیست و پنجمین سال سلطنت پهلوی، اعطاء مصونیت به اجانب و اعزام دختران به سربازی انتقاد می‌کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۳۱].

در مورد دیگری امام دولت را مجری دستورات ازبایان خود و گدای در خانه آمریکا و اسرائیل می‌داند و معتقد است که اقدامات آن موجب فلاکت و ورشکستگی اقتصادی و وابستگی سیاسی ایران شده و مهمترین هدف آن نابودی روحانیت شیعه در ایران به منظور انهدام فرهنگی و تسلیم فرهنگی کشور به غرب است وی اسلام و روحانیون را مهمترین موانع در مقابل استعمار می‌داند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۴۱].

امام در سال ۴۸، از تلاش عمال استعمار و دستگاههای مرموز برای دورکردن جوانان تحصیل کرده از اسلام و روحانیون اظهار تأسفک کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۷۲]. در پیام دیگری به دانشجویان اروپا، طرح وارونه اسلام توسط کارشناسان استعمار را مطرح کرده و آن را مانع این می‌داند تا تشکیلات اسلامی و اسلام واقعی که قادر به اداره جوامع بشری است درک شود [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۶۲]. در نامه‌ای نیز به دانشجویان آمریکا و کانادا از آنان می‌خواهد تلاش کنند که افکار غلطی را که عمال استعمار به جوانان تحمیل کرده‌اند تغییر بدهند و بکوشند اسلام و حکومت اسلامی را بشناسانند. وی در این پیام، اسلام‌ستیزی و محو احکام اسلام توسط دستگاه حاکمه را محکوم می‌کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۸۴].

در سال ۱۳۴۹ امام در پیام مهمی به زائران بیت‌الله الحرام، به تشریح اقدامات استعمار در جهان اسلام و ایران می‌پردازد و در این پیام تأکید می‌کند استعمار همچون سرطانی در ابعاد مختلف جهان اسلام ریشه دوانیده و تمامی ثروت و مخازن بزرگ را به کام خود می‌برد و

فرهنگ استعماری نفوذ خود را تا اعماق جوامع اسلامی گسترش داده، فرهنگ قرآن را عقب زده و جوانان را فوج فوج به خدمت بیگانگان و مستعمرین درآورده است. وی ریشه‌کنی سرطان استعمار را مهمترین اولویت مسلمانان می‌داند. امام در این پیام ضمن تشریح اوضاع ایران معتقد است که آثار شوم تسلط استعمار در ایران بیشتر به چشم می‌خورد. در این ارتباط از تسلط اسرائیل به شئون اقتصادی، نظامی و سیاسی ایران، مصونیت آمریکاییان، استبداد سیاسی، مشکلات اقتصادی کشور و... به عنوان مظاهر این نفوذ یاد می‌کند و سپس ثمرات اقدامات اصلاحی شاه تحت عنوان انقلاب سفید را مطرح می‌کند و معتقد است این انقلاب روزگار ملت را سیاهتر و زندگی دهقانان و زارعین را تباہ کرد. با اسم سپاه دانش و بهداشت و دیگر اسامی فریبنده، مقاصد شوم استعمار همزمان با اشاعه فحشا در اعماق قصبات و دهات جریان یافته و مبارزه با علم و فرهنگ شدت گرفته است و با تظاهر به اسلام، احکام قرآن محو و نابود می‌گردد و علمای دین تحت فشار عمال استعمار دست و پا می‌زنند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۶۹]. وی در این پیام خواستار وحدت مسلمین برای حفظ هویت خود و مقابله با عمال استعمار می‌شود.

امام همچنین در این سال در مورد دیگری می‌نویسد که سرمایه‌داران شرق و غرب برای اسارت ملت مظلوم ایران به کشور هجوم آورده‌اند و دستگاه جبار و عامل استعمار به نفع آنان چوب حراج بر مخازن کشور زده‌اند. وی خود باختگی حاکمان ایران در مقابل استعمار را یکی از عوامل مهم این اقدام می‌داند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۸۱].

امام در سال ۱۳۵۰ در نامه‌ای به دانشجویان ایرانی مقیم اروپا، اقدامات اصلاحی نظریه‌پردازان مکتب مدرنیزاسیون را در حوزه فرهنگ، خطرناکترین اقدامات ذکر می‌کند و رواج روزافزون فرهنگ اجنبی استعماری را که طی سالهای طولانی عمال داخلی استعمار بر آن دامن زده‌اند «ام الامراض» می‌داند و معتقد است از یک فرهنگ فاسد استعماری جز کارمند و کارفرمای استعماری حاصل نمی‌شود. باید کوشش شود مفسد فرهنگ حاضر را بررسی کرد و به جای آن فرهنگ اسلامی - انسانی را جایگزین نمود. امام مجدداً در این پیام بر شناختن ماهیت حکومت اسلامی به جای حکومت‌های استعمارزده تأکید دارد. (لازم به ذکر است که در پیامهایی که عموماً از سال ۱۳۴۸ به بعد توسط ایشان مطرح گردید، همواره این امر با تأکید بیشتری همراه بوده است). وی همچنین خواستار نزدیکی بیشتر اقشار تحصیل‌کرده و علمای دین و دو قشر

روحانی و دانشگاهی می‌گردد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۰۰].

امام در پیام دیگری در سال ۱۳۵۰ که در خصوص مطرح‌شدن طرح اجرایی سپاه دین توسط دولت نگاشته شد، مجدداً اقدامات فرهنگی دولت را که با تأثیر از نظریه پردازان نئومکتب مدرنیزاسیون بر استفاده ابزاری از مذهب تأکید می‌کردند، خطرناک توصیف می‌کند و معتقد است اگر ایادی اجانب و دشمنان اسلام در این مقصد شوم و کم‌رشدکن (تشکیل سپاه دین) موفق شدند اولاً علمای اسلام را کنار زده‌اند و ثانیاً اسلام و احکام آسمانی آن را محو و نابود می‌نمایند. خطر این سپاه نامیمون که باید در خدمت استعمار، جمیع حقایق اسلام را به نفع آنها توجیه و تأویل کند، بزرگترین خطری است که مسلمین و در رأس آنها علمای اعلام با آن مواجه شده‌اند. در ادامه این پیام ایشان متذکر شده‌اند که هدف استعمار حذف علما به عنوان مهمترین مانع در راه سلطه آنان بر کشور است و آنان قصد دارند دست علما و مبلغین را کوتاه کرده، اسلام را به وسیله عمال خود بازیچه قرار دهند و اساس دینت را برچینند تا به مقصد خود که قبضه کردن تمام ذخایر کشور است برسند و ملت مسلم را عقب مانده و استعمارزده نگه دارند.... در نظر اجانب و عمال خائن آنها باید این سنگر شکسته شود تا با خیال راحت به تاخت و تاز و چپاول و عیاشی به زندگانی ننگین خود ادامه دهند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۱۶]. در خاتمه از مردم خواسته شده تا این توطئه «عمال اجانب» و «ایادی استعمار» و این فکر شیطانی را خفه کنند.

امام در پیام دیگری در سال ۱۳۵۱، انقلاب سفید را زمینه‌ساز چپاول «استعمار نو» می‌نامد و می‌گوید:

به اسم پر هیاهو و جنجال انقلاب سفید که در طلیعه آن قتل عام ۱۵ خرداد واقع شد، باید ملت ایران عقب مانده و فرهنگ قرآن و اسلام مهجور و قوانین نقض شود و فساد و فحشا تا اعماق این ماتم‌سرا که اسمش ایران است کشیده شود تا استعمار نو با خیال راحت به چپاول‌گری خود ادامه دهد... باید با راه‌انداختن سر و صدای کشور مترقی و در بوق و کرنا کردن آن، این کشور بی‌صاحب به عقب رانده شود و از ضروریات و اولیات یک کشور در حال رشد محروم شود. باید به اسم ترقی و پیشرفت از آب و برق و هزینه اولیه زندگی محروم باشند و اگر نفسی بکشند با سرنیزه صدای آنها در گلو خفه شود تا

مخازن نفت و سایر معادن ما غارت گردد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۳۲].

ایشان در ادامه با اشاره به کتاب جدید شاه با نام مأموریت برای وطنم می‌افزاید:

(وی) مأمور است که فرهنگ استعمار نو را تا آخرین نقاط دورافتاده کشور برساند و اسلام و فرهنگ اسلام را کنار بزند و مأموریت‌های دیگری را اگر خدای نخواستہ فرصت پیدا کند اجرا کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۳۲].

امام در خاتمه ابراز امیدواری می‌کند تا مسلمین و روحانیون در آینده تحت دستور مقام صالحی بتوانند این دست‌های استعماری را از کشور قطع و حکومت اسلامی به وجود آورند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۳۲].

امام در پیام دیگری ثمره انقلاب سفید را که از آن تحت عنوان «انقلاب خونین و استعماری» یاد می‌کند فقر، اختناق، سرکوب علما، روحانیون و جوانان مسلمان، اعدام‌های غیرقانونی، هتک مقدسات اسلام و از بین بردن استقلال قضایی، و تسلط غارتگران آمریکایی و صهیونیسم بر کلیه شئون سیاسی، تجاری، صنعتی و زراعی کشور می‌داند. وی در خصوص اقدامات فرهنگی دولت، که متأثر از مکتب شوهرنیزاسیون بر استفاده ابزاری از دین تأکید می‌کردند، معتقد است که آنها نقشه خود را تغییر داده و با طرح‌های استعماری جدید و با تظاهر به اسلام در مقام محور اساس قرآن و اسارت ملت‌های مسلمان و شکستن سد عظیم روحانیت برآمده‌اند و با نغمه‌های فریبنده به اسم سپاه دین و غیره می‌خواهند این سد عظیم را بشکنند و به مقاصد پلید خود درآیند. وی این تغییر تاکتیک را نتیجه عدم موفقیت اقدامات رضاخان می‌داند که با دستیاری اجانب روی کارآمد و مأموریت یافت با سرنیزه و قلدری تمام مراسم اسلامی را تعطیل کرده، احکام نورانی قرآن را از اسلام و مبانی قرآن دور سازد و به اغراض شوم و غارتگرانه خود شدت دهد. آنها تغییر نقشه دادند و با طرح‌های استعماری جدید و با تظاهر به اسلام در مقام محور اساس قرآن و اسارت ملت‌های مسلمان و شکستن سد عظیم روحانیت برآمدند. وی طرح «سپاه دین» و همچنین تلاش دولت را برای تحت نظارت قراردادن مساجد، تکایا، مدارس و دیگر مراکز اسلامی و شئون روحانیت توسط سازمان اوقاف از جمله این اقدامات می‌داند و آن را یک نقشه استعماری تلقی می‌کند که قصد دارد معمبین سباحتگی و مأمورین سازمان‌های فاسد

را جایگزین علما اسلام نماید و حیثیت روحانیت را از بین ببرد و از همه علما و روحانیون می‌خواهد تا از همکاری با اوقاف و دولت خودداری کرده، روحانیون دولتی را عادل ندانند و آنها را طرد کنند. وی سکوت در مقابل این اقدامات را انتحار هویت مسلمانان می‌داند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۳۹].

وی همچنین در پیام دیگری، نسبت به مسخ اسلام و پنهان‌ماتدن «اسلام واقعی» توسط استعمارگران و مجریان نقشه‌های شوم آنها هشدار می‌دهد و اعلام می‌دارد:

رژیم ایران مأموریت دارد با چاپ قرآن، تظاهر به اسلام به اسم سپاه دین، سازمان اوقاف و به عناوین فریبنده دیگر یکباره اسلام را ریشه‌کن سازد و مسجد و محراب را به صورت بنگاه تبلیغاتی دربار ضد اسلامی خود درآورد... و مراسم مذهبی را تحت نظارت و مراقب خود درآورد و به حوزه‌های علمیه دست یابد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۴۳].

سپس خواستار برخورد شدید با روحانی‌نماهای درباری می‌گردد. امام در پیامها و مکاتبات بعدی خود نیز حمله به اقدامات شبه مدرنیستهای جدید را ادامه می‌دهد و از مسخ اسلام حقیقی توسط آنان و تبدیل آن به اسلامی اِبزاری و درباری احساس خطر می‌کند.

در پیام دیگری که امام در پاسخ به استفتاء گروهی از مردم در مورد حزب رستاخیز در تاریخ ۱۳۵۳/۱۲/۲۱ صادر کرد، ایجاد این حزب را به معنای «شکست فاحش طرح استعماری انقلاب ششم بهمن و برخوردارنبودن آن از پشتیبانی ملت» می‌داند و می‌گوید:

شاه که در آغاز طرح به اصطلاح انقلاب سفید به دهقانان نوید می‌داد که در سایه اصلاحات ارضی، غله مورد نیاز کشور در داخل تأمین می‌شود اکنون به جای خجالت‌زدگی افتخار می‌کند که دو میلیون و نیم تن گندم و چهارصد هزار تن برنج در سال جاری وارد کرده است. در صورتی که مطلعین می‌دانند که یک استان ایران مثل خراسان، قدرت تهیه گندم برای تمام کشور را داشت و این قدرت را انقلاب سفید شاه سلب کرد. شاه بیش از ده سال است که فریاد از پیشرفت کشور می‌زند

در حالی که اکثریت ملت در فقر و فاقه غوطه‌ور هستند ظاهر تهران را آراسته ولی در دهات و قصبات که قسمت عمده جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند از مواهب اولیه زندگی خبری نیست... قدرت کشاورزی از کشور سلب شده، وضع کشاورزان و کارگران روز به روز وخیم‌تر شده و از صنعتی شدن مستقل و غیر وابسته جز اسمی نیست... با تمام شدن ذخائر نفت آنچنان فقری به ملت روی می‌آورد که جز تن به اسارت دادن راهی ندارد. ملت ایران که نه زراعت دارد و نه صنعت باید با فقر و فلاکت دست به گریبان باشد و یا به عملگی برای سرمایه‌داران تن در دهد.

در ادامه نقد نتایج انقلاب سفید می‌گوید: انقلاب سفید موجب سیه‌بختی ملت شد و جز فلج کردن قوای فعاله ملت اثری نداشت... و این انقلاب می‌خواهد فرهنگ استعماری را تا دورترین قواء کشور بکشاند و جوانان کشور را آلوده کند» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۵۶].

امام خمینی (س) در این پیام از حزب رستاخیز به عنوان «نغمه‌ای تازه که به دستور کارشناسان یغماگر برای اغفال ملت از مسایل اساسی از حلقوم شاه برخواسته» یاد می‌کند و آن را تلاشی برای حفظ نظام سلطه در ایران می‌داند. وی بخش مراسم مذهبی و سنتی از رادیو و چاپ قرآن از سوی دولت را یک فریب جدید می‌داند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۵۷]. و شرکت در حزب را حرام و کمک به ظلم اعلام می‌کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۵۸].

امام خمینی (س) در پیام دیگری در سال ۱۳۵۵، تغییر تاریخ هجری شمسی به شاهنشاهی را نیز اقدام دیگر رژیم برای زدودن هویت اسلامی کشور دانسته، کاربرد آن را حرام و مخالفت با اسلام می‌داند. وی بار دیگر دست اجانب را در این ماجرا مطرح می‌کند و می‌نویسد:

ایران مرکز تاخت و تاز اجانب خصوصاً آمریکا و ایادی خبیثه آن است و بازیگران و کارشناسان خارجی هر روز نغمه‌ای ساز می‌کنند... کارشناسانی که می‌خواهند مخازن ما را بی‌مانع به غارت ببرند برای تضعیف اسلام و محو اسم آن نغمه شوم تغییر مبدأ تاریخ را ساز کردند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۷۲].

وی در خاتمه از روشنفکران و دانشمندان می‌خواهد که به مکتب مترقی اسلام روی آورند و از جنایت و خیانت‌های عمال اجانب که تحت نام ترقی و پیشرفت مصالح کشور را فریبانی می‌کنند پرده بردارند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۷۲].

وی در راستای تظاهر دولت به ترویج شعایر اسلامی تلاش میکند مرز بین اسلامی را که وی از آن به عنوان اسلام واقعی تعبیر می‌کند با اسلام دولتی جدا کند و معتقد است: «تظاهر به اسلام درباری برای محو احکام مترقی آن سرلوحه برنامه شاه ایران و دار و دسته منفعت‌پرست اوست... این تظاهر به اسلام، احکام اسلام را یکی پس از دیگری پایمال می‌کند.»

و معتقد است این تظاهرات اسلام‌کش بهانه برای راحت‌طلبان سودجو است [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۹۰] و اسلام را از سیاست جدا می‌کند و بر این باور است که ترویج اسلامی که به سیاست ارتباطی نداشته باشد موجب تحکیم و تداوم سلطه استعمار در کشور می‌گردد. وی عدم نقش مذهب را در حکومت سرچشمه تمامی مفاسد (از جمله وابستگی کشور و نفوذ استعمار، اختناق، سلب آزادی، فقر، چپاول ثروت کشور و...) می‌داند و از طبقه روشنفکر و جوان می‌خواهد تا کوشش کنند که مذهب نقش پیدا کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳۹۱].

امام در سال ۱۳۵۶ طی مناسبت‌های مختلف موضوعات مذکور را مجدداً مورد تأکید قرار داد و از پیامدهای ناگوار اصلاحات اقتصادی و فرهنگی هواداران مکتب مدرنیزاسیون و حفظ الیگارشی سیاسی انتقاد کرد و تلاش نمود اقبال جدید فرهنگی را با اقبال روحانی پیوند زند. وی بر نقش استعمار بر جهت‌دهی به تحولات کشور مجدداً مصرانه تأکید دارد و اصلاحات شاه را «موجب بدبختی ملت و به امر اجانب» دانسته، مأموریت شاه را «محو اسلام» ذکر می‌کند و معتقد است در کشوری که مردمش در این پنجاه سال حکومت جائرانه پهلوی روی آزادی ندیده‌اند، دم‌زدن از آزادی زنها مسخره و اغفال است» و بر لزوم ایجاد حکومت اسلامی به عنوان حکومتی اصلاح‌گر و مستقل تأکید دارد. یکی از صریح‌ترین مواضع امام را در این دوران، در مواجهه با اصلاحات هواداران مکتب مدرنیزاسیون، می‌توان در مصاحبه امام با نشریه فرانسوی زبان لوموند در اردیبهشت ۱۳۵۷ دید. [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۵۱] در این مصاحبه امام در پاسخ به اتهام مخالفت با اصلاحات و تمدن می‌گوید: «این خود شاه است که عین مخالفت با تمدن است و گذشته گراست. مدت پانزده سال است که من در اعلامیه‌هایم خطاب به مردم ایران مصرأ

خواستار رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی مملکت بوده‌ام. اما شاه، سیاست امپریالیستها را اجرا می‌کند و کوشش دارد که ایران را در وضع عقب‌ماندگی و واپسگرایی نگاه دارد. رژیم شاه، رژیم دیکتاتوری است. در این رژیم، آزادیهای فردی پایمال و انتخابات واقعی و مطبوعات و احزاب از میان برده شده است. نمایندگان را شاه با نقض قانون اساسی تحمیل می‌کند، انعقاد مجامع سیاسی - مذهبی ممنوع است، استقلال قضایی و آزادی فرهنگی به هیچ وجه وجود ندارد، شاه قوای سه‌گانه را غصب کرده و یک حزب واحد ایجاد نموده است و از این بدتر، پیوستن به این حزب را اجباری کرده است و از متخلفان انتقام می‌گیرد.»

«کشاورزی ما که تولیدش حتی تا بیست و سه سال پیش اضافه بر احتیاجات داخلی مان بود و ما صادرکننده این مازاد بودیم، فعلاً از میان رفته است. مطابق ارقامی که نخست‌وزیر شاه در دو سال پیش به دست داده است، ایران ۹۳ درصد از مواد غذایی مصرفی خود را وارد می‌کند و این است نتیجه به اصطلاح اصلاحات ارضی شاه. دانشگاههای ما نیمی از سال بسته است و طلاب و دانشجویان ما هر سال چندین بار مضروب و مجروح می‌گردند و به زندان افکنده می‌شوند. شاه اقتصاد ما را از میان برده و درآمد حاصل از نفت را، که ثروت آینده مردم ماست، تبذیر می‌کند و آن را برای خرید اسلحه‌هایی به کار می‌برد که جنبه تجملی و قیمتهای سرسام‌آور دارد. این امر به استقلال ایران لطمه می‌زند. من مخالف شاه هستم درست به دلیل آنکه سیاست وی که وابسته به قدرتهای خارجی است، پیشرفت مردم ما را در معرض خطر قرار می‌دهد. هنگامی که شاه ادعا می‌کند که ایران را به مرز «تمدن بزرگ» می‌رساند، دروغ می‌گوید و این مطلب را بهانه قرار داده است تا ریشه استقلال مملکت را قطع کند و خون مردم را جاری سازد. کارگران، کشاورزان، دانشجویان، کسبه، زنان و مردان علیه قدرت ارتجاعی و گذشته‌گرایی مبارزه می‌کنند. به دلیل این واقعیتهای غیرقابل بحث است که شاه می‌کوشد موضع مخالف ما را در قبال رژیمش وارونه جلوه دهد و ما را مخالف تمدن و گذشته‌گرا قلمداد نماید. اگر ما موفق به سرنگون کردن رژیم او شویم، او برای کارهایی که بر ضد پیشرفت و ترقی اقتصادی و فرهنگی مردم ما کرده است محاکمه خواهد شد و آن روز تمامی عالم از جنایات وی آگاه خواهند گردید.»

امام در این مصاحبه موضع خود را راجع به سه موضوع اصلاحات ارضی، صنعتی کردن مملکت و زنان به صراحت مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌گوید: «هدف از اصلاحات ارضی شاه،

خصوصاً این بود که بازاری برای کشورهای خارجی - خصوصاً آمریکا - ایجاد کند، اما اصلاحات ارضی که ما خواستارش هستیم کشاورز را از محصول کارش بهره‌مند خواهد ساخت و مالکانی را که برخلاف قوانین اسلامی عمل کرده‌اند، مجازات خواهد کرد. وی می‌افزاید: زمینهایی که گرفته شده‌اند به مالکین قدیمی‌اش برگردانیده نخواهند شد. زیرا درست همین مالکانند که در طول سالها درآمدهایی را روی هم انباشته بودند بی آنکه مقررات اسلام را در خصوص توزیع آنها اجرا نمایند و بدین ترتیب ثروتی را که حق جامعه بوده و باید به جامعه برسد در نزد خود نگه داشته و برخلاف قوانین اسلامی ثروتمند شده‌اند. بنابراین اگر ما به قدرت و حکومت برسیم، ثروتهایی را که این مالکان به ناحق متصرف شده‌اند ضبط خواهیم کرد و بر اساس حق و انصاف مجدداً میان محتاجان توزیع خواهیم نمود. درخصوص صنعتی کردن مملکت، ما کاملاً با این امر موافقیم ولی ما خواستار یک صنعت ملی و مستقل هستیم که در اقتصاد مملکت ادغام شده و همراه با کشاورزی در خدمت مردم قرار گیرد، نه یک صنعت وابسته به خارج بر اساس مونتاژ نظیر صنعتی که فعلاً در ایران مستقر ساخته‌اند. سیاست شاه از لحاظ صنعتی و کشاورزی، مملکت ما را به نفع قدرتهای استعماری به صورت یک جامعه مصرفی درآورده است.»

«در خصوص زنان، اسلام هیچگاه مخالف آزادی آنها نبوده است، برعکس اسلام با مفهوم زن به عنوان شیء مخالفت کرده است و شرافت و حیثیت او را به وی باز داده است.»

«زن مساوی مرد است، زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیتهای خود را انتخاب کند، اما رژیم شاه است که با غرق کردن آنها در امور خلاف اخلاق می‌کوشد تا مانع آن شود که زنان آزاد باشند، اسلام شدیداً معترض به این امر است. رژیم آزادی زن را البته نظیر آزادی مرد از میان برده و پایمال ساخته است، زنان مانند مردان زندانهای ایران را پر کرده‌اند، در اینجا است که آزادی آنها در معرض تهدید و در خطر قرار گرفته است. ما می‌خواهیم که زنان را از فساد که آنها را تهدید می‌کند آزاد سازیم.»

د. تشریح عوامل مؤثر در برخورد امام با اقدامات شبه مدرنیستی پهلوی دوم

با توجه به مطالب مذکور می‌توان گفت عوامل اصلی برخورد امام با مدرنیزاسیون در این دوره در واقع مخالفت با قرائت خاص و ناقصی از الگوی مدرنیزاسیون بود که توسط گروهی از

سیاستمداران در ایران در حال انجام بود و امام خمینی (س) علاوه بر اینکه اصل مؤلفه‌های آن الگو را فاقد عناصر پیشرفت و تکاملی برای جامعه می‌دانست، نسبت به مجریان آن و عناصر پشت پرده آن (که به نظر ایشان کشورهای غربی و استعمارگر بودند) تردید داشت.

در مجموع به طور خاص می‌توان گفت دلایل مخالفت امام مبتنی بر تجربیات تاریخی عملکرد شبه مدرنیستها در دوران رضاشاه و نقش قدرتهای استعماری در کشور و ماهیت استبدادی و نامشروع دولت بود که به منظور روشن شدن بحث آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱- نگرانی از گسترش نفوذ استعمار در ایران

در نگرش امام توجه به خطر استعمار در کشورهای اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. این نگرش از یک پیش فرض دیگر در اندیشه امام ناشی می‌شود و آن تقسیم جهان به دو بخش دارالاسلام و دارالکفر است که بر اساس آن دارالکفر همواره در ستیز برای محو دارالاسلام است. تجربیات تاریخی و تحمیلات قدرتهای بزرگ بر کشورهای اسلامی نیز این پیش فرض را تقویت کرده است، به طوری که برخورد مسلمانان با کشورهای غیراسلامی نوعی برخورد احتیاط‌آمیز بوده و حفظ هویت و تمامیت دارالاسلام در مقابل فشارهای جهان کفر و استعمار مهمترین دغدغه ذهنی آنان به شمار می‌رفته است. امام در بسیاری از سخنان خود همواره از قدرتهای بزرگ به عنوان قدرتهای استکباری و استعماری یاد می‌کند که هدف آنها را سلطه بر ذخائر مملکت اسلامی، اسارت ملت مظلوم ایران، محو قرآن، اسلام و علمای اسلام، نابودی ملت اسلام و کشورهای اسلامی، ایجاد تفرقه میان مسلمانان [در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۱۶: ۳۵ - ۳۹]، می‌داند و معتقد است:

ابتلای ما اساسش اجانب است و این ابتلایی نیست که ما تازه پیدا کرده باشیم. این خیلی تاریخ قدیمی دارد که از آن وقتی که اینها راه پیدا کردند به ایران، به شرق، و مطالعاتی کردند در حال شرق، از آن وقت اینها فهمیدند که لقمه چربی است. شرق دارای مخازن و معادن است و باید این را هر طوری که هست این طعمه را به طرزی که هست باید

اینها بپرند و نگذارند که مردم خود این دیار استفاده از او بکنند
[سخنرانی امام در پاریس ۵۷/۸/۲؛ ندای حق: ۲۲۰].

وی سپس مانع اصلی در مقابل این هدف را اسلام و علمای دین می‌داند و معتقد است استعمارگران سعی کردند با استفاده از دولتهای وابسته این مانع را از بین ببرند. بنابراین همواره با بدبینی به اهداف این دولتهای وابسته نگاه کرده است [در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۱۶: ۵۲]..
بر این اساس امام همواره به حکومت شاه به عنوان یک ابزار استعمار می‌نگریست و حرکت‌های اصلاحی آن را با تردید نگاه می‌کرد و این امر نیز نقش مهمی در نحوه برخورد او با دولت داشت. امام همواره از همان ابتدا دولت پهلوی را دولتی دست‌نشانده می‌دانست و در سخنان خود از او به عنوان مأمور اجنبی، یاغی، دست‌نشانده و... نام می‌برد [در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۱۶: ۱۸۰-۱۹۴] و معتقد بود «از آغاز، سلطنت شاه و نیز پدرش برخلاف میل ملت بوده و از ناحیه اجانب و برای حفظ منافع آنان بر ما تحمیل شده است» [در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۱۶: ۱۸۲]؛ «او را انگلیسیها آوردند و مأمور کردند. مأموریت داشت که این وطن را به شکست برساند. به عقب برگرداند» [در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۱۶: ۱۸۹]؛ «او نوکری است که همه ذخایر ما را تقدیم آمریکا کرده» [در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۱۶: ۱۹۰] و مطالبی از این قبیل که در سخنان امام به کرات دیده می‌شود همگی حکایت از نگرش منفی امام به حکومت پهلوی به عنوان یک حکومت نامشروع و آلت دست و وابسته دارد که اگر آنها دست از حمایت او بردارند، از رژیم شاه بلافاصله فرو خواهد ریخت [خسینی ۱۳۶۹ ج ۲: ۱۶۰].

تجربه تاریخی امام درخصوص نحوه به قدرت رسیدن محمد رضا شاه این فرضیه را همواره نزد او با قوت بالایی مطرح می‌کرد که شاه جدید را متفقین برای تداوم سلطه خود روی کار آوردند. این فرضیه بعدها نیز توسط بسیاری از مورخین و صاحب‌نظران تأیید شد و علاوه بر این عملکرد شاه نیز مؤیدی بر آن بود و در این قسمت به بررسی روند تاریخی موضوع اشاره می‌کنیم که این فرضیه را نزد امام با قوت مطرح می‌ساخت.

درباره نحوه به قدرت رسیدن پهلوی دوم، فردوست بر نقش «مستر ترات»، رئیس اطلاعات انگلیس و نفر دوم سفارت آن کشور در ایران، اشاره دارد و معتقد است هنگامی انگلیسیها از روی کار آوردن شاه حمایت کردند که نسبت به اطاعت او از متفقین اطلاعات لازم را گرفتند [فردوست؛

۱۰۱-۱۰۴]. وی می‌افزاید محمدرضا را انگلیسیها بر تخت سلطنت نشانند و واسطه آن «ترات» مسئول اطلاعات سفارت انگلیس در تهران و من (فردوست) بودم. به تخت نشانندن محمدرضا توسط انگلیسیها با دستگاه اطلاعاتی انگلیس و در همکاری با دستگاههای اطلاعاتی آمریکا و شوروی به طور کامل ارتباط داشت [فردوست: ۱۲۸]. لازم به ذکر است که بعد از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در مذاکراتی که در لندن درباره رژیم آینده ایران به عمل آمد [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۵: ۷۷] انگلیسیها خواستار تداوم سلطنت و روسها خواستار جمهوری و آمریکاییها بی‌طرف و پیرو انگلیسیها بودند. در نهایت نیاز شدید روسها به کمک انگلیس و آمریکا، آن کشور را به تسلیم در مقابل نظر انگلیسیها وادار نمود اما انگلیسیها هرچند از سلطنت حمایت می‌نمودند ولی تنها کاندید آنها محمدرضا نبود و به این منظور گفتگوهای متعددی با محمدحسن میرزا قاجار و پسرش حمید و همچنین برخی دیگر از خاندان پهلوی انجام دادند. سرانجام با استفاده از نظر فروغی (نخست‌وزیر وقت) تصمیم به حمایت از محمدرضا گرفتند [عظیمی ۱۳۷۴: ۵۵؛ هوشنگ مهدوی ۱۳۷۵: ۷۷]. ولی تصمیم خود را بعد از اعمال فشارهای روانی مختلف بر محمدرضا، به منظور وادار کردن وی به تسلیم محض در مقابل آنان، به او ابلاغ کردند [فردوست: ۱۰۰-۱۰۶]. و بالاخره دولت بریتانیا با اکراه با جانشینی محمدرضا (ولیعهد پادشاه ایران) مشروط بر حسن رفتار به عنوان شاه جدید موافقت کرد [زرگر ۱۳۷۲: ۴۵۴].^۱ پادشاه جدید نیز آمادگی خود را برای هرگونه همکاری مورد لزوم به دولت بریتانیا اعلام داشت [زرگر: ۲۵۴].^۲ امام خود در این باره به نقل از محمدرضا می‌گوید: وی در کتاب خود نوشته است که من را متفقین روی کار آوردند [خمینی ۱۳۶۹]. به نظر فردوست انگلیسیها حتی فروغی (فراماسیون معروفی را که در به قدرت‌رساندن رضاخان نقش اساسی ایفا نمود و یکی از ثورسین‌های برنامه مدرنیزاسیون او بود) را نیز به پذیرش و تداوم پست نخست‌وزیری در این دوران وادار کردند [فردوست: ۱۲۵]. تا از

۱. به نقل از سند Fo/371/E5557/3326/3A

همچنین سند Indian Office, L/P85/12/552.EXT. 5301, Sept. 1941.

۲. به نقل از سند: وزارت خارجه به بولارد (تهران) سپتامبر ۱۹۴۱، شهریور ۱۳۲۰.

FO 371/ E 5678/3326/ 3A, and E 572A/ 3326 / 3 A

و بولارد (تهران) به وزارت خارجه ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

FO 371/ E 5753/ 3326/ 3 A.

تداوم سیاستهای خود مطمئن شوند. وزراء کابینه فروغی عمدتاً از وزراء و نخبگان سیاسی دوره رضاخانی بودند و کابینه تفاوت چندانی با دوره قبل نداشت [عظیمی ۱۳۷۴: ۵۷]. «سریدر بولارد» وزیر مختار انگلیس، اکثریت وزراء دولت فروغی را هوادار انگلیس می‌دانست^۱. در این دوران شاه از نقش فعال سیاسی برخوردار نیست و حتی به بولارد از فروغی شکایت می‌کند که او را در بی‌خبری نگه می‌دارد [عظیمی ۱۳۷۴: ۵۸].^۲

بعد از فروغی نخست‌وزیران دیگر نیز عمدتاً با حمایت سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا انتخاب می‌شوند. به قول فردوست، نخست‌وزیران دوران جنگ (۲۴-۱۳۲۰) عمدتاً عناصر هوادار انگلیسیها بودند که قبلاً در وزارت خارجه و مشاغل دیگر سوابقی داشتند [فردوست: ۱۲۶]. سهیلی که بعد از فروغی در اسفند ۱۳۲۰ به قدرت رسید، خدمات شایانی را در زمان جنگ به متفقین ارائه داد [عظیمی: ۲۸۰]. به دنبال وی قوام (مرداد ۱۳۲۱ - بهمن ۱۳۲۱) که به هواداری از آمریکا شهرت داشت و یکی از مالکین بزرگ شمال کشور بود نخست‌وزیر شد و سپس مجدداً دولت سهیلی (بهمن ۱۳۲۱ - اسفند ۱۳۳۲)، و بعد ساعد (اسفند ۱۳۲۲ - آبان ۱۳۲۳) و بیات (آبان ۱۳۲۳ - فروردین ۱۳۲۴) و حکیمی (اردیبهشت ۱۳۲۴ - خرداد ۱۳۲۴) صدر (خرداد ۱۳۲۴ - مهر ۱۳۲۴) حکیمی (مهر ۱۳۲۴ - بهمن ۱۳۲۴) و مجدداً قوام (۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۶) روی کار آمدند. هرچند این روند بی‌ثباتی در کابینه‌ها تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه داشت اما عمدتاً وزراء کابینه‌ها تغییر جدی نمی‌کردند و نیروها همان نیروهای قبلی بودند و تنها رقابت بین آمریکا، انگلیس و شوروی از یکسو و درگیریهای دربار و مجلس و عدم توان در حل بحرانهای خاص کشور از سوی دیگر باعث تغییر در ظاهر آنها می‌شد.

در همین سالها انگلیسیها و تا حدی آمریکاییان به گسترش نفوذ خود در بخشهای مختلف سیاسی، فرهنگی کشور مخصوصاً دربار ادامه می‌دادند. سرویس اطلاعاتی بریتانیا با نیروهای برجسته خود مانند «آلن چارلز ترات»، «آن لمبتن» و «ارنست پرون» شبکه‌های بومی‌اش را بازسازی کرد و در همین دوران «اداره خاورمیانه» سرویس اطلاعاتی آمریکا به رهبری «کرومیت روزولت» نخستین شبکه‌های خود را تنیده بود و در سالهای جنگ خود را برای تداوم نفوذ در

۱. به نقل از: بولارد به وزارت خارجه بریتانیا ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۴ FO 371/EP/ 27158/1941.

۲. به نقل از: بولارد به آبدن، ۱۰ آوریل، ۱۹۲۲، FP 371/EP/31385.

پایان جنگ و تداوم سلطه غرب در ایران آماده می‌کردند [فردوست: ۱۷۸]. به این منظور پروژه موسوم به «بدمان»^۱ در چهارچوب همکاری ایستلیجنت سرویس و سازمان سیا بر مبنای امکانات غنی بومی، MI-6 و بودجه کلان سیا آغاز شد و مسئولیت اداره آن را شخصی به نام شاپور ریپورتو در همکاری با اسدالله علم به عهده داشت. این عملیات بر دو محور عملیات نفوذی سیاسی و عملیات تبلیغی فرهنگی متمرکز بود [فردوست: ۱۸۰، گازیروسکی: ۲۷] و در قالب آن انگلیس و آمریکا با نفوذ در دستگاه‌های سیاسی کشور و احزاب مخالف سیاسی، مخصوصاً حزب توده [گازیروسکی: ۶۲]، حوادث سیاسی را به سمت اهداف خود هدایت می‌کردند که نتیجه اقدامات این گروه‌ها تحولات آتی را در دوره جنگ سرد و مخصوصاً در جریان نهضت ملی شدن نفت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد در ایران جهت داد و نفوذ غرب را در ایران تثبیت کرد. شاه که تا پایان جنگ در موضعی انفعال‌آمیز در صحنه سیاسی کشور قرار داشت، بعد از پایان جنگ و با پشتیبانی انگلیسیها و آمریکاییها به تدریج اوضاع را به دست گرفت. پشتیبانی جهان غرب از شاه در راستای نگرش جدید غرب به ایران و اهمیت استراتژیک ایران در جنگ سرد بین دو ابرقدرت قرار داشت. در این راستا انگلیس در تلاش برای حفظ منافع نفتی اش در ایران، به دنبال گسترش نفوذ خود در این کشور و جلوگیری از نفوذ رقبا در این حوزه بود و در عین حال به همراه آمریکا، به منظور مقابله با گسترش خطر شوروی به خلیج فارس، خواستار تقویت ایران بودند و از ایجاد دولت متمرکزی در این کشور حمایت می‌کردند.

در این راستا «ایدن»، وزیر خارجه انگلیس، بعد از جنگ برای تحکیم سیاست انگلیس در دی ماه ۱۳۲۶ به تهران آمد و با رجال هوادار غرب مذاکراتی را به انجام رساند. وی در نطقی مفصل در باشگاه روزنامه‌نگاران از دوستی دیرینه فیما بین ایران و انگلیس یاد کرد و در ملاقاتهای خصوصی با شاه و زمامداران ایران آنان را از پشتیبانی بریتانیا دلگرم ساخت. از همان هنگام فکر تجدید نظر در قانون اساسی و افزایش اختیارات شاه در انحلال مجلسین و تشکیل مجلس سنا مطرح شد. ایدن ضمن ملاقات با شاه از طرف پادشاه انگلیس وی را به لندن دعوت کرد که این دعوت به طور غیررسمی در تیرماه ۱۳۲۷ انجام گرفت و مذاکراتی بین طرفین انجام شد که در نتیجه آن در مقابل حمایت انگلیسیها از افزایش و تثبیت قدرت شاه در داخل کشور، حمایت از

تقاضای شاه دایر بر تشکیل مجلس مؤسسان، افزایش اختیارات وی در انحلال مجلسین و در اختیارنهادن بخشی از سپرده‌های رضاخان به شاه جدید (که در بانکهای انگلیس و سوئیس قرار داشت، شاه موافقت کرد که موقعیت شرکت نفت انگلیس و ایران در جنوب و قرارداد فیما بین با تغییرات جزئی تداوم یابد [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۱۳۲].

به دنبال این سفر نماینده شرکت نفت انگلیس، به ایران سفر کرد و قرارداد الحاقی گس گلشاییان که با پرداخت چند هزار لیره اضافی در سال قرارداد نفتی ۱۹۳۳ را تنفیذ می‌کرد در ۱۳۲۸ امضاء و به تصویب مجلس رسید [مدنی: ۱۷۷]. شاه نیز در همان سال با تشکیل مجلس مؤسسان اولین قدمها را در اصلاح قانون اساسی و افزایش قدرت خود برداشت [مدنی: ۱۷۷].

از سوی دیگر آمریکا نیز پس از جنگ جهانی دوم در راستای جلوگیری از گسترش کمونیسم، دکتربین ترومن را در ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) اعلام کرد که بر اساس آن آمریکا خود را موظف به کمک به کشورهای می‌دانست که در معرض خطر گسترش کمونیسم قرار داشتند. در این هنگام دولت آمریکا طرح مارشال را برای کمک به اروپا اعلام کرد و سپس ترومن در ژانویه ۱۹۴۹ (دی ۱۳۲۷) طی پیامی به کنگره، ضمن عنوان کردن اصول گوناگونی در سیاست اقتصادی خود، اصل آن را به اعطای کمکهای فنی به کشورهای عقب‌مانده جهان سوم اختصاص داد. از نقطه نظر دفاعی نیز آمریکا تلاش کرد تا با ایجاد پیمانهای دفاعی مشترک، یک رنجیره دفاعی را که شامل ناتو، سنتو و سیتو بود در اطراف مرزهای شوروی به وجود آورد و ایران یکی از حلقه‌های این رنجیر بین خاورمیانه و خاور دور بود که می‌باید به آن کمکهای مالی و نظامی داد و در سیستم دفاعی غرب وارد کرد [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۱۴۴].

بر این اساس آمریکا کمک به ایران را در راستای اهداف خود قرار داد و شاه در آبان ۱۳۲۸ به دعوت ترومن از آمریکا دیدار کرد [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۱۳۶] و کمکهای مالی و نظامی محدودی از آمریکا به ایران ارسال شد. آمریکاییان در آوریل ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) و به دنبال تشدید تحولات سیاسی و فعالیت گروههای سیاسی در کشور، اقدامات خود را شدت بخشیدند. در ماه مه ۱۹۵۰ یک قرارداد کمک دفاعی متقابل بین دو کشور به امضاء رسید که بر پایه آن کمک نظامی سالانه آمریکا به ایران افزایش یافت و یک هیأت ویژه بررسی اقتصادی آمریکا به ایران آمد تا به ارزیابی نیازهای اقتصادی این کشور بپردازد. سپس یک وام بیست و پنج میلیون دلاری از سوی

بانک صادرات واردات آمریکا به ایران تصویب شد و آمریکا از درخواست ایران از بانکهای جهانی برای یک وام ده میلیون دلاری پشتیبانی کرد. همچنین با افزایش کارکنان سفارت آمریکا، تعداد بیشتری از افسران سیا در تهران حضور یافتند و در اوایل دهه ۱۹۵۰ آمریکا نقش مهمی در سیاستهای داخلی ایران ایفا نمود [گازبروسکی: ۱۲۴ - ۱۲۵]. افزایش این حمایتها، «شناسایی دو فاکتو» اسرائیل از سوی ایران (دولت ساعد در ۱۳۲۸) را به دنبال داشت و ایران در بیت‌المقدس سرکنسولگری دایر کرد که این امر موجب جدایی ایران از جهان اسلام و ایجاد خصومت با کشورهای عربی گردید. این اقدام با تشویق آمریکا انجام شد [شوگراس ۱۳۶۹: ۹۳].

در جریان نهضت ملی‌شدن نفت (۱۳۳۲-۱۳۲۹)، قدرت شاه به شدت در مقابل مخالفین تضعیف شد اما کودتای ۲۸ مرداد که با همکاری شبکه‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس طراحی شده بود، بار دیگر قدرت شاه را تثبیت کرد. از جمله دلایل مهم آمریکاییان را در اقدام به این کودتا می‌توان موفقیت استراتژیکی ایران در مرزهای جنوبی شوروی و منابع عظیم نفتی آن دانست که این کشور را برای امنیت ملی آمریکا به عنوان اهمیت حیاتی تلقی می‌کرد [گازبروسکی: ۱۹۴] و در حقیقت این کودتا در راستای «نگرش نوین» آیزنهاور، رئیس‌جمهور جدید آمریکا، به منظور اثبات پیشگامی در مقابله با شوروی و نمایانگر تصمیم دولت آیزنهاور در برای رویارویی با توسعه‌طلبی شوروی و حمایت از یک دولت هوادار غرب در ایران در مرزهای شوروی بود [گازبروسکی: ۱۹۶، ۲۱۴].

به دنبال کودتا، شاه با کمکهای گسترده اطلاعاتی، نظامی، اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی غرب قدرت خود را تحکیم بخشید، مخالفین را سرکوب کرد و یک حکومت وابسته به غرب را در ایران بنیان گذارد که اولین اقدام آن امضاء قرارداد کنسرسیوم (۱۳۳۲/۱۹۵۴) بود و در آن شرکت نفت انگلیس ۴۰ درصد و شرکتهای نفتی آمریکا ۴۰ درصد از سهام را دارا بودند و سود به صورت پنجاه - پنجاه بین طرفین تقسیم می‌شد. بعد از این اقدام سیل کمکهای مالی و حمایتهای سیاسی اقتصادی و نظامی از شاه از سوی آمریکا به عمل آمد و بدین ترتیب ایران به عنوان یک پایگاه مهم منطقه‌ای برای آمریکا مطرح شد که برای امنیت ملی آمریکا با اهمیت قلمداد می‌شد [گازبروسکی: ۲۱۵].^۱ هدف اصلی سیاست دولت آیزنهاور؛ تحت تأثیر استراتژی دفاعی وی،

۱. به نقل از:

U.S.National Security Council, *U.S.Policy Toward Iran*, NSC-(175, December 21, 1953).

مبتنی بر کاهش عدم ثبات سیاسی و از میان برداشتن خطر حزب توده در ایران بود و تلاش می‌شد که ایران به یک نیروی ضدکمونیست تبدیل شود و از یک حکومت دست‌نشانده نیرومند تحت رهبری شاه که متحد آمریکا بود حمایت می‌گردید [گازبورو سکی: ۲۱۶].

بر این اساس طی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ حدود ۴۳۶ میلیون دلار کمک نظامی و ۶۱۱ میلیون دلار کمک اقتصادی به ایران اعطاء شد که ۴۳۵ میلیون دلار آن کمک بلاعوض و بقیه به شکل وام بود و آمریکاییان در رشته‌های مختلف اقتصادی در ایران به سرمایه‌گذاری پرداختند و بر اساس موافقت‌نامه‌ای تبادل فرهنگی (استاد، دانشجو و...) بین دو کشور افزایش چشمگیر یافت [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۲۶۳]. همچنین موافقت‌نامه دفاعی مهمی بین دو کشور به امضاء رسید [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۲۶۶]. که همکاریهای نظامی را در همه ابعاد گسترش می‌داد. این نوع همکاریها، با افزایش مستشاران آمریکایی در کشور همراه بود و زمینه نفوذ آنها را در همه ارکان اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی، فرهنگی کشور فراهم کرده بود.

در کنار این کمکها، رشته‌های وابستگی ایران به بلوک غرب به تدریج افزایش می‌یافت، به طوری که در مهر ۱۳۳۴ ایران به پیمان بغداد ملحق شد، که به منظور مقابله با شوروی و حفظ کشورهای تحت نفوذ غرب از خطرات احتمالی طراحی شده بود [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۲۳۸]. این پیمان بعد از خروج عراق (بعد از کودتا ۱۳۳۷) به ستور (سازمان پیمان مرکزی) تغییر نام داد. همچنین همکاریهای رژیم شاه با اسرائیل در سالهای بعد از کودتا با تشویق آمریکا به شدت گسترش یافت. در این ارتباط موضوع فروش نفت ایران به اسرائیل، همکاریهای اقتصادی بین دو کشور، بازدید مقامات دو کشور از کشور دیگر، همکاریهای امنیتی و نظامی مورد بحث قرار گرفت و موجب ایجاد نوعی روابط استراتژیک بین دو کشور شد. شاه همواره معتقد بود که اسرائیل نقش مهمی در ترغیب آمریکاییان در حمایت از وی و وادار کردن آنها به دادن اسلحه دارد و به همین دلیل از گسترش روابط با آن کشور، استقبال می‌کرد [هوشنگ مهدوی ۱۳۷۲: ۲۸۲ - ۲۹۲]. روی کار آمدن کندی در کاخ سفید (۱۳۳۹) هر چند وقفه کوتاهی در حمایت از دولت شاه به وجود آورد و وی را به انجام اصلاحات اجتماعی اقتصادی محدودی وادار نمود، اما با روی کار آمدن نیکسون ایران مجدداً به عنوان یکی از پایه‌های مهم استراتژی منطقه‌ای آمریکا مطرح بود و دولت شاه به عنوان یک دولت دست‌نشانده اما قوی و با ثبات در جهت منافع منطقه‌ای

آمریکا به اقدامات خود ادامه داد. این وابستگیها باعث گردید تا امام خمینی (س) همواره محمدرضا را عامل دست‌نشانده استعمار در کشور اسلامی بداند و اقدامات او را در راستای اهداف استعمار ارزیابی کند.

۲- نگرانی از تکرار اقدامات شبه مدرنیسته‌های هوادار رضاشاه در دوره پهلوی دوم

اقدامات شبه مدرنیسته‌ها در دوران رضاشاه مخصوصاً در صحنه فرهنگی جامعه که با اجبار و خشونت بالایی همراه بود، پیامدهای درازمدتی را بین توده‌های مسلمان به جای گذارد. امام خمینی (س) به عنوان شخصی که این دوران را با تمام وجود درک کرده بود یکی از کسانی به شمار می‌رفت که به شدت از این اقدامات متأثر شده، با پایان یافتن دوران رضاخان از تکرار چنین تجربه‌ای در تاریخ سیاسی ایران وحشت داشت. این امر یکی از فاکتورهای تأثیرگذار بر برخورد وی با مدرنیزاسیون پهلوی دوم بود. همانطور که قبلاً ذکر شد هنگامی که رضاخان به قدرت رسید جمعی از روشنفکران که عمدتاً از موج دوم مدرنیسم در غرب متأثر بودند در اطراف وی جمع شده، با تأکید بر حمایت از دولتی مرکزی و قدرتمند در ایران معتقد بودند که «قبول و ترویج بلاشرط تمدن اروپا و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و رسوم و تربیت و علوم و صنایع اروپا» [بهنود: ۱۵۹] مهمترین راه اصلاح کشور است. آنها مذهب را مهمترین عامل سنتی معرفی می‌کردند که مانع ترویج تفکر مدرن در کشور می‌شد و اسلام‌زدایی را جزء اولویتهای خود برای اصلاح کشور می‌دانستند. شاخص اصلی این تفکر جدید، حمایت از نوعی تجدد سازمان‌یافته در قالب دولتی مقتدر (متأثر از موج دوم مدرنیسم در غرب) بود که در آن راستا تلاش برای پیاده کردن الگویی خاص را از مدرنیزاسیون در کشور آغاز کردند. آنان از یکسو با نفی و هدم ارزشهای سنتی و مخصوصاً ارزشها و عادات مذهبی، به عنوان مهمترین عنصر در فرهنگ سنتی و از سوی دیگر با تلاش برای جایگزین ارزشهای جدید و ارزشهای فرهنگی که ملغمه‌ای از نوعی ارزشهای ناسیونالیستی و اخذ ظواهری از غرب بود را با شدت گسترش دادند. مبارزه با استعمار و استبداد جای خود را به استفاده از کمک کشورهای استعمارگر داد و اصولاً این دولتها نه به عنوان دولتهای استعمارگر، بلکه به عنوان معلمان و حامیان پیشبرد تمدن جدید در کشور در نظر گرفته شدند. در این راستا حمایت از اقدامات مستبدانه رضاخان، نقض قانون

اساسی و عدم مشارکت مردم در امور سیاسی در این دوران امری اجتناب‌ناپذیر به منظور این گذار تاریخی معرفی می‌شد و دولت متمرکز متکی بر بروکراسی و ارتش به عنوان ضرورتی تاریخی برای حفظ امنیت اقتصادی و سیاسی در کشور از حمایت هواداران مدرنیزاسیون برخوردار شد. این دولت متمرکز با ایدئولوژی ناسیونالیستی متکی بر باستان‌گرایی حمایت می‌شد. رضاخان از همان ابتدا توسط شعرا، نویسندگان و سیاستمداران به عنوان کاوه نامدار (به قول ملک‌الشعرا بهار) مطرح شد. نطق فروغی در مراسم تاجگذاری رضاخان تمامی عناصر ایدئولوژی شوونیستی شاهنشاهی و باستان‌گرایی را دربرداشت. او در نطق خود رضاخان را پادشاهی پاکزاد و ایران‌نژاد و وارث تاج و تخت کیان و ناجی ایران و احیاگر شاهنشاهی باستان و... معرفی کرد [مکی ج ۴: ۲۹-۴۳].

ساختن چنین پشتوانه تاریخی، این نتیجه طبیعی را دربرداشت که او عامل و مظهر «وحدت ملی» و «حافظ ایران زمین» معرفی می‌شد و لذا تسلیم و تمکین در برابر او امرش به معنی تضمین استقلال و امنیت و استمرار هویت تاریخی و ملی تلقی می‌گردید. همچنین تلاش می‌شد تا این ایدئولوژی جایگزین ایمان اسلامی مردم ایران شود [رجبی: ۶۱]. شوونیسم فرهنگی رضاشاهی با تجلیل و بزرگداشت فرهنگ و تمدن ایران باستان در واقع تحقیر فرهنگ و تمدن ایران اسلامی و انکار دستاوردهای آن را هدف قرار می‌داد و در واقع این امر بر اساس توجیه نظریه پردازان مکتب مدرنیزاسیون تلاشی برای حذف ارزشهای جامعه سنتی قلمداد می‌شد که مهمترین آن ارزشهای مذهبی بود. این راستا این امر در دو بعد ایجابی و سلبی ادامه یافت و بر اساس آن برگزاری جشنهای متروک باستانی، حذف لغات عربی از زبان فارسی، تغییر شهرها و اماکن، حذف نامهای عربی ماههای سال در مکاتبات رسمی و تلاش برای تعویض تاریخ از شمسی به میلادی [کاتوزیان] در دستور کار قرار گرفت و تمایلات نژادپرستانه ضد اسلام، ضد عرب و ضد روحانیت در اغلب ادبیات داستانی این دوره آشکارا به چشم می‌خورد [رجبی: ۶۸].

به دلیل اینکه وجه ایجابی ایدئولوژی نظریه‌پردازان مکتب مدرنیزاسیون، یعنی ترویج ملی‌گرایی افراطی، در این مقطع نتوانست از جمع محدود دیوان‌سالاری دولتی، افسران عالی‌رتبه ارتش و گروهی از روشنفکران فراتر رود و به صورت ایدئولوژی عموم یا اغلب مردم ایران درآید، رژیم تلاش اصلی خود را در وجه سلبی یعنی اسلام‌زدایی متمرکز کرد.

نگاه هواداران مدرنیزاسیون در این دوران به مذهب، مانند نگاهی بود که در غرب دوره رنسانس به کلیسا می‌شد. آنها معتقد بودند همانطور که غرب برای رسیدن به نوسازی، کلیسا و مذهب را به کناری نهاد در ایران نیز اسلام‌زدایی مقدمه هر نوع نوسازی و توسعه باید باشد.

در این راستا رضاخان که در ابتدای کار تلاش می‌کرد با استفاده از ظواهر مذهبی حاکمیت خود را تثبیت کند و در اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایش خود را مجری احکام شرع قلمداد می‌کرد، پس از اینکه جای خود را مستحکم کرد، با تأثیرپذیری از اقدامات هواداران مدرنیزاسیون در افغانستان و ترکیه، اقدامات خود را جهت هدم و نابودی ارزشها و سنتهای اسلامی آغاز نمود. او در سال ۱۳۰۵ تدریس شرعیات و قرآن را در مدارس ممنوع کرد و اقامه نماز را نیز متوقف گرداند [مداخت ۱۳۶۳: ۵۲۴]، همچنین با کمک داور (وزیر دادگستری) به پاکسازی روحانیون از قوه قضاییه پرداخت و قوانین عرفی را جایگزین قوانین شرع نمود. او پوشیدن لباس روحانی در دستگاه قضایی را ممنوع کرد [صدر ۱۳۶۴: ۲۸۸]، روحانیون مخالف (مانند مدرس، شیخ محمد تقی بافقی...) را به تبعید و یا حبس فرستاد و آنها را مفسد فی الارض نامید [مکی: ۳۹۶] و قانون لباس متحدالشکل را در ۱۳۰۷ به تصویب مجلس فرمایشی خود رساند، که به موجب ماده اول آن کلیه مردان و کارکنان مرد دولت از آغاز سال ۱۳۰۸ موظف به پوشیدن لباس متحدالشکل یعنی کت و شلوار و کلاه پهلوی (مانند اروپاییان) شدند و به موجب ماده دوم، مجتهدین دینی که از مراجع تقلید مسلم اجازه فتوا داشتند و پیش‌نمازان دارای محراب، مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی و روحانیون دهات و طلاب حوزه‌ها، در صورتی از پوشش این لباس معاف بودند که از عهده امتحان وزارت معارف برآیند [مکی: ۷۸]. پس از تصویب این قانون پاسبانها و ژاندارمها در سراسر کشور با خشونت و توهین به روحانیون در صدد اجرای دستور برآمدند، به طوری که گروهی از روحانیون لباس روحانیت را از ترس توهین و آزار مأموران از تن بیرون آوردند و گروه دیگر منزوی شدند. یورش به حوزه‌های علمیه، هتک حرمت روحانیون، تحقیر و اشاعه شایعه برای بدبین کردن اذهان عمومی نسبت به آنها از دیگر اقدامات این دوره بود [حوزه ۱۳۷۰: ۴۳-۴۴].

هنگامی که کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ و برگزاری مراسمهای مختلف رقص و پایکوبی دختران دبیرستانی بی‌حجاب موجب عکس‌العمل برخی روحانیون از جمله شیخ عبدالکریم

حائری (بنیانگذار حوزه علمیه قم) گردید، فروغی نخست وزیر وقت نگرانی او را «اراجیف و اکاذیب و شایعه» دانست و در پایان نسبت به مجازات شایعه‌پردازان به وی هشدار داد [رجبی: سند ش ۶]. این اقدامات پیامدهای مختلفی را در میان اقشار مردم در پی داشت که یکی از آنها واقعه کشتار مسجد گوهرشاد در مشهد بود [واحد ۱۳۶۱].

برای تعمیم بی‌حجابی علاوه بر تبلیغات و جنجالهای زیاد در محافل و مجالس و مطبوعات که با درج عکسهایی از این مراسم همراه بود، شهریانی در ژاندارمری نیز در شهرها و روستاها مأمور اجرای این دستور شدند. دختران دانش‌آموز با حجاب از ورود به مدارس و زنان محجبه از سوارشدن به اتوبوس و ورود به اماکن عمومی منع شدند و مأموران به محض مشاهده زن یا دختر با حجاب در معابر، او را تعقیب می‌کردند، چادر و روسری را از سرش می‌کشیدند و پاره می‌کردند و حتی آنها را تا داخل منزل دنبال کرده، به تفتیش صندوق لباس آنها می‌پرداختند [صدر: ۳۰۵].

از سوی دیگر در ادامه سیاست اسلام‌زدایی، هرگونه مراسم تعزیه و زنجیرزنی عزاداری و سوگواری مذهبی و روضه‌خوانی از سال ۱۳۰۸ به بعد قدغن اعلام شد. این ممنوعیت که شامل عزاداری در روزهای تاسوعا و عاشورا نیز می‌شد، بزرگترین اهانت به عواطف مذهبی مردم ایران محسوب می‌گشت. همچنین برای مجالس فاتحه معمولی نیز محدودیتهایی وضع شد [ریاض خویی ۱۳۷۴: ۳۸]. در کنار این محدودیتها، زمینه و آزادی عمل برای نویسندگانی مانند کسروی که به گفته خود درصدد پیراستن اسلام از خرافه بود و در اصل اعتقادات رایج دینی مردم را از زیر سوال می‌بردند، فراهم آمد [رجبی: ۱۸۶].

بر اثر این اقدامات تعداد روحانیون و مدارس آنان به شدت کاهش یافت، به طوری که تعداد مدارس دینی ایران که در سال ۱۳۰۴ بالغ بر ۲۸۲ باب و طلبه‌های آن حدود ۵۹۸۴ نفر بودند، شانزده سال بعد یعنی در سال ۱۳۲۰ به ۲۰۶ باب و ۷۸۴ طلبه کاهش یافت و مدرسین آن نیز از ۱۰۰۰ نفر به ۲۴۹ نفر رسیدند که در مجموع به $\frac{1}{5}$ کاهش یافت [حوزه ۱۳۷۰: ش ۲۳-۲۴-۴۷].^۱

در کل بریدن فرهنگ جامعه از گذشته اسلامی به عنوان دوره انحطاط و بدبختی و زدودن همه مظاهر فرهنگی و اجتماعی آن و تلاش برای جایگزین کردن ارزشهای جدید، مهمترین

۱. مصاحبه با آیت‌الله سلطانی.

ویژگی این دوره بود که این امر به دلیل اینکه با خشونت و اجبار همراه بود پیامدهای فاجعه باری را به دنبال داشت. به طوری که توده‌های مسلمان فشار شدید موجود را با تمام وجود درک کردند و در نهایت در زمان اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، اخراج رضاشاه را با برگزاری مراسم جشن و شادی استقبال کردند.

امام خمینی (س) که در سال ۱۳۰۱ یعنی دو سال بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان، در سن بیست سالگی از اراک عازم قم شد و در حوزه علمیه‌ای که با حضور آیت‌الله حائری در قم در حال شکل‌گیری بود به ادامه تحصیل پرداخت، در طول تحصیل در قم به شدت از اقدامات هواداران مدرنیزاسیون در دوران حاکمیت رضاخان متأثر بود. او بعدها از اینکه مردم و یا روحانیون (آنهایی که باید مردم را آگاه کنند) از مدرس در مقابل رضاخان پشتیبانی نکردند به عنوان یک اشتباه تاریخی ذکر کرد [حسینی ۱۳۶۹ - ۳: ۳۲]. وی معتقد بود هدف رضاخان اصلاح نیست و از آغاز با اصلاح حوزه‌ها توسط رضاخان مخالف و بر این باور بود که «اینها می‌خواهند خوبها را از بدها جدا کنند تا بتوانند خوبها را از بین ببرند (نه بدها را) و همینطور هم شد» [در جستجوی راه از کلام امام: ۲۰۶ - ۴۰۷]. او معتقد بود که «رضاخان فهم صلاح و فساد را نداشت» [حسینی: ۲۰۱] بلکه هدف او اجرای تفکر تفکیک دین از سیاست بود [حسینی: ۱۹۰]. او همواره از واقعه کشتار مسجد گوهرشاد و دستگیری علما در زمان رضاخان با تأثر یاد می‌کرد [در جستجوی راه از کلام امام: ۱۸۸، ۴۷۵، ۵۶۷]. و معتقد بود همه این اقدامات برای جدا کردن روحانیون از مردم و منصرف کردن آنها از دخالت در امور سیاسی بود. وی در مجموع معتقد است که رضاخان مملکت را به تباهی کشید [حسینی ۱۳۶۹ - ۱۳: ۵۷].

امام خمینی (س) در کتاب کشف اسرار که در سال ۱۳۲۲ نگاشته شده است، به خوبی مبانی فکری شبه مدرنیزاسیون را در دوره رضاخان مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. وی معتقد است «هدف این تفکر در اصل گسترش نفوذ اروپاییان در جهان سوم است و از آنجا که آنها به خوبی دریافته‌اند که فرهنگ مذهبی و علمای مذهبی مهمترین مانع در راه نفوذ آنها به این کشور هستند، حذف مذهب و روحانیت را اولویت کاری خود قرار داده‌اند». به نظر امام خمینی:

قبل از رضاخان آنها این هدف را نتوانسته‌اند از طرق معمولی و با آرامش دنبال کنند بنابراین با روی کار آوردن رضاخان و حمایت از وی

و تحت فشار اجبار و سرنیزه این کار را عملی کردند و مردم را از طرفی با تبلیغات و کاریکاتورهای روزنامه‌ها و از طرفی با فشارهای سخت به روحانیون و خفه کردن آنها در تمام کشور از طرفی شایع کردن اسباب عشرت و ساز و نواز و سرگرم کردن مردم به کشف حجاب و کلاه لگنی و مجالس سینما و تئاتر و بال و آن چیزهایی که می‌دانید و گول زدن آنها را به اینکه این گونه بازیها تمدن و تعالی کشور هستند و دینداران مانع از آن هستند سعی در دلسردی مردم از روحانیون و حذف دین از زندگی مردم داشتند». به نظر امام «این ساده لوحی را که هر چه اسم تعدد روی آن باشد باید بدون سنجش» پذیرفت و ترساندن مردم از کلمه «ارتجاع» به طوری که هر قدر مفاسد یک موضوعی را دیدند برای آنکه به آنها کهنه پرست یا فناتیک گفته نشود چشم از مصالح کشور ببوشند و ننگ خیالی این کلمه موهوم را بر خود نخریدند از مبانی تفکر هواداران شبه مدرنیزاسیون بود که در اصل به منظور سلطه اروپا بر جهان سوم پی‌ریزی شد [خسینی: ۳۳۰-۳۳۲].

وی سپس در این کتاب اقدامات ضد دینی رضاخان را مطرح می‌کند و آنها را در جهت اهداف اجانب می‌داند [خسینی: ۳۳۰-۳۳۲] و در یک کلام معتقد است که مدرنیزاسیون در زمان رضاخان و رفرمهای او در مجموع «یک کلاه لگنی، یک کشف حجاب عفت سوز خانمان بهم‌زن، و چندین خیابان عریض و طویل با رفتن منابع ثروت و فضایل نصیب این کشور کرد» [خسینی: ۳۳۹].

در یک رباعی که از امام به جای مانده است شاید بتوان اوج این نفرت را از اقدامات رضاخان بیرون کشید:

از جور رضاشاه کجا داد کنیم زین دیو بر که ناله بنیاد کنیم
آن دم که نفس بود ره ناله بیست اکنون نفسی نیست که فریاد کنیم

[خسینی: ۱۳۷۴]

امام به دنبال خروج رضاخان از صحنه سیاسی کشور و با توجه به تجربه تلخ دوران رضاخان و سلطه تفکر مدرنیستی در کشور، از همان ابتدا نگرانی خود را از تداوم آن تفکر در کشور ابراز

داشت. وی در کتاب کشف اسرار (۱۳۲۳) ضمن نامشروع دانستن حکومت رضاشاه و اعلام اینکه وی با زور سرنیزه به حکومت رسید و به جای دفاع از قانون و جان و مال و ناموس مردم، سلطنت را وسیله شهوترانی و غارتگری و بر باد دادن جان و مال و ناموس کشور قرارداد، معتقد است که هیچ تفاوتی بین دوره رضاخان و پس از او وجود ندارد. زیرا به زعم ایشان جز کنار رفتن رضاخان از رأس قدرت و محاکمه و برکناری تعداد انگشت شماری از مهره‌های کم اهمیت رژیم هیچگونه تغییر اساسی در ساختار و مناسبات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی گذشته به وجود نیامده است. از این رو خوانندگان کتاب را متوجه این ساختار دست نخورده و به جا مانده از دوره دیکتاتوری می‌کند و خواهان اقدامات اساسی در تغییر آن است. وی معتقد است اقدام اول، تصفیه وسیع همه عوامل رژیم در دستگاه اداری کشور است:

این زمامداران خائن یا بی‌خرد، این اجزای بزرگ و کوچک
 شهوت‌پرست قاچاق باید عوض شود تا کشور عوض شود و گرنه
 خواهید از این روزگارهای بدتری دید و این که اکنون دارید پیش آن
 بهشت است [خمینی کشف اسرار: ۲۲۵].

وی در مجموع معتقد است بدون این تصفیه‌ها مردم به دستگاه دولت جدید اعتماد نخواهند داشت.

او همچنین بر این باور است که قوانین ظالمانه گذشته باید تغییر یابد، زیرا آن قوانین به دلیل آنکه مجلس و وکلاء واقعی نبوده و قوانین در جهت منافع شاه و دیگر نزدیکان و همفکرانش بوده است، از مشروعیت لازم برخوردار نیستند.

او اقدام سوم را اصلاح و پاکسازی ابزارها و مجاری فرهنگی می‌داند که در طول حکومت رضاخان و پس از او عامل ترویج فرهنگ مبتذل غربی و به گفته وی نشر بی‌عفتی در جامعه گردیده است. به نظر وی اصلاح نیروهای فرهنگ جامعه و روزنامه‌ها و مجلات از اهمیت بالایی برخوردارند، زیرا قلم آنان مسمومتر و بدتر از نوک سوزن آمپول احمدیها (جلاد رضاخان) هستند [خمینی: ۲۸۳].

در خاتمه ضمن ابراز بی‌اعتمادی و کدورت ملت، وی دولت را عامل اصلی پریشانی و اوضاع کشور دانسته، معتقد است: «باید این کشور همه چیزش عوض شود تا روی اصلاح به

خودش ببیند وگرنه فاتحه آن را باید خواند» [خمینی: ۲۸۶-۲۸۷].

امام در دستخطی که ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ نگاشته است ضمن تحلیل اوضاع، بار دیگر از تداوم رضاخانی در کشور و هدم فرهنگ اسلامی توسط آنها ابراز نگرانی می‌کند و از مسلمین می‌خواهد تا «با قیام برای خدا علیه سلطه چند نفر کودک خیابانگرد (محمدرضا و همدستانش) به پاخیزند» [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۳-۴]. وی معتقد بود «امروز هم همان امور خلاف دین و قانون در مملکت جاری است... و همان نقشه‌ها را که از مغز خشک رضاخان بی‌شرف تراوش کرده تعقیب می‌کنند و در میان توده پخش می‌کنند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۵]. وی بعدها (در سال ۵۷) از اینکه نتوانسته است از فرصت تاریخی اوایل سلطنت پهلوی دوم برای سرنگونی او اقدامی کند با تأسف یاد کرد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۶۵].

بنابراین نگرانی از تکرار و یا تداوم اقدامات شبه مدرنیستهای دوره رضاخان در دوره پهلوی دوم یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در برخورد بی‌اعتمادانه امام به اقدامات پهلوی دوم بود که در نهایت نیز ادامه سیاستهای گذشته توسط هواداران مکتب مدرنیزاسیون در دوره پهلوی دوم این نگرانی را تشدید کرد و امام را به منازعه با حکومت واداشت. وی بعدها کل دوران پنجاه ساله پدر و پسر را تداوم یک دوره تاریخی می‌دانست و معتقد بود که در این مقطع، این تفکر به تعمیق سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی استعمار منجر شد و حذف مهمترین مانع سلطه غرب یعنی فرهنگ اسلامی و حذف اقشار روحانی به عنوان مهمترین اولویت هواداران این مکتب مطرح بوده است تا بتوانند با هدم تاریخ و فرهنگ اسلامی کشور، نفوذ و سلطه خود را برای غارت منابع کشور تداوم بخشند.

۳- نگرانی امام از نقض قانون اساسی مشروطه و گسترش استبداد

امام در عین اینکه نظام ولایت فقیه را به عنوان یک نظام ایده‌آل مطرح می‌کند اما در عین حال در وهله اول نظامهای غیرولایتی را در برخی شرایط خاص نیز می‌پذیرد و در کتاب کشف اسرار می‌نویسد:

با آنکه جز سلطنت خدایی، همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی

آنها (مجتهدین) همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد
محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند [خمینی: ۲۷۵].

وی از شاه می‌خواهد که به قانون اساسی عمل کند و حافظ استقلال کشور باشد [خمینی
۱۳۶۹ ج ۱: ۳۶]. البته ایشان قانون اساسی را قانون تمام و کاملی نمی‌دانست اما از آنجا که در اصل
دوم متمم قانون اساسی تأکید شده بود که قوانین نباید مغایر شرع باشند به آن استدلال می‌کرد
[خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۷] و معتقد بود دولت باید حداقل بر اساس قانون اساسی که با زحمت علمای
مشروطه تدوین شده بود عمل کند [خمینی ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۶۰]. وی به دلیل اینکه در دوران رضاخان
و محمدرضا شاه به این قانون عمل نشده و انتخابات مجلس مؤسسان و شورا بر اساس آن به
عمل نیامده بود و نمایندگان حقیقی مردم نیز در صحنه نبودند و هیأت نظارت علما در مجلس
حضور نداشته است، سلسله پهلوی را غیرقانونی و تصمیمات آن را نیز غیرقانونی می‌دانست و
معتقد بود مشروطیت در کشور به فعلیت درنیامده است [در جستجوی راه از کلام امام: ۱۵۱] و
سلطنت نهادی خلاف قانون اساسی است.

وی ضمن غیرقانونی خواندن همه نهادهای موجود (سلطنت، مجلس، دولت و...) می‌افزاید: «ما شاه مشروطه نداریم زیرا مشروطه از آن روز اول به آن عمل نشد» [خمینی ۱۳۶۹ ج
۲: ۲۸۵]. وی بر این اساس معتقد است ما از اول از زمان رضاشاه تا حالا شاه و نماینده مردم
(وکیل ملت) نداشتیم زیرا شاه و وکیلی که خلاف قانون اساسی است شاه و وکیل نیستند [خمینی
۱۳۶۹ ج ۲: ۲۸۴]. وی معتقد است به دلیل همین عدم مشروعیت اصلاحاتی که بعدها توسط این
دولت و نمایندگان بر قانون اساسی وارد شد مشروع نیست و بنابراین امام بر عمل به قانون
اساسی و متمم آن و اصلاح تغییراتی که در آن داده شده است تأکید دارد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۲: ۷۴] و
معتقد است که این قانون هرچند به منظور تقلیل ظلم استبداد قاجار وضع شد اما می‌تواند مورد
استناد قرار گیرد [خمینی ۱۳۶۹ ج ۳: ۹۴]. وی در جای دیگر می‌گوید:

از اول که شاه روی کار آمده است و سلسله پهلوی به سلطنت رسیده‌اند
قانونی نبوده است و برخلاف نص قانون اساسی بوده است و تاکنون
هرچه کرده‌اند خیانت و جنایت بوده است. بنابراین آنها باید بروند
[خمینی ۱۳۶۹ ج ۲: ۱۴۳].

این نگرش به حاکمیت، از همان ابتدا امام را به هر نوع اقدامی از سوی دولت حساس می‌کرد، به طوری که مواضع امام در خصوص اقدامات شاه نشان می‌دهد که این نوع حساسیت یکی از دلایل مهم برخورد امام با آن رژیم بوده است و همواره خطر فرارفتن دولت غیرمشروع از قانون و ظهور دیکتاتوری را گوشزد می‌کرد که تبلور این اقدامات را در برخورد وی با تغییر قانون انتخابات در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی و همچنین برخورد با اعلام رفراندم برای تصویب اصول انقلاب سفید می‌توان دید. در موارد مذکور تأکید اصلی علما و امام عمدتاً بر غیرقانونی بودن این مصوبات است و این اقدام را مقدمه‌ای برای انجام امور غیرقانونی دیگر می‌دانستند. اصولاً امام و مراجع معتقد بودند که «از آنجا که اصل دوم متمم قانون اساسی، قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است» [خسینی ۱۳۶۹ ج ۲۲: ۲۵] حفظ و تأکید بر عمل به قانون اساسی مهمترین سنگر جهت دفاع از تعدی به احکام اسلام در مقابل حاکم نامشروع است. هر چند که آنان با استدلال به اصل پنجم متمم قانون اساسی (یعنی لزوم وجود پنج مجتهد ناظر) برای خود حق نظارت بر قانون را قائل و معتقد بودند که تشخیص اینکه قوانین مخالف و یا موافق اسلام هستند به نص قانون اساسی «محول به علمای اعلام و مراجع فتواست» [خسینی ۱۳۶۹ ج ۲۲: ۳۸]. و این امر در حقیقت به همان مبانی فکری و نظری علمای شیعه یعنی مخالفت با حاکم نامشروع بازگشت داشت.

علما در قبال انقلاب سفید، عمدتاً بر مخالف بودن رفراندم با قانون اساسی تأکید داشتند و کمتر به مخالفت با اصل اصلاحات اشاره‌ای دارند. آنها اصولاً پیامدهای اصلاحات شاه را مورد نقد قرار داده، نتایج آن را نوعی افساد دانستند که باعث سلطه بیگانگان بر اقتصاد و فرهنگ کشور شده است. همچنین در مسأله مشارکت زنان عمدتاً به پیامدهای نامطلوب آن اشاره کرده و اصل مسأله مشارکت را در قالب قانون اساسی مورد انتقاد قرار داده‌اند. آنان در خصوص اصلاحات ارضی سکوت کردند و بعدها آن را به دلیل هدم کشاورزی کشور مورد حمله قرار دادند. عمده انتقادات ایشان در طی آن سالها بر نقض قانون اساسی و انجام اصلاحات «تحت فشار سرنیزه» [خسینی ۱۳۶۹ ج ۲۲: ۳۸] است که آنان معتقدند به دلیل اینکه طرح اصلاحات طرحی بومی و موافق با مصالح کشور نیست و از سوی خارج دیکته شده است و «شاه مأمور است آن را اجرا کند» بنابراین به ناچار با فشار سرنیزه نقض قانون اساسی به اجرای آن اقدام می‌کنند.

جمع‌بندی مواضع امام

در این مقاله ضمن بررسی نحوه برخورد امام با اصلاحات پیشنهادی پهلوی دوم؛ از جمله اصلاحات ارضی، مشارکت سیاسی زنان و اقلیتها، اصلاحات اجتماعی در قالب برنامه انقلاب سفید، برنامه‌های عمرانی و اصلاحات فرهنگی و سیاسی پیشنهادی دولت و حزب رستاخیز، مشخص گردید که امام در عین اینکه بر اساس مبانی نظری عقل‌گرایانه خود حامی هر نوع اصلاحات واقعی در حوزه فرهنگ، سیاست و اقتصاد است اما عوامل اجرایی نوسازی در کشور را عمال استعمار می‌داند و اهداف اصلاحات را نیز اهدافی دیکته شده در جهت منافع استعمار در کشور تلقی می‌کند که «شاه مأمور است آنها را انجام دهد.» بنابراین همواره با دیده تردید به اقدامات انجام شده می‌نگریست و این عوامل را ادامه همان عناصر وابسته‌ای می‌دانست که از زمان رضاخان کشور را تحت سلطه اجانب درآورده‌اند. بر این اساس امام خمینی (س) از ابتدا تلاش می‌کرد تا آنها را به عمل در چهارچوب قانون اساسی (که می‌توانست حافظ شریعت نیز باشد) وادار کرده، از اقدامات خودسرانه و قانون ستیز آنها جلوگیری نماید. نمونه بارز آن مخالفت وی با تغییر قانون انتخابات و همچنین رفتن انقلاب سفید بود که این اقدامات را عملی غیرقانونی می‌دانست. اصولاً امام همواره در این ارتباط از استبداد، قانون ستیزی و عدم مشارکت سیاسی و محدود کردن آزادیهای سیاسی اجتماعی شدت انتقاد می‌کرد. اما بعد از کشتار ۱۵ خرداد و برخورد خشن رژیم با مخالفان، امام استراتژی رادیکال‌تری را اتخاذ کرد و معتقد بود که رژیم پهلوی اهدافی را دنبال می‌کند که در نهایت به سلطه کامل استعمار بر کشور و هدم فرهنگ اسلامی کشور منجر می‌شود.

با آشکار شدن نتایج شبه مدرنیزاسیون در کشور، انتقادات امام تشدید شد و عمده‌تأثیر عملکرد نامطلوب اقتصادی و پیامدهای ناگوار الگوی توسعه اقتصادی کشور تأکید می‌کرد و آن را قدمهایی در راه وابستگی اقتصادی کشور دانسته، اقدامات فرهنگی هواداران مکتب مدرنیزاسیون را در اسلام‌زدایی و یا رواج قرائت خاص از اسلام مورد انتقاد قرار می‌داد. وی معتقد بود که رژیم با جلوگیری از آزادیهای سیاسی، در فکر حذف روحانیت به عنوان مهمترین مانع در راه اهداف استعماری خود است. او در این سخنان در عین اینکه از اصل اصلاحات

حمایت می‌کند اما اقدامات شاه را «نوعی افساد» و «نه اصلاح» می‌داند که کشور را به سوی وابستگی و عقب‌ماندگی و استبداد سوق داد و ایران را به زائده‌ای برای سرمایه‌داری جهانی تبدیل کرد.

منابع

- *اسناد انقلاب اسلامی* (اطلاعیه‌ها، اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، تلگرافها و نامه‌های آیات عظام و مراجع تقلید). (۱۳۷۴). انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- انورخامه‌ای. (۱۳۶۳). *از اشعاب تا کودتا*. تهران: نشر هفته.
- یادامجیان، اسدالله. (۱۳۷۶). *میزگرد در آمدی به تاریخ انقلاب اسلامی*. تهران: انتشارات فرامین.
- باقی، عبدالله. «خاطرات». *فصلنامه یاد*. شماره ۹.
- بهنود، معهود. (۱۳۷۴). *از سید ضیاء تا بختیار*. تهران: انتشارات جاویدان.
- بیل، جیمز. (۱۳۷۱). *عقاب و شیر*. تهران: انتشارات کوبه.
- پهلوی، محمدرضا. (۱۳۴۶). *انقلاب سفید*. تهران: کتابخانه سلطنتی پهلوی. چاپ دوم.
- _____ (۱۳۷۱). *پاسخ به تاریخ*. ترجمه حسین ابوترابی. تهران: نشر ترجم.
- حکیم، محمد. *ایران داستان ناگفته*.
- *خاطرات و مبارزات شهید محلاتی*. (۱۳۷۶). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حسینی، روح‌الله. (۱۳۷۴). *دیوان*. تهران: نشر آثار امام. چاپ ششم.
- _____ (۱۳۶۹). *صحیفه نور*. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- _____ *کشف اسرار*. تهران: انتشارات پیام اسلام.
- *در جستجوی راه از کلام امام*. (بی تا). تهران: امیرکبیر.
- رجیبی، محمد حسن. (۱۳۶۹). *زندگی نامه سیاسی امام خمینی*. تهران: انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول.
- کانونزبان، ناصر. *اقتصاد سیاسی ایران*.
- کدی، نیکی. (۱۳۷۵). *ریشه‌های انقلاب ایران*. ترجمه عبدالرحیم گراهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کوثر. (۱۳۷۳). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- کیهان فرهنگی.
- گازیوروسکی، مارک. (۱۳۷۳). *دیپلماسی آمریکا و شاه*. ترجمه جمشید زنگنه. تهران: نشر رسا.
- لمبتون. ا.ک. س. (۱۳۶۳). *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- نه‌سایب زاده عبدالعلی. (۱۳۶۹). *تحولات اجتماعی در روستاهای ایران*. شیراز: انتشارات نوید. چاپ اول.
- *مجله حوزه*. دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم. ویژه حوزه‌های علوم دینی.
- مدنی، جلال الدین. (۱۳۶۱). *تاریخ سیاسی معاصر ایران*. تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
- مکی، حسین. *تاریخ بیست ساله*.

- ندای حق. (بی تا). (بی تا).
- واحد، سینا، (۱۳۶۱). قیام گوهرشاد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه. (۱۳۷۶). خاطرات تصویرها استادگاه شماره. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- هدایت، مهدیقلی. (۱۳۶۳). خاطرات و خطرات. تهران: نشر زوار.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۷۲). انقلاب ایران به روایت بی بی سی. تهران: نشر طرح نو.
- _____ (۱۳۷۵). سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی. تهران: نشر البرز.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی